

شکنجه شده

برای

مسیح

نوشته شبان ریچارد وورمبراند

ترجمه: ابراهیم غفاری

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	
درباره نویسنده	
فصل یک : تشنگی روحانی مردم روسیه	
فصل دو : محبتی بزرگتر از این نیست که	
فصل سه : باز خرید و آزادی برای خدمت در غرب	
فصل چهار : با محبت مسیح ، کمونیسم را شکست دهیم	
فصل پنج : شکست ناپذیری و گسترش کلیسای زیرزمینی	
فصل شش : چگونه مسیحیت بر کمونیسم پیروز خواهد شد	
فصل هفت : مسیحیان غرب چگونه می توانند کمک کنند	

درباره نویسنده

شبان ریچارد وورمبراند خادم انجیلی است که در زادگاهش رومانی، چهارده سال در زندان کمونیستها بسر برد و شکنجه شد. او یکی از چهره های برجسته این کشور است و یکی از شناخته شده ترین رهبران مسیحی آن و نویسنده و معلمی سرشناس است.

در سال ۱۹۴۵ زمانی که کمونیستها قدرت را در رومانی به دست گرفتند و اقدام به کنترل کلیسا برای مقاصد خود کردند، ریچارد وورمبراند بی درنگ خدمت مؤثر و خستگی ناپذیر خود را در جهت ایجاد کلیسای "زیرزمینی" در میان ملت تحت اسارت خود و نیز در میان سربازان مهاجم روس آغاز کرد. او در سال ۱۹۴۸ به همراه همسرش، سائینا، دستگیر شد. همسر وی را به مدت سه سال در کانال دانوب به کار اجباری واداشتند. ریچارد وورمبراند سه سال را در زندان انفرادی گذراند و بجز شکنجه - گران کمونیست خود، کس دیگری را ندید. سپس به سلول گروهی منتقل شد و شکنجه هایش به مدت پنج سال دیگر ادامه یافت.

از آنجا که او در مقام رهبری مسیحی، چهره ای بین المللی بود، دیپلماتهای سفارت خانه های خارجی از دولت کمونیستی جویای سلامت او شدند؛ اما به ایشان گفتند که او از رومانی گریخته است. مأموران پلیس مخفی در لباس همزندانهای وی، به همسرش گفتند که در قبرستان زندان، در مراسم تدفین او شرکت کردند. به خانواده او در رومانی و به دوستانش در خارج گفتند که او را به فراموشی بسپارند چرا که او مرده است.

او پس از هشت سال و نیم حبس، آزاد شد و بلافاصله کار خود را در کلیسای زیرزمینی از سر گرفت دو سال بعد، در سال ۱۹۵۹ مجدداً بازداشت شد و به بیست و پنج سال حبس محکوم گردید.

آقای وورمبراند در سال ۱۹۶۴ در پی عفو عمومی آزاد شد و خدمت خود را در کلیسای

زیرزمینی ادامه داد. مسیحیان که می دانستند او برای بار سوم در خطر حبس مجدد قرار دارد، از

نروژ با مقامات کمونیست برای آزادی او وارد مذاکرات شدند. حکومت کمونیستی آغاز به "فروش"

زندانیان سیاسی کرده بود. نازلترین قیمت برای یک زندانی ۱,۹۰۰ دلار بود؛ قیمتی که برای

وورمبراند تعیین کردند ۱۰,۰۰۰ دلار بود.

در ماه مه ۱۹۶۶، او در مقابل کمیته فرعی امنیت ملی سنای آمریکا شهادت داد و بدن خود را از بالا تا

به کمر عریان ساخت تا آثار هجده زخم عمیق ناشی از شکنجه ها را بر پشت خود نشان دهد. ماجرای

او از طریق جراید در سراسر ایالات متحده آمریکا و اروپا و آسیا پخش شد. در سپتامبر ۱۹۶۶ به

وورمبراند هشدار دادند که رژیم کمونیستی در صدد ترور او می باشد؛ با اینحال او در مقابل این تهدید

به مرگ نیز سکوت اختیار نکرد. او بنیانگذار مؤسسه مسیحی "ندای شهیدان" می باشد و به اتفاق

همسرش به نقاط مختلف جهان سفر کرد تا شبکه ای متشکل از سی دفتر تأسیس کند تا به خانواده های

مسیحیان زندانی در کشورهای اسلامی، ویتنام، کمونیست، چین و سایر کشورهایی که در آنها

مسیحیان تحت آزار هستند، کمک برساند. پیام او این بوده است:

"نظام های شرارت بار را نفرت بدارید؛ اما شکنجه گرانتان را دوست بدارید. روح آنان را محبت کنید

و بکشید که ایشان را به سوی مسیح هدایت نمایید."

شبان وورمبراند چندین کتاب نوشته که در سراسر جهان به بیش از شصت زبان ترجمه شده است. او را

(ندای کلیسای زیر زمینی) نامیده اند. رهبران مسیحی او را شهید زنده و (پولس پرده ی آهنین)

خوانده اند.

تشنگی روحانی مردم روسیه

چگونه یک ملحد مسیح را یافت

در سالهای نخستین زندگی ام یتیم شدم . در خانواده ای بزرگ شدم که برایش دین هیچ اهمیتی نداشت . در دوران کودکی هیچ گونه آموزشی در امور دینی دریافت نکردم . بنابراین هنگامی که به سن چهارده سالگی رسیدم یک ملحد سرسخت بودم . این طرز فکر به سختی هایی که به خاطر یتیم شدن در چند سالگی و فقری که در دوران جنگ جهانی اول تجربه کرده بودم مربوط می شد و در چهارده سالگی در انکار وجود خدا به همان اندازه یک کمونیست پافشاری می کردم . حتی درباره ی الحاد کتاب هایی خوانده بودم ، بنابراین نه تنها به وجود خدا اعتقادی نداشتم بلکه از ایده ی خدا و مسیح متنفر بودم و آنها را برای فکر بشر مضر می دانستم . با این زمینه ، هنگامی که پا به دوران جوانی گذاشتم طرز برداشت من نسبت به دین یک احساس کاملاً منفی و همراه با تلخی بود . اما بعدها پی بردم که از این فیض برخوردار بودم که یکی از برگزیدگان خدا باشم . اما دلش را هنوز هم نمی دانم . این دلایل هیچ ربطی به خصائل من نداشت ، چرا که خصائل بسیار بدی داشتم .

گرچه شخصی ملحد بودم چیزی غیر منطقی همیشه مرا به کلیسا جلب می کرد . برایم مشکل بود که از برابر کلیسایی بگذرم و به آن داخل نشوم . اما هیچگاه برنامه های کلیسا برایم معنای روشنی نداشت . به موعظه ها گوش می کردم اما بردلم نمی نشست . تصویری که از خدا داشتم ، تصویر اربابی بود که می - بایست از او اطاعت کنم . از این تصویر نادرستی که از خدا در ذهن داشتم متنفر بودم اما خیلی دلم می - می خواست بدانم که در جایی ، در مرکز عالم هستی ، دلی مهربان وجود دارد . از آنجا که از شادیهای کودکی و جوانی بهره ای نبرده بودم ، آرزو داشتم که دلی مهربان وجود داشته باشد که برای من نیز بطپد

خود را متقاعد ساخته بودم که خدایی نیست اما غمگین بودم که چنین خدای مهربانی وجود ندارد. در این دوران کشمکش روحانی، روزی وارد یک کلیسای کاتولیک شدم. دیدم مردم زانو زده اند و مطالبی را زمزمه می کنند. پس تصمیم گرفتم که من هم در کنار ایشان زانو بزنم و به دعا‌های ایشان گوش دهم و همان دعاها را تکرار کنم و بینم نتیجه اش چه می شود. ایشان خطاب به مریم باکره دعا می کردند و می گفتند: (درود بر تو ای مریم، تو پر از فیض می باشی ...) و این دعا را بارها و بارها تکرار کردم و به مجسمه ی مریم چشم دوختم، اما چیزی اتفاق نیفتاد، از این جریان بسیار متأثر شدم. یک روز دیگر، یا اینکه ملحدی سرسخت بودم، به خدا دعا کرده، گفتم:

((ای خدا، من مطمئنم که تو وجود نداری. اما اگر بر خلاف اعتقاد تو واقعاً وجود داری، در آن صورت وظیفه ی من نیست که به تو اعتقاد داشته باشم، ولی وظیفه ی تو است که خود را بر من آشکار کنی.))

در طول کشمکش و آشفتگی درونی ام، نجار سالخورده ای در دهکده ای در یکی از کوه های مرتفع رومانی، چنین دعا به حضور خدا کرد:

((ای خدا، من تو را در این دنیا خدمت کرده ام و آرزویم اینست که پاداشم را هم در این دنیا و هم در آسمان از تو دریافت دارم. پاداشی که از تو در خواست دارم این است که تا زنده هستم یک یهودی را به مسیح هدایت کنم. بالاخره عیسی خود از قوم یهود بود. اما خداوندا، می دانی که بی چیز، پیر و مریض هستم و نمی توانم به اطراف بروم که یک یهودی را پیدا کنم و در دهکده ی ما هم هیچ یهودی نیست. پس ای خدا، یک یهودی را به دهکده ی من بیاور و من نهایت سعی خود را خواهم کرد که او را به مسیح هدایت نمایم.))

نیرویی غیر قابل مقاومت مرا به آن دهکده کشاند. هیچ دلیلی برای رفتن به آنجا نداشتم. در کشور رومانی دوازده هزار دهکده هست، اما من به همان دهکده خاص رفتم. در آنجا نجار پیر از من به

گرمی استقبال کرد. او مرا پاسخ خدا به دعای خودش می دانست و کتاب مقدسی به من داد که مطالعه کنم. البته من قبلاً کتاب مقدس را چند بار به دلایل دلبستگی های فرهنگی مطالعه کرده بودم. اما کتاب مقدسی که این نجار به من داد مخصوص بود. همان طور که بعداً به من گفت، او و همسرش ساعت ها با یکدیگر دعا کرده بودند تا من و همسرم توبه کنیم. کتاب مقدسی که به من داده بود نه با واژه ها، بلکه با شعله ی محبتی که از دعایش سرچشمه گرفته بود به نگارش در آمده بود. به سختی می توانستم آن را بخوانم چون هر بار اشک از چشمانم جاری می شد. زندگی شرارت آمیز خود را با زندگی عیسی مقایسه می کردم؛ ناپاکی هایم و نفرت هایم را با محبت مسیح می سنجیدم و اینک او مرا بر گزیده بود تا از آن او باشم. کمی بعد از توبه و ایمان من، همسرم نیز مسیح را به زندگی خود پذیرفت. او به دیگران بشارت می داد و نجات یافتگان، به نوبه خود به دیگران بشارت می دادند. نتیجه ی این کار ایجاد یک کلیسای لوتری جدی در رومانی بود. در این هنگام بود که نازیها آمدند که در دوره ی آنان شدیداً زحمت دیدیم. در رومانی، نازیسم شکل دیکتاتوری مبتنی بر عناصر ارتودوکس افراطی را به خود گرفت که به آزار گروههای پروتستان و یهودیان پرداخت.

قبل از اینکه رسماً به شبانی کلیسا دستگذاری شوم و پیش از آمادگی لازم برای خدمت، در واقع من رهبر آن کلیسا بودم و آن را تأسیس کرده بودم. من خود را سرپرست و مسوول این کلیسا می دانستم. همسرم و من چندین بار دستگیر شدیم و مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم و به دادگاه های نازی برده شدیم. وحشتی که نازی ها ایجاد کرده بودند بسیار زیاد بود، اما این فقط پیش در آمد زحماتی بود که می رفت در دوره ی کمونیستها بر ما وارد آید. حتی پسرم میهای، مجبور شد نامی غیر یهودی بر خود بگذارد تا کشته نشود. اما دوران نازی ها امتیاز بزرگی داشت. ایشان به ما آموختند که انسان می تواند ضرب و شتم بدنی را تحمل کند و اینکه روح انسان با کمک خدا، می تواند در مقابل شکنجه های وحشتناک دوام آورد. به علاوه، ما در خدمات و فعالیت های پنهانی مسیحی و کلیسایی تجربه آموختیم و

برای دوران کمونیسم که به زودی فرا می رسد آمادگی یافتیم .

خدمت به روس ها

در اثر احساس ندامتی که از ملحد بودن داشتم ، از همان روزی که به مسیح ایمان آوردم ، مشتاق بودم

که مژده ی مسیح را با روس ها در میان بگذارم . روس ها از دوران کودکی ، در الحاد پرورش

می یابند . اشتیاقم برای بشارت به روس ها جامه عمل پوشید . لازم نبود برای این کار به روسیه بروم

تحقق آن در دوران نازیها آغاز شد ، زیرا در رومانی ، هزاران زندانی جنگی روسی داشتیم که در میان

آنان می توانستیم به خدمات مسیحی پردازیم .

این کاری برجسته و پرهیجان بود . هنوز هم اولین بر خوردم با یک زندانی روس را به خاطر دارم . او

یک مهندس بود . از او پرسیدم که آیا به خدا اعتقاد دارد . اگر جوابش منفی بود قبولش برایم زیاد مشکل

نبود ، چون که هر انسانی حق دارد که برای خود چنین تصمیمی بگیرد . اما در پاسخ من ، این سرباز

سرش را بلند کرد و گفت : برای این امر هنوز برایم فرمان نظامی صادر نشده است . اگر چنین

دستوری صادر شود آن وقت من هم اعتقاد خواهم داشت .

از این پاسخ اشک بر گونه هایم جاری شد . قلبم شکست که چگونه اراده مردی را که با او صحبت می -

کردم از بین برده بودند . او را شستشوی مغزی داده بودند و اکنون ابزاری در دست کمونیستها بود و

مطابق دستور ایشان عمل می کرد . هدیه ای را که خدا به او داده بود ، یعنی استقلال فکری را از وی

گرفته بودند . بعد از مشاهده ی این پدیده با خدا پیمان بستم که زندگی ام را وقف خدمت به این مردم کنم

تا مجدداً از خود صاحب اراده گردند و ایشان را کمک کنم که به خدا و مسیح ایمان بیاورند .

اما برای انجام این کار لازم نبود که به روسیه مسافرت کنم زیرا که در ۲۳ اوت ۱۹۴۴ ، قشون یک

میلیونی روس به رومانی داخل شدند و به زودی یک رژیم کمونیستی را در وطنم تأسیس کردند. از آن زمان کابوس ما شروع شد که در مقایسه با آن، رنج هایی که از نازیها کشیده بودیم، بسیار سبک به نظر می رسید. در سال ۱۹۴۴ حزب کمونیست رومانی فقط ده هزار عضو داشت که در کشوری که ۱۹ میلیون جمعیت داشت، رقم کوچکی به حساب می آمد. اما ویشینسکی، وزیر امور خارجه ی شوروی، یک روز به دفتر پادشاه محبوب رومانی به نام میکائیل اول وارد شد و پس از این که بر میز تحریر پادشاه با مشت کوبید به او چنین دستور داد: تو باید کمونیست ها را به مقام های مهم دولتی بگماری. در پیرو این امر، ارتش و پلیس رومانی خلع سلاح شدند. بنابراین کمونیستها با توسل به خشونت و در حالی که هیچ محبوبیتی نداشتند، در رومانی به قدرت رسیدند. باید اضافه کرد که این امر با همکاری و کمک دولت های وقت آمریکا و بریتانیا انجام گرفت. انسان نه تنها برای گناهان شخصی خود، بلکه برای گناهان ملتش پیش خدا جوابگو است. تراژدی ملت هایی که به اسارت کمونیسم در آمدند مسوولیتی است که بر دل مسیحیان آمریکایی و انگلیسی می باشد. آمریکایی ها باید بدانند که بعضی مواقع ناآگاهانه به برقراری رژیم ترور و وحشت به روس ها کمک کرده اند. آمریکایی ها باید این گناه نسبت به ملت های تحت تسلط کمونیسم را با رساندن نور مسیح به ایشان، کفاره کنند.

فریب خوردن کلیسا

همین که کمونیست ها به قدرت رسیدند با مهارت به فریب کلیسا پرداختند. زبان های محبت و فریب یکسان هستند. جوانی که دختری را به همسری می خواهد و شخصی که فقط یکبار با او همبستر می شود، هر دو یک عبارت را بکار می برند: "تو را دوست دارم."

عیسی به ما فرمان داد که تفاوت بین زبان های محبت و فریب را درک کنیم و گرگ های گوسفند نما را از گوسفندان حقیقی تشخیص دهیم. متأسفانه هنگامی که کمونیست ها قدرت را در دست گرفتند،

هزاران کشیش شبان و خادم کلیسا نمی دانستند که چگونه صدای این دو را از همدیگر تشخیص بدهند .
کمونیست ها کنگره ای از همه ی کلیساها در ساختمان پارلمان ترتیب دادند . چهار هزار کشیش ، شبان
و خادم از فرقه های مختلف مسیحی در آن شرکت کردند . ایشان ژوزف استالین ، دیکتاتور اتحاد
 جماهیر شوروی را به عنوان رهبر افتخاری این کنگره برگزیدند . این همزمان با دورانی بود که استالین
رئیس نهضت جهانی الحاد بود و مسیحیان را قتل عام می کرد . اسقف ها و شبانان یکی پس از دیگری
در طول کنگره ایستادند و اظهار کردند که کمونیسم و مسیحیت اساساً شبیه هم هستند و این دو مکتب می
توانند همزیستی داشته باشند . خادمان یک به یک کمونیسم را ستودند و به دولت جدید کمونیستی وعده
دادند که کلیسا به آن وفادار خواهد بود . همسر من در این کنگره شرکت داشتیم . همسر من که در کنار من
نشسته بود به من گفت : " ریچارد بلند شو و این لکه ننگ را از رخ مسیح بزدا ! این ها دارند به چهره
مسیح تف می اندازند . " به همسر من گفتم : اگر چنین کنم تو بی شوهر خواهی شد . او گفت : " دوست
ندارم که یک شخص ترسو شوهر من باشد . "
پس در این کنگره ایستادم و گفتم که وفاداری ما ابتدا به مسیح می باشد و بجای قاتلان مسیحیان ، باید او
را ستایش کنیم . سخنرانی های این کنگره از طریق رادیو برای همه ی مردم رومانی پخش می شد .
بنابراین همه ملت پیام مسیح را از تریبون پارلمان کمونیستی شنیدند اما می دانستم که سخنرانی ام ارزش
ریسک و مخاطره شخصی را داشت . در این دوران ، رهبران کلیساهای ارتودوکس و پروتستان بر سر
تسلیم حقوق مسیحیان و کلیساها به دولت کمونیستی با یکدیگر رقابت می کردند . یک اسقف ارتودوکس
حتی داس و چکش کمونیسم را بر ردای کلیسایی اش دوخت و به کشیشان کلیسایش دستور داد که از آن
به بعد او را " رفیق اسقف " خطاب کنند . کشیشانی نظیر پاتراسکویو و روسیانو از این نیز تندرتر
بودند و به جرگه افسران پلیس مخفی در آمدند . راب ، معاون اسقف کلیسای لوتری رومانی ، در مدرسه
الهیات شروع به تعلیم این نکته کرد که خدا سه مکاشفه عطا کرده ؛ یکی به واسطه ی موسی ، دیگری

به واسطه ی عیسی و سومی به واسطه ی استالین ، و آخرین جایگزین قبلی شده است . من به یک همایش کلیسای تعمیدی (باپتیست) در شهر رسیتا رفتم که در آن پرچم سرخ در اهتزاز بود و همه برای سراییدن سرود اتحاد جماهیر شوروی به پا خاستند . رئیس این فرقه اظهار داشت که استالین بجز اجرای فرامین خدا کار دیگری نمی کند و از استالین به عنوان آموزگار بزرگ کتاب مقدس نام برد !

البته باید توضیح بدهم که باپتیست های حقیقی با رهبرانشان موافق نبودند و به مسیح کاملاً وفادار ماندند . اما کمونیست ها رهبران این کلیساها را انتخاب می کردند و اعضای کلیساها جز قبول آنها چاره ای نداشتند . این وضع امروزه هم در میان بالاترین رده های رهبران کلیسایی مشاهده می شود .

آنانی که تصمیم گرفتند که بجای خدمت به مسیح ، کمونیسم را خدمت کنند به انتقاد اشخاصی که به این خیانت نپیوستند پرداختند . همان گونه که مسیحیان روس " کلیسای زیر زمینی " را بعد از انقلاب اکتبر روسیه به وجود آوردند ما نیز با قدرت رسیدن کمونیسم و خیانت بسیاری مقامات کلیسا ، مجبور شدیم که " کلیسای زیر زمینی " را در رومانی تأسیس کنیم . این کلیسا به امر بشارت ، موعظه انجیل و نجات کودکان از گناه ، وفادار و متعهد بود . رژیم کمونیستی همه این فعالیت ها را ممنوع کرده بود و کلیسای رسمی (دست نشانده دولت کمونیستی) با این امر موافقت نموده بود . با کمک برخی اشخاص ، کار کلیسای زیر زمینی را شروع کردم . در ظاهر مقام اجتماعی قابل احترامی داشتم که با خدمت پنهانی من هیچ ارتباطی نداشت و پوشش خوبی به من می داد . من شبان میسیون لوتری نیروزی و نیزنماینده شورای جهانی کلیساها در رومانی بودم .

(در آن زمان ما در رومانی هیچ نمی دانستیم که شورای جهانی کلیساها با کمونیستها همکاری خواهد کرد . در آن زمان ، این شورا در رومانی فقط به کار امداد می پرداخت .) دو عنوانی که داشتم مرا در موقعیت خوبی نزد مقامات کمونیستی قرار داده بود و آنان کوچکترین اطلاعی از خدمات پنهانی من نداشتند . کار پنهانی ما دو شعبه داشت . یکی خدمت پنهانی در میان یک میلیون سرباز روس بود و

شعبه دوم آن خدمت مخفی به مردمان اسیر رومانی بود. اکنون این خدمت را معرفی می کنیم.

روس ها ، مردمانی با تشنگی روحانی

وعظ انجیل به روس ها شیرین ترین کار برای من بود. من انجیل را به ملیتهای بسیاری وعظ کرده ام ولی مردمی به تشنگی روس ها ندیده ام. آنان عطش وافری برای دریافت انجیل دارند. یک کشیش ارتودوکس که دوست من بود، تلفن کرد که به من اطلاع دهد که یک افسر روس برای اعتراف روحانی پیش او آمده است. دوستم زبان روسی نمی دانست اما چون می دانست که من روسی صحبت می کنم نشانی مرا به این افسر داده بود. روز بعد این شخص پیش من آمد. او خدا را دوست داشت و طالب حضور خدا بود. اما هیچ گاه کتاب مقدس را ندیده بود و به کلیسا نرفته بود. (در آن زمان به ندرت کلیسایی در روسیه وجود داشت.) او آموزش دینی هم نداشت ولی بدون اینکه خدا را بشناسد او را دوست داشت. موعظه بالای کوه و مثل های عیسی را برای او خواندم. بعد از شنیدن این مطالب، از شدت شادی دور اطاق می رقصید و می گفت: "چقدر مطالب زیبایی هستند. چگونه توانسته ام تاکنون بدون شناخت مسیح زندگی کنم؟" این اولین باری بود که من شادی و شوری اینچنین در کسی مشاهده می کردم. اما بعد اشتباهی مرتکب شدم. یعنی اینکه بدون آماده کردن وی، درباره ی مصلوب شدن و رنج بردن مسیح مطالبی از کتاب مقدس برایش خواندم. بعد از شنیدن اینکه چگونه مسیح مضروب گردید و سپس مصلوب شد و کشته شد، او روی صندلی افتاد و به تلخی گریست. وی به نجات دهنده ای اعتقاد پیدا کرده بود و اکنون پی برد که این نجات دهنده مرده است!

به او نگاهی کردم و شرمم آمد که خود را مسیحی و شبان و آموزگار دیگران خوانده بودم. من هرگز همانند این افسر روس، در رنج مسیح شریک نشده بودم. مشاهده وی مرا به یاد مریم مجدلیه انداخت که در پای صلیب مسیح می گریست و هنگامی که عیسی در قبر بود اشک می ریخت. سپس داستان

رستاخیز مسیح از مردگان را برای این افسر خواندم . او نمی دانست که نجات دهنده اش از مردگان قیام کرده است . هنگامی که این خبر عالی را شنید ، به زانوی خود کوبید و چیزی گفت که شاید بتوان آن را " فحش مقدس " نامید ! این اصولاً طرز صحبت او بود . سپس با شادی فریاد کشید : " او زنده است ! او زنده است ! " و مجدداً از شادی دور اتاق رقصید .

در این هنگام از او خواستم که با هم دعا کنیم . اما او در این باره چیزی نمی دانست . او نمی دانست که چگونه عبارات معمول در دعا را بکار برد . پس به زانو افتاد و دعا کرد : " خدایا ، چقدر شخص خوبی هستی ! اگر من جای تو بودم و تو جای من بودی ، هیچ گاه گناهانت را نمی بخشیدم . اما تو واقعاً شخصی نیک هستی . تو را از صمیم قلب دوست دارم . "

در آن لحظه تصور کردم که فرشتگان آسمان از فعالیت های خود دست کشیده اند تا به دعای ساده این افسر روس گوش فرا دهند . او اکنون نجات یافته بود .

اکنون ماجرای یک روس دیگر . یک روز در مغازه ای با یک سروان روسی که با یک خانم افسر همراه بود ملاقات کردم . همه نوع چیز خریده بودند و با فروشنده که روسی صحبت نمی کرد نمی توانستند خوب صحبت کنند . پیشنهاد کردم که برایشان ترجمه کنم و بدینوسیله با یکدیگر آشنا شدیم . بعد از پایان خریدشان آنها را برای نهار به خانه ام دعوت کردم . پیش از آغاز صرف غذا گفتم شما در یک خانه ی مسیحی هستید و ما عادت داریم دعا کنیم . پس به روسی دعا کردم . آنها گرسنگی شان را فراموش کردند و شروع کردند به پرسش درباره ی خدا ، مسیح و کتاب مقدس . ایشان در این رابطه هیچ اطلاعی نداشتند . صحبت با ایشان درباره ی مسیحیت آسان نبود . وقتی درباره مثل مردی که صد گوسفند داشت و یکی از آنها را گم کرد ، سخن گفتم ، داستان را مطلقاً درک نکردند و پرسیدند : چگونه این مرد صد گوسفند داشت ؟ مگر تعاونی کمونیستی گوسفندان را از وی نگرفته بود ؟

موقعی که گفتم عیسی سلطان است آنها جواب دادند : " همه پادشاهان شرور بوده اند و به مردمشان ستم

کرده اند . پس عیسی نیز می بایست ستمگر باشد . " هنگامی که مثل کارگران تاجکستان را برایشان بازگو کردم چنین اظهار نظر کردند : " کارگران کار درستی کردند که از صاحب تاجکستان سرکشی کردند . تاجکستان می بایست تحت مالکیت تعاونی باشد . " همه چیز برایشان تازگی داشت . موقعی که درباره تولد عیسی با ایشان سخن گفتم پرسیدند : " آیا مریم زن خدا بود ؟ " این امر طبعاً برای یک شخص غربی کفر بود . پس در مکالمه درباره مژده مسیح با روس ها تجربیاتی اندوختم و به این نتیجه رسیدم که پس از اینکه ایشان مدتی تحت آموزش کمونیسم بوده اند اساساً با زبانی کاملاً جدید با آنان سخن گفت . میسیونر هایی که به آفریقای مرکزی رفته بودند خواستند کتاب اشعیای نبی را ترجمه کنند . اما موقعی که به آیه " اگر گناهانتان به رنگ سرخ است به سفیدی برف خواهد شد " رسیدند نتوانستند آن را به همان صورت اصلی ترجمه کنند . به این دلیل که مردم آن منطقه از آفریقا هرگز برف را ندیده اند . پس ترجمه کردند ، " گناهانتان به سفیدی دانه نارگیل خواهد شد . " پس برای ما لازم بود که مژده مسیح را به زبان مارکسیست ها ترجمه کنیم تا معنای آن را درک کنند . ما توانایی این کار را نداشتیم اما روح القدس این قدرت را به ما داد . سروان و آن خانم همان روز مسیح را به زندگی خود پذیرفتند . بعداً ایشان به خدمات پنهانی و زیر زمینی ما به روس ها کمک های شایانی نمودند . ما هزاران نسخه انجیل و کتاب های مسیحی در میان روس ها توزیع کردیم . سپس از طریق سربازانی که پیرو مسیح شده بودند توانستیم به طور قاچاق ، تعداد زیادی کتاب مقدس یا قسمت هایی از آن را به روسیه وارد کنیم . روش دیگر ما برای فراهم کردن کلام خدا به روس ها این بود که از کودکان برای توزیع کتب مسیحی استفاده می کردیم . سربازان روس برای سال های مدید در جبهه جنگ و از خانواده شان دور بودند . پس دلشان برای بچه هایشان تنگ می شد . روس ها به کودکان علاقه زیادی دارند . بنابراین ، پسر میهای و دیگر کودکان زیر ده سال به ملاقات سربازان روس در خیابان ها و پارک ها می رفتند و با خود کتاب مقدس ، انجیل و کتب مسیحی می بردند . سربازان روس با مهربانی

با بچه ها صحبت می کردند و قدری از دلتنگی بچه های خودشان در می آمدند . سربازان به کودکان شکلات و آب نبات می دادند و بچه ها در مقابل ، به ایشان کتاب مقدس و انجیل هدیه می کردند که سربازان با اشتیاق آن ها را می گرفتند . توزیع کردن کتاب های مسیحی به صورت آشکار توسط بزرگسالان کار خطرناکی بود . اما برای کودکان این کار کاملاً بی خطر بود . پس این کودکان میسیونر های جوانی در میان روس ها بودند و نتایج کارشان عالی بود . بسیاری از سربازان روسی از این طریق به کلام خدا دسترسی پیدا کردند در واقع راه دیگری برای انجام این کار وجود نداشت .

موعظه در پادگان ارتش روس

ما نه تنها به طور انفرادی به روس ها شهادت می دادیم بلکه این کار را در گروه های کوچک هم انجام می دادیم . روس ها از ساعت خیلی خوششان می آمد . پس ساعت های مردم را می دزدیدند . اگر در خیابان ساعت شما را مطالبه می کردند چاره ای نداشتید جز اینکه آن را به ایشان می دادید . گاهی اوقات سربازان روس را می دیدیم که چند ساعت را به میچشان بسته اند . حتی بعضی از افسران زن روس ساعت های شماطه ای را به گردنشان می آویختند . چون که ایشان در گذشته ساعتی نداشتند ، حالا هر چه ساعت بیشتری از مردم می گرفتند راضی تر بودند . هنگامی که مردم رومانی می خواستند ساعتی بخرند ، می بایست به پادگان روس ها بروند که یک ساعت دزدی و حتی گاهی ساعت خودشان را از ایشان بخرند . پس این یک امر عادی بود که مردم به پادگان روس ها داخل شوند . پس این امر به ما اعضای کلیسای زیرزمینی بهانه ای می داد که به پادگان روس ها برویم . اولین باری که برای وعظ به پادگان روس ها رفتیم ، روز جشن مذهبی حضرت پولس و حضرت پطرس را برای این منظور برگزیدیم ؛ این یکی از اعیاد کلیسای ارتودوکس است . پس به بهانه ی خرید ساعت وارد پادگان شدم . چون قصد خرید ساعت نداشتم ، هر بار روی ساعت عیبی می گذاشتم . یکی را می گفتم که گران است

دیگری را که کوچک است. چیزی نگذشت که عده ای سرباز دور من جمع شدند که به من چیزی بفروشد. به شوخی از سربازان پرسیدم: "آیا در میان شما کسی اسمش پولس یا پطرس است؟" چند نفری دست بلند کردند. بعد گفتم: آیا می دانید که کلیسای ارتودوکس امروز را به جشن حضرت پولس و حضرت پطرس اختصاص داده است؟ چند روس مسن تر از این حقیقت اطلاع داشتند. سپس پرسیدم: آیا می دانید که پولس و پطرس که بودند؟ هیچ کس نمی دانست. پس به سخن گفتن درباره پولس و پطرس پرداختم. یکی از سربازان مسن تر حرف مرا قطع کرد و گفت: "تو اینجا نیامده ای که ساعت بخری. تو آمده ای که درباره ی دین با ما صحبت کنی. پس اینجا بنشین و راحت با ما سخن بگو. اما باید محتاط باشی. افرادی که در اینجا هستند خوبند اما افراد دیگری ممکن است بیایند که باید مواظبشان باشیم. پس موقعی که دستم را روی زانویت می گذارم فقط درباره ی خرید ساعت صحبت کن و هر گاه دستم را از زانویت برداشتم مجدداً به پیامت برگرد. جمعیت دور من زیادتر می شد و با آنها درباره پولس و پطرس و درباره ی عیسی که به خاطر او پولس و پطرس جانشان را فدا کردند سخن گفتم. همین که شخص غیر قابل اعتمادی به گروه داخل می شد، سرباز سالخورده دستش را بر زانویم می گذاشت و من بلافاصله موضوع را به خرید ساعت عوض می کردم. همینکه شخص مظنون دور می شد مجدداً درباره عیسی موعظه می کردم. این دیدارها با کمک سربازان مسیحی روس برای مدت ها ادامه داشت. بسیاری از سربازان، پیرو عیسی مسیح شدند. هزاران انجیل به طور پنهانی در میان سربازان توزیع کردیم. بسیاری از برادران و خواهران کلیسای زیرزمینی که در این کار بشارت شرکت داشتند به دست کمونیستها گرفتار و مضروب شدند اما رازشان را افشا نکردند. در طی کار بشارتی با روسها با ایمانداران کلیسای زیر زمینی روس در تماس قرار گرفتیم و از طریق تجارب ایشان با رژیم کمونیستی آشنا شدیم. در شخصیت و زندگی آنان، ایمانداران حقیقی را مشاهده کردیم. آنها سال ها تعلیمات کمونیستی را تحمل کرده بودند. بعضی از ایشان به دانشگاه های کمونیستی رفته بودند. ایشان

در حقیقت شبیه یک ماهی بودند که در آبهای شور رشد کرده ولی گوشتش شیرینی خود را نگه داشته بود روح ایشان پاک و در مسیح خالص بود. این مسیحیان روسی چه روح دوست داشتی و زیبایی داشتند. آنان می گفتند: " ما می دانیم که علامت ستاره سرخ و داس و چکش که بر کلاه هایمان می پوشیم از دجال (ضد مسیح) است " ایشان از این موضوع بسیار غمگین بودند. آنان در انتشار مژده مسیح در میان سربازان روس به ما کمک بسیاری کردند. این اشخاص همه ی صفات خوب مسیحی را دارا بودند فقط شادی شان کم بود. اما وقتی پیرو مسیح می شدند این شادی را تجربه می کردند و بعد این شادی ناپدید می شد. این موضوع مایه تحیر من شد. یک بار از یک مسیحی باپتیست پرسیدم: " چرا تو هیچ شادی نداری؟ " جواب داد: " چگونه می توانم شاد باشم هنگامی که باید جدی بودن ایمان مسیحی ام و زندگی عبادتی ام و اشتیاقم به صید جانها را از شبان کلیسایم مخفی کنم؟ شبان کلیسا جاسوس پلیس مخفی رژیم کمونیستی است. او ما را یک به یک زیر ذره بین می برد. پس شبانان به گله هایشان خیانت می کنند. با وجود این، یک شادی خیلی عمیق در دلهای ما وجود دارد. اما شادی آشکاری که شما دارید برای ما دیگر مجاز نیست. شما مسیحیان آزاد وقتی جان کسی را نجات می دهید، عضوی به کلیسا می-افزایید. اما موقعی که ما کسی را برای مسیح نجات می دهیم می دانیم که به خاطر این کار او ممکن است به زندان بیافتد یا بچه هایش یتیم شوند. پس شادی نجات شخص را باید با بهایی که خواهد پرداخت بسنجیم." ما با مسیحیانی از نوعی کاملاً جدید روبرو شده بودیم، مسیحیان کلیسای زیر زمینی.

تجارب جالبی داشتیم

همان گونه که بسیاری فکر می کنند که مسیحی هستند اما نیستند، ما افرادی را در میان روس ها پیدا کردیم که فکر می کردند ملحد هستند، اما در حقیقت به خدا اعتقاد داشتند. روزی سوار ترن بودم و یک افسر روس در مقابل من نشسته بود. پس از اینکه چند دقیقه درباره مسیح با او صحبت کردم او شروع

کرد به ارائه استدلال‌های طولانی در مورد الحاد. وی از مارکس، استالین، ولتر، داروین و دیگران مطالبی در ضدیت با کتاب مقدس نقل قول کرد. او اصلاً به من فرصت صحبت نمی‌داد و این جریان برای من تقریباً یک ساعت ادامه داشت. او سعی می‌کرد که مرا متقاعد کند که خدایی وجود ندارد همین که حرفش تمام شد از وی پرسیدم: "اگر خدایی وجود ندارد پس چرا موقعی که با مشکلی روبرو هستی به او دعا می‌کنی؟" در این لحظه، این افسر همانند دزدی که می‌چسبش را در حین دزدی گرفته باشند پرسید: چطور می‌دانی که من دعا می‌کنم؟ در اینجا نخواستم به او فرصت فرار بدهم و گفتم: "اول من از تو سوال کردم. پرسیدم چرا دعا می‌کنی؟ لطفاً جوابم را بده!" او سرش را خم کرد و جوابم را تأیید نمود. سپس اظهار داشت: در جبهه جنگ موقعی که در محاصره آلمانی‌ها بودیم، همه ما دعا می‌کردیم! ما نمی‌دانستیم چه کار کنیم و حتی چطور دعا کنیم. پس می‌گفتیم: "ای خدا و ای روح مادر" چنین دعایی در نظر "آن کس" که به دل نگاه می‌کند، قطعاً دعای خوبی است.

با یک زوج روس آشنا شدم که مجسمه ساز بودند. موقعی که با ایشان راجع به خدا صحبت کردم گفتند: "نه، خدایی وجود ندارد. اما دوست داریم یک چیز را با شما در میان بگذاریم. یک بار که به تهیه مجسمه استالین مشغول بودیم همسر من پرسید که آیا از اهمیت انگشت شصت آگاه هستیم. اگر شصت وجود نداشت و یا همراه انگشت‌های پا بود در آن صورت نمی‌توانستیم چکش، نان، کتاب یا هر ابزار دیگری را در دست بگیریم. بدون انگشت شصت دست زندگی انسان واقعاً مشکل می‌شود. اما چه کس انگشت شصت را بوجود آورد؟ البته در مکتب مارکسیسم فرا گرفته بودیم که آسمان و زمین به خودی خود بوجود آمده‌اند و آنها را خدا نیافریده است. اما اگر خدا آسمان‌ها و زمین را نیافرید و فقط انگشت شصت را بوجود آورد در آن صورت به خاطر چنین آفرینشی قابل ستایش است. چگونه است که ادیسون، بل و استیونسون را به خاطر اختراع چراغ برق، تلفن، راه آهن و دیگر چیزها ستایش می‌کنیم اما کسی را که انگشت شصت دست را آفرید نمی‌ستاییم؟ اگر ادیسون انگشت شصت

نداشت نمی توانست چیزی اختراع کند پس خدایی را که انگشت شصت را آفریده باید براستی پرستیم.

شوهر از حرف های همسرش بسیار خشمگین شد . شوهران معمولاً از حرف های حکمت آمیز

همسرشان ناراحت می شوند ! پس شوهر زنش را این طور مخاطب قرار داد : " ای زن ، این مزخرفات

را کنار بگذار . به تو آموزش داده اند که خدایی وجود ندارد . همین طور می دانی که در همه جا

جاسوس هست و اگر کسی حرف های تو را بشنود عاقبت بدی خواهیم داشت . پس برای همیشه به

مغزت فرو کن که خدایی نیست و در بهشت هیچ کس وجود ندارد . "

زن پاسخ داد : " حتی چیز حیرت انگیزتری را می بینم . اگر خدای قادر مطلق در بهشت باشد همان

طور که اجداد ما به حماقت آن را باور داشتند ، در آن صورت چیزی طبیعی است که ما انگشت شصت

داشته باشیم . یک خدای قادر مطلق می تواند هر کاری را انجام بدهد ، پس می تواند انگشت شصت را

هم بیافریند. پس اگر این " هیچ کس " در بهشت است من شخصاً تصمیم دارم این هیچ کس را که

آفریدگار انگشت شصت است ، با تمام دل پرستم . "

بنابراین این زوج " هیچ کس " را می پرستیدند و تدریجاً ایمانشان به این هیچ کس رشد می کرد به

طوری که او را به عنوان آفریدگار نه تنها انگشت شصت ، بلکه به عنوان خالق ستارگان ، گل ها ، بچه

ها و همه چیزهای زیبای زندگی پذیرفتند . این شبیه موقعی بود که پولس در آتن با پرستندگان " خدای

ناشناخته " روبرو شد . این زوج بی اندازه خوشحال شدند که از من شنیدند که اعتقادشان درست است و

در آسمان یک " هیچ کسی " هست و او خدای روح ، روح محبت ، حکمت ، حقیقت و قدرت است و این

زن و شوهر را آنقدر دوست دارد که تنها فرزند خود را فرستاد که برای ایشان بر صلیب قربانی گردد

این دو به خدا اعتقاد داشتند اما از این امر خیر نداشتند . من این امتیاز را داشتم که آنان را یک گام

فراتر ببرم و تجربه نجات از طریق بخشایش گناهان را در اختیار ایشان بگذارم . یک بار در خیابان یک

خانم افسر روس را دیدم . با عذر خواهی به او گفتم : می دانم که این بی ادبی است که در خیابان با یک

خانم ناشناس صحبت می کنم اما من شبان یک کلیسا هستم و نظر بدی ندارم . دوست دارم درباره مسیح با شما صحبت کنم . این خانم پرسید : آیا مسیح را دوست دارید؟ گفتم : " بله با تمام دل "

او در آغوشم افتاد و مرا بارها بوسید . این منظره برای یک کشیش خیلی خجالت آور بود . پس من هم او را بوسیدم به این فکر که شاید مردم تصور کنند که با هم نسبتی داریم . او به من گفت : " من نیز مسیح را دوست دارم " او را به خانه مان بردم اما با تحیر متوجه شدم که او درباره مسیح هیچ چیز نمیداند و فقط نام او را شنیده است . با وجود این مسیح را صمیمانه دوست داشت . او نمی دانست که مسیح نجات دهنده است و معنای نجات را نمی دانست و نمی دانست که مسیح کجا بر زمین می زیسته و کجا مصلوب شده است و از تعلیمات ، زندگی و خدمات مسیح چیزی نمی دانست . از نظر روانی این خانم برای من یک معما بود . چطور او می توانست کسی را که فقط نامش را می دانست اینقدر دوست بدارد ؟ هنگامی که این سوال را از او پرسیدم گفت : موقعی که کودکی بیش نبودم الفبا را از روی عکس فرا گرفتم . مثلاً سیب برای حرف " سین " و توت برای حرف " ت " و غیره . زمانی که به دبیرستان می رفتم درباره وظیفه مقدس دفاع از سرزمین مادری آموزش گرفتم . همین طور درباره اصول اخلاقی کمونیسم تعلیم دیدم اما درباره وظیفه مقدس و اخلاقیات چیزی نمی دانستم و لازم بود که با کمک کسی آن ها را فرا بگیرم . مادر بزرگ من عکس زیبایی از شخصی بر دیوار داشت که او را کریستوس (یعنی مسیح) می نامید و در مقابل این عکس تعظیم می کرد . پس نام مسیح برای من عزیز شد و در زندگی ام جان گرفت . فقط ذکر نامش شادی مخصوصی به من می بخشید . با شنیدن این مطالب به یاد مطالبی از نامه فیلیپیان افتادم که می گوید با ذکر نام مسیح هر زانویی خم می شود . شاید دجال برای مدتی بتواند شناخت خدا را از مردم بگیرد اما فقط در نام ساده مسیح قدرتی هست که مردم را به نور هدایت می کند . این خانم مسیح را با شادی در خانه ما پیدا کرد و اکنون " آن کسی " که نامش را انقدر دوست می داشت در قلب او زندگی می کرد .

تمام لحظاتی که با روس ها زندگی می کردم مملو از فضایی شاعرانه و معنی عمیق بود . یکی از خواهران کلیسای زیر زمینی ما که در ایستگاه های راه آهن جزوات بشارتی پخش می کرد نشانی مرا به یک افسر روس داد که به مسیح علاقمند بود . یک روز عصر این ستوان بلند قد و خوش چهره به خانه ما آمد . از او پرسیدم : چه خدمتی از دستم بر می آید ؟ گفت : آمده ام که نور را دریافت کنم . پس من شروع کردم به قرائت قسمت هایی از کتاب مقدس . افسر دستش را روی دست من گذاشت و گفت : من از ته دل از شما درخواست دارم که مرا گمراه نکنید . من از قومی هستم که در تاریکی نگه داشته شده اند . آیا آنچه می خوانی مطمئناً کلام خداست ؟ من از این مطلب او را مطمئن ساختم . بعد از اینکه چند ساعت با هم مطالبی از کتاب مقدس خواندیم و راه نجات را با او در میان گذاشتم ، وی مسیح را به زندگی خود پذیرفت .

روس ها در زمینه امور مذهبی ، سطحی و کم عمق نیستند . اگر به مسیح ایمان داشته باشند ، همه نیرویشان را به طرفداری از مسیح به کار می گیرند و اگر مخالف او باشند به ضدیت با او . به همین علت ، مسیحیان روس همه اهل بشارت هستند و دیگران را به ملکوت خدا وارد می کنند . هیچ کشوری بر روی زمین به اندازه روسیه استعداد پذیرش انجیل را ندارد . روس ها متدین ترین ملت کره زمین هستند . پس اگر مژده مسیح به طور مؤثر در اختیار این ملت قرار بگیرد آینده جهان عوض خواهد شد . جای تأسف است که با این همه تشنگی روحانی روس ها ، تقریباً همه مسیحیان جهان ایشان را مورد بی اعتنایی قرار می دهند . خدمت ما به روس ها ثمرات بسیاری آورده است .

پیوتر را خوب به خاطر دارم . هیچ کس نمی داند که در کدام زندان روسیه او جان سپرد . او با ارتش روس به رومانی آمده بود . پیوتر در یکی از جلسات زیر زمینی ما ایمان آورده بود و از من درخواست کرد که او را تعمید دهم . بعد از غسل تعمید از او پرسیدم که کدام آیه کتاب مقدس از همه بیشتر بر او تأثیر گذاشته و در ایمان آوردن او به مسیح کمک کرده است . او گفت که در یکی از جلسات مخفی ما

موقعی که فصل ۲۴ انجیل لوقا را قرائت کردم او خیلی دقیق به آن گوش فرا داده بود. این مربوط می شد به هنگامی که عیسی با دو تن از شاگردانش در جاده ای به طرف عموآس می رفتند. موقعی که به این دهکده نزدیک شدند عیسی مطلبی گفت به این معنا که او ترجیح می داد که از آن دهکده می گذشتند و در آنجا نمی ماندند. پیوتر گفت: فکر کردم چرا عیسی چنین چیزی گفت؟ مسلماً او مایل بود که آن شب را پیش شاگردانش در آن دهکده بماند. بعد از مدتی فکر به این نتیجه رسیدم که عیسی شخص مؤدبی است. او می خواست مطمئن باشد که شاگردانش واقعاً می خواهند که او آن شب را پیش ایشان بماند. موقعی که از تمایل آنان مطمئن شد با خوشحالی وارد آن خانه شد. بر عکس عیسی؛ کمونیستها بسیار بی ادب هستند. ایشان به زور و خشونت به دل ها و افکار مردم هجوم می آورند. ما را مجبور می کنند که از صبح تا شب به حرف های ایشان گوش کنیم. این کار را از طریق مدارس، رادیو، روزنامه ها، اعلانات پوستری، فیلم های سینمایی و جلسات الحادی به اجرا می گذارند و هر جا که می گردی ایشان آنجا هستند و باید دائماً چه بخواهی و یا نخواهی، به تبلیغات الحادی شان گوش کنی.

عیسی مسیح به آزادی ما احترام می گذارد و او در قلب ها را به آرامی می زند.

پیوتر نتیجه گرفت که "ادب عیسی قلبم را تسخیر کرد" این تضاد شدید بین کمونیسم و مسیحیت او را به حقیقت مسیح متقاعد ساخته بود. گرچه من به عنوان یک شبان به این صفت مسیح توجه نکرده بودم اما روس های دیگر هم تحت تأثیر این خصلت مسیح قرار گرفته بودند.

بعد از گرایش به مسیح، پیوتر زندگی و آزادی اش را به مخاطره انداخت تا با کمک کلیسای زیر زمینی رومانی، نشریات مسیحی به روسیه برساند. همین اندازه می دانم که او در سال ۱۹۵۹ هنوز در زندان بود. فقط خدا می داند که بعد از آن چه شد، آیا مرد و به آسمان رفت یا هنوز هم به نبرد روحانی مشغول است. بسیاری از روس ها مانند پیوتر، نه تنها به ملکوت خدا وارد شدند بلکه خود وسیله نجات جان های دیگران نیز گردیدند. ورود شخص به ملکوت خدا فقط نصف کار است، نصف دیگر کار این

است که شخص نجات یافته دیگران را وارد ملکوت خدا گرداند. این روس ها نه تنها پیرو عیسی مسیح شده بودند بلکه اکنون مبشران و مرسلان کلیسای پنهان در میان دیگر روس ها شده بودند. همه این ایمانداران می گفتند که بشارت به دیگران در مقایسه با فداکاری مسیح بر صلیب به خاطر ایشان، فداکاری کوچکی است.

خدمت پنهان به ملتی اسیر

شاخه دوم خدمت ما، کار زیر زمینی و مخفی ما در میان خود مردم رومانی بود. کمونیستها خیلی زود پس از به قدرت رسیدن، ماسک های خود را کنار زدند. در ابتدا از راه فریب، رهبران کلیسا را به همکاری با خود واداشتند اما بعد از آن به ایجاد وحشت متوسل شدند. هزاران نفر را دستگیر کردند. بشارت به مردم اکنون کار پر مخاطره ای شده بود. برای مثال؛ بعدها من و چند نفر دیگر که با بشارت من به ملکوت خدا وارد شده بودند، خود را پشت میله های زندان یافتیم. در یک سلول کوچک زندان، من و یک ایماندار که پنج فرزند داشت به خاطر ایمانمان در حبس بودیم. این ایماندار نگران بود که مبادا در غیاب وی، همسر و بچه هایش از گرسنگی بمیرند. همچنین نگران بود که شاید همسر و بچه هایش را هرگز نبیند. از او پرسیدم: آیا از من ناراحتی که تو را به سوی مسیح هدایت کردم و اکنون به خاطر این امر، خانواده ات در زحمت هستند؟ جواب داد: من نمی دانم چگونه احساس قدردانی ام را بیان کنم چون که تو مرا به نجات دهنده ای عالی معرفی کردی. من آن را با هیچ چیز دیگر عوض نمی کنم. وعظ مژده مسیح در محیط جدید کمونیستی کار آسانی نبود. با وجود سانسور شدید کمونیستها ما موفق شدیم که چندین جزوه مسیحی چاپ کنیم. به سانسورچی کمونیسم کتابچه ای دادیم که روی جلدش عکسی از کارل ماکس بنیانگذار کمونیسم چاپ کردیم و عنوانش را گذاشتیم: "دین، افیون توده های مردم" او که فکر کرد محتوای کتابچه کمونیستی است بر آن مهر تصویب زد. در این کتابچه و کتابچه های نظیرش که ما چاپ کردیم بعد از چند صفحه نقل بیانات ماکس، لنین و استالین، بقیه کتاب را به

پیام عیسی مسیح اختصاص دادیم. کلیسای زیرزمینی مانند یک کوه یخ است که مقدار کمی از آن از آب بیرون و ظاهر است. پس هر گاه تظاهراتی از سوی گروه های کمونیستی برگزار می شد ما کتابچه های کمونیستی خود را در میان جمعیت توزیع می کردیم. کمونیستها به محض دیدن عکس مارکس روی جلد کتابچه برای خرید آن با همدیگر رقابت می کردند. تا پیش از اینکه به صفحه ده کتابچه برسند و برایشان روشن شود که کتابچه درباره خدا و عیسی مسیح است، ما کارمان را تمام کرده و از آنجا دور شده بودیم. وعظ کردن درباره مسیح در این شرایط مشکل بود. مردم رومانی تحت فشار ظلم بودند. کمونیستها همه چیز مردم را از ایشان به زور می گرفتند. از کشاورز گوسفندش را می گرفتند و از سلمانی و خیاط، مغازه اش را. املاک و متعلقات سرمایه داران مصادره می شد. اما ظلم کمونیسم به مردم فقیر نیز می رسید. هر خانواده ای عضوی در زندان کمونیستها داشت و فقر شدیدی بر جامعه حکمفرما بود. مردم می پرسیدند: چگونه خدای محبت اجازه می دهد که شرارت بر جامعه ما حکمفرما شود؟ برای رسولان اولیه نیز در آن روز جمعه که مسیح بر صلیب آویخته شد و گفت: "ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟" آسان نبود که پیام مسیح را وعظ کنند. اما واقعیت این بود که فعالیت های ما نتایج مثبتی داشت و این بیانگر آن بود که این کار از خدا ریشه می گرفت و نه از ما. مسیحیت برای هر شرایط و موقعیتی راه حلی دارد. عیسی درباره ایلعازر فقیر گفت که او تحت ظلم بود. اغلب در گرسنگی بسر می برد. حتی سگ ها زخم های او را می لیسیدند. اما در آخر کار، فرشتگان ایلعازر را به آغوش ابراهیم به بهشت بردند. (لوقا ۱۶: ۱۹-۲۶)

فعالیت های آشکار کلیسای زیر زمینی

جلسات کلیسای زیر زمینی اغلب در خانه ها و زیر زمین ها و جنگل ها برگزار می شد. در این گرد-همایی های سری، کلیسا خود را برای فعالیت های آشکارش آماده می کرد. هنگامی که کمونیستها سر

کار آمدند یکی از برنامه های کلیسا ، وعظ انجیل در خیابان ها بود که کاری بس خطرناک بود . اما از این طریق تعداد زیادی رستگار شدند . همسر در این کار بسیار فعال بود . طرز کار این بود که تعدادی مسیحی ، بدون سرو صدا در گوشه خیابانی جمع می شدند و شروع می کردند به خواندن سرودهای مسیحی . با شنیدن صدای موسیقی زیبا ، جمعیت دور ایشان جمع می شد ؛ آنگاه همسر پیامی بشارتی به ایشان می رسانید . قبل از اینکه پلیس از راه برسد ما کارمان را خاتمه می دادیم و متفرق می شدیم . یک روز بعد از ظهر که من مشغول بودم همسر پیامی به هزاران کارگر در مقابل کارخانه مالاسکا در بوخارست (پایتخت رومانی) ایراد کرد . وی درباره خدا و نجات مسیح با کارگران سخن گفت . روز بعد تعداد زیادی از کارگران این کارخانه که بر علیه بی عدالتی کمونیستها شورش کرده بودند به ضرب تیر از پای در آمدند . اما ایشان پیام حیات بخش مسیح را به موقع شنیده بودند . گرچه ما یک کلیسای زیر زمینی بودیم اما همانند یحیی تمعید دهنده به طور آشکار با مردم و حکمرانان درباره مسیح سخن می گفتیم . یک روز بر فراز پلکان های یکی از ساختمان های دولتی دو برادر مسیحی خودشان را به گئور-گیو دی ، نخست وزیر وقت رومانی رساندند . در یکی دو دقیقه ای که وقت داشتند به او درباره مسیح شهادت دادند و از او مصراً درخواست کردند که از گناهی توبه کرده ، آزار مسیحیان را متوقف کند . نخست وزیر دستور داد که این دو نفر را دستگیر کنند و به خاطر شهادت شهادت آمیزشان به زندان بیاورند . اما سال ها بعد موقعی که گئورگیو دی به شدت بیمار بود، بذر انجیل که سال ها پیش توسط این دو مسیحی در دلش کاشته شده بود محصول داد. در آن ساعات، سخنان این دو نفر در ذهن گئورگیو زنده شد و کلام خدا که سریع و قوی و برنده تر از شمشیر دو لبه است بر دل سخت وی اثر گذاشت . (عبرانیان ۴: ۱۲) و زندگی خود را تسلیم عیسی مسیح کرد . پس از اعتراف به گناهانش مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفت و در همان حال بیماری به خدمت مسیح پرداخت . مدت کوتاهی بعد از آن گئورگیو در گذشت و نزد نجات دهنده خود شتافت . نجات این شخص فقط به این علت

میسر شد که دو مسیحی حاضر شدند بهای ایمانشان را پردازند. ایشان نمونه ای از بسیاری از مسیحیان با شهامت در سرزمین های کمونیستی هستند. بنابراین، کلیسای زیرزمینی نه تنها جلسات سری برگزار می کرد و مخفیانه فعالیت می کرد بلکه فعالیت های جسورانه و آشکاری در ارتباط با اعلام انجیل به کمونیستها نیز داشت. اما برای این کار بهائی می بایست پرداخت می کرد و ما آماده بودیم که آن را پردازیم. کلیسای زیرزمینی امروزه هم آماده است که بهای لازم را پردازد. پلیس مخفی کمونیستها کلیسای زیرزمینی را به سختی آزار می رساند زیرا از نقطه نظر ایشان کلیسای زیرزمینی تنها نیروی مقاومت مؤثر در برابر ایشان بود و نوعی مقاومت روحانی بود و اگر جلویش را نمی گرفتند می توانست قدرت الحادی دولت کمونیستی را از هم بپاشد. پس شیطان این تهدید فوری را درک کرد. حکمرانان کمونیسم می دانستند که افرادی که پیرو مسیح می شوند همین طور کورکورانه تسلیم برنامه های ایشان نخواهند شد و در عین حال می دانستند که گر چه می توانستند مسیحیان را به زندان بیاورند اما ایمان به خدا را نمی توانستند به اسارت بکشند. نتیجتاً آنان به جدیت و سختی با مسیحیت می جنگیدند. اما کلیسای زیرزمینی حتی در دولت کمونیستی و دستگاه پلیس مخفی افرادی دارد که عضو کلیسا هستند و یا نسبت به آن نظر مثبت دارند. ما حتی به مسیحیان آموزش دادیم که در سازمان پلیس مخفی که بسیار منفور بود عضو شوند و اونیفرم آن را بپوشند که از آن طریق بتوانیم اطلاعاتی درباره برنامه ها و فعالیت های پلیس مخفی کسب کنیم. چند نفر از اعضای کلیسای زیرزمینی این کار را کردند و با پنهان کردن ایمانشان توانستند در پلیس مخفی عضو شوند. برای ایشان بسیار مشکل بود که به دوستان و اعضای خانواده شان نتوانند بگویند که ما موریت واقعی ایشان خدمت به کلیسا است و با آنکه مورد پیش داوری دوستان و خانواده قرار می گرفتند به خاطر محبت شان به مسیح رازشان را با دیگران در میان نگذاشتند. یک بار دولت کمونیستی مرا از خیابان ربود. سالها کسی سراغ مرا نداشت. تا اینکه یک دکتر مسیحی عضو پلیس مخفی شد و توانست محل نگهداری مرا کشف کند. او اجازه داشت که از

زندانیان در سلول هایشان دیدار کند و امیدوار بود که روزی مرا پیدا کند . دوستان این دکتر برای مدتی از وی دوری میکردند زیرا تصور داشتند که او کمونیست شده است . برای وی بسیار مشکل بود که ظاهراً جزو نظام بی عدالتی و شکنجه کمونیستها گردد . وضع وی از وضع من که زندانی بودم فداکاری بیشتری می خواست . روزی این دکتر مرا در سلولی در یک زیر زمین تاریک پیدا کردو به کلیسا پیغام فرستاد که زنده هستم . او اولین دوستی بود که بعد از هشت سال و نیم اسارت می دیدم . پس به خاطر فداکاری وی این خبر انتشار یافت که من زنده هستم . پس هنگامی که آیزنهاور و خروشچف در سال ۱۹۵۶ در روابط شوروی و آمریکا بهبودی ایجاد کردند ، مسیحیان برای آزادی من فشار وارد آوردند و برای مدت کوتاهی از زندان آزاد شدم . اگر آن دکتر مسیحی منحصراً به خاطر پیدا کردن من به پلیس مخفی نیبوسته بود ، مسلماً در زندان می ماندم و حتی در آنجا جان می سپردم . پس اعضای کلیسای زیرزمینی به پلیس مخفی پیوستند . با دادن اخطار قبلی به کلیسا درباره برنامه ها و اقدامات پلیس مخفی خدمات شایانی انجام دادند . بعضی از اعضای کلیسای زیرزمینی حتی مقامات عالی دولتی دارند و کمک های ذیقیمتی به ما کرده و می کنند . یک روز در آسمان ، ایشان خواهند توانست ایمانشان به مسیح را که امروزه مخفی نگه می دارند به همه اعلام کنند . با وجود همه احتیاط های لازم ، مسیحی بودن بسیاری از اعضای کلیسای زیرزمینی کشف شد و ایشان به زندان افتادند . در کلیسای زیرزمینی نیز تعدادی " یهودای اسخر یوطی " وجود داشت که با خیانت ، اخبار کلیسا را به پلیس مخفی گزارش می - دادند . با توسل به ضرب و شتم ، دارو ، و تهدید کمونیستها سعی می کردند که شبانان و رهبران کلیسا را پیدا کنند و آنها را به جاسوسی درباره خواهران و برادران ایمانی شان مجبور سازند .

محبتی بزرگتر از این نیست که ...

من تا ۲۹ فوریه سال ۱۹۴۸، هم به طور رسمی و هم به شکل زیرزمینی خدمت می کردم. در آن یکشنبه که روز زیبایی بود، پلیس مخفی مرا در راه کلیسا ربودند. بسیاری اوقات که به عبارت آدم ربایی در کتاب مقدس برخورده بودم معنایش را به روشنی درک نمی کردم. کمونیستها معنای این عبارت را برایم روشن کردند. بسیاری افراد در آن دوره همانند من از خیابان های بوخارست و شهرهای دیگر رومانی ناپدید می شدند. هنگامی که پلیس مخفی به سراغ من آمد مأمورانش در یک مینی بوس بودند. مینی بوس در مقابل من ترمز کرد و چهار پلیس از آن بیرون پریدند و مرا گرفته، به داخل مینی بوس انداختند. من سالها اسیر ایشان بودم. به مدت هشت سال هیچ کس خبر نداشت من زنده بودم یا مرده. پلیس مخفی چندین بار در لباس همزندانان من که تازه آزاد شده بود، به سراغ همسر رفتند و به او اطلاع دادند که در مراسم دفن من شرکت داشته اند و بدین ترتیب دل همسر را شکستند. در طول این سالها، هزاران مسیحی از کلیساهای مختلف به زندان های رومانی افتادند. این افراد فقط کشیش نبودند بلکه مسیحیان کشاورز، نوجوانان پسر و دختر نیز بودند که درباره مسیح بشارت می دادند. زندان های رومانی پر بود و زندانیان، همانند سایر کشورهای کمونیستی شکنجه می شدند. بعضی از این شکنجه ها وحشتناک بود. ترجیح می دهم در این باره و شکنجه هایی که خود متحمل شدم زیاد صحبت نکنم. هر گاه در این باره سخن می گویم شب را نمی توانم بخوابم زیرا این شکنجه ها همه تجارب دردناکی بودند. در کتاب دیگری با عنوان "در کلیسای زیرزمینی خدا" درباره تجربیاتم در زندان به تفصیل سخن گفته ام.

(این کتاب به فارسی با عنوان "در زیرزمینی خدا" منتشر شده است)

شکنجه های غیر قابل توصیف

شبنانی به نام فلورسکو با میله های داغ آهنی و با چاقو شکنجه شد . ابتدا او را به سختی مضروب کردند سپس از طریق لوله ای بزرگ تعدادی موش های صحرائی گرسنه را به سلول او انداختند . او برای دفاع از خودش در مقابل موش ها می بایست بیدار می ماند . هر گاه خوابش می گرفت موش ها به او حمله می کردند . یک بار به مدت دو هفته ، شبانه روز او را سرپا نگه داشتند . کمونیستها می خواستند او را مجبور کنند که نام اعضای کلیسایش را به ایشان بدهد اما فلورسکو به سختی مقاومت می کرد .

بالاخره پسر چهارده ساله او را به زندان آوردند و در جلو پدرش او را شلاق زدند . به او گفتند که مادامی که اطلاعات ندهد پسرش را شلاق خواهند زد . وی داشت دیوانه می شد . بعد از مدتی که رنج پسرش را تحمل کرد به او گفت : پسر م ، الکساندر ، من باید اطلاعاتی را که می خواهند به ایشان بدهم . نمی توانم شلاق خوردن تو را بیش از این تحمل کنم .

اما پسر پاسخ داد : پدر نمی خواهم که پدرم به کلیسا خیانت کند . مقاومت کن . اگر مرا بکشند نام عیسی مسیح و رومانی بر زبان من خواهد بود .

کمونیستها به قدری از سخن پسر خشمگین شدند که او را آنقدر زدند تا در حالی که خونس به تمام دیوارهای سلول زندان پاشیده شده بود جان داد . اما در موقع مرگ ستایش خدا بر لبانش بود . بعد از دیدن این ماجرا فلورسکو دیگر هیچ گاه آن شخص سابق نشد . در زندان دستبند هایی که به ما می زدند میخ های تیزی داشتند که با کوچکترین حرکتی به میخ های ما فرو می رفتند . با اینکه سعی می کردیم که کاملاً بی حرکت باشیم اما سرمای سخت سلول های زندان ما را به لرزش می انداخت و در نتیجه میخها میخ هایمان را سوراخ می کردند . مسیحیان را اغلب وارونه از طناب می آویختند و بعد ضربات سخت بر بدنشان وارد می آوردند به طوری که بدنشان مانند بندبازان تاب می خورد . شکنجه دیگر این بود که مسیحیان را در اطاقک های یخچالی حبس می کردند . این اطاقک ها آنقدر سرد بود که دیوارهایشان از یخ پوشیده بود . یکبار که لباس کمی به تن داشتم مرا در یکی از این اطاقک ها انداختند

دکترهای زندان از خارج، زندانیان را در اتاقک‌ها تحت نظر داشتند و همین که علائم یخ زدگی را در زندانی مشاهده می‌کردند زندانبان را می‌فرستادند تا او را از یخچال خارج کند و در اتاق گرمی بگذارد. همین که به حال نسبتاً عادی باز می‌گشت او را بلافاصله به یخچال بر می‌گرداندند و این کار را بارها تکرار می‌کردند. این شکنجه چنان تأثیر عمیق و دراز مدتی بر من گذاشت که حتی امروزه موقعی که در خانه ام در یخچال را باز می‌کنم بر خود می‌لرزم. شکنجه دیگر برای ما مسیحیان این بود که ما را در جعبه‌های چوبی که فقط کمی از اندازه بدنمان بزرگتر بود قرار می‌دادند. هنگامی که شخص در این جعبه بود فضایی وجود نداشت که تکان بخورد و جابجا شود. هر طرف جعبه دهها میخ تیز داشت. موقعی که در داخل جعبه کاملاً بی حرکت بودیم مسئله‌ای نداشتیم ولی ما را ساعت‌ها در این جعبه سراپا ننگه می‌داشتند. بعد از اینکه خسته می‌شدیم یا به علت خارش بدن تکان می‌خوردیم، این میخ‌های تیز به بدنمان فرو می‌رفتند. شکنجه‌هایی که مسیحیان از سوی کمونیستها متحمل شده‌اند مافوق درک بشر است. من به چشم خود مشاهده کرده‌ام که در موقع شکنجه مسیحیان، چهره شکنجه‌گر کمونیست از شدت شادی می‌درخشید. هنگامی که شکنجه‌گران دیگر نمی‌توانستند هیجان خود را مهار کنند اظهار می‌داشتند: (ما شیطان هستیم!)

نبرد ما مسیحیان بر ضد گوشت و خون نیست بلکه با قدرت شیطان است (افسیان ۶: ۱۲) دیدیم که منشأ کمونیسم انسان نیست بلکه این نظام از شیطان سرچشمه می‌گیرد. کمونیسم یک نیروی روحانی است، قدرتی شیطانی است که فقط قدرت برتر روح القدس می‌تواند بر آن چیره گردد. اغلب از شکنجه‌گران می‌پرسیدم: آیا هیچ رحمی در دلتان احساس نمی‌کنید؟ جوابشان اغلب یکی از گفته‌های لنین بود نظیر این: "برای اینکه املت درست کنی، باید پوست تخم مرغ را بشکنی." یا "وقتی چوب را می‌بری نمی‌توانی مانع پریدن خرده‌های چوب شوی" به ایشان می‌گفتم: "با گفته‌های لنین آشنا هستم اما انسان احساس درد دارد و نمی‌توان او را با چوب و تخم مرغ مقایسه کرد. هر گاه که انسانی را می‌

زیند او احساس درد می کند و مادرش بر وضع وی اشک میریزد. "

اما حرف های من هیچ تأثیری نداشت زیرا که ایشان ماده گرا بودند و عقیده داشتند که جز ماده چیز دیگری وجود ندارد. در نظر ایشان، انسان مانند چوب و پوست تخم مرغ است. با اینگونه طرز تفکر ایشان قادر بودند حداکثر بی رحمی را از خود نشان بدهند. میزان بی رحمی الحاد را نمی توان حتی تصور کرد. زمانی که انسانی اعتقادی به پاداش برای کار نیک یا مجازات به خاطر کار های شرارت آمیز ندارد، دلیلی برای نشان دادن انسانیت وجود ندارد. هیچ چیزی نمی تواند او را از ارتکاب شیطانی ترین کارها که از عمق ذات بشر ریشه می گیرد، باز بدارد. شکنجه گران کمونیست اغلب اظهار می - داشتند: (خدایی نیست و دنیای دیگری وجود ندارد و برای شرارت مجازاتی نیست. ما هر طور که مایل باشیم عمل می کنیم.) یک شکنجه گر گفت: (من از خدایی که به او معتقد نیستم شکرگزارم که تاکنون زندگی کرده ام که همه شرارت ذاتم را آشکار بیان کنم) بی رحمی و شکنجه های این اشخاص نسبت به زندانیان باور کردنی نبود. هنگامی که تمساحی شخصی را می خورد، انسان خیلی غمگین می شود ولی نمی تواند تمساح را سرزنش کند چون که این کار او به اقتضای طبیعتش می باشد. تمساح اخلاقیات ندارد. همین مطلب در مورد کمونیستها صادق است، پس نمی توان ایشان را نکوهش کرد. کمونیسم اخلاقیات ایشان را نابود کرده است. کمونیستها مثلاً فخر می کردند که ذره ای رحم در دلشان ندارند. من درسهای زیادی از ایشان آموختم. یکی این بود که کمونیسم قلبشان را کاملاً تسخیر کرده بود و برای مسیح در دلشان هیچ جایی نبود. پس من هم تصمیم گرفتم که برای شیطان در دلم کوچکترین جایی باز نگذارم. من پیش سر کمیسیون امنیت داخلی سنای آمریکا درباره شکنجه مسیحیان شهادت و توضیح دادم. در یک مورد مسیحیان را برای چهار شبانه روز به صلیب بستند. بعد صلیب ها را بر کف سالن زندان پهن کردند. سپس برای این مدت صدها زندانی دیگر بر بدن های مصلوبان رفع حاجت کردند به طوری که تدریجاً صورت و بدن این مسیحیان از مدفوع پوشیده شد. در انتهای روز چهارم

کمونیستها مصلوبان را همانطور که بر صلیب ها بسته بودند برافراشتند و به تمسخر به ایشان گفتند :

نگاه کنید به مسیحتان ! چقدر زیباست ! با خود عطریاتی از بهشت به ارمغان آورده است !

در یک مورد دیگر ، در زندانی در رومانی ، کشیشی را تا مرز دیوانگی شکنجه کردند و سپس او را

وادر کردند که با مدفوع و ادرار به دیگر مسیحیان به اصطلاح " عشاء ربانی " بدهد . بعد از این

جریان از این کشیش پرسیدم که آیا ترجیح نمی داد که می مرد و این کار را نمی کرد ؟ او پاسخ داد :

لطفاً مرا مورد قضاوت قرار نده ! من بیش از مسیح رنج کشیده ام !

توصیفات کتاب مقدس از جهنم و دردهای مشروح در کتاب " جهنم " اثر دانت هیلچگاه به پای شکنجه -

های زندان های کمونیستی نمی رسند. آنچه که شرح دادم فقط گوشه ای است از آنچه که یکشنبه ها در

زندان کمونیستی پیش می آید . شکنجه های وحشتناک بسیاری در آنجا به وقوع پیوست که غیر قابل

توصیف است و یا تکرار داستانشان دلم را می شکند . این شکنجه ها آنقدر وحشتناک و زشت هستند که

نمی توان آنرا به نگارش در آورد . این است آنچه که برای برادران مسیحی شما پیش آمد و هنوز هم

پیش می آید . یکی از قهرمانان ایمان ، شبانی بود به نام میلان هایموچی . زندان ها همه پر بود و

نگهبانان نام ما را نمی دانستند . هنگامی که نام کسی را که به خاطر تخلف از مقررات زندان می -

خواندند می بایست بیست و پنج ضربه شلاق می خورد . بارها شبان هایموچی پیشقدم می شد و بجای

دیگران شلاق می خورد . این باعث شد که زندانیان احترام مخصوصی برای وی و مسیح قائل شوند .

اگر بخواهم کارهای شکنجه گران کمونیسم و فداکاری های مسیحیان را شرح دهم در اینجا نمی گنجد .

خبر این شکنجه ها و نیز فداکاری های مسیحیان به بیرون زندان می رسید و مایه تشویق ایماندارانی می

شد که هنوز آزاد بودند. یکی از مبشران کلیسای زیرزمینی دختری جوان بود . کمونیستها به فعالیت -

های بشارتی وی و اینکه انجیل توزیع کرده و به بچه ها درباره مسیح آموزش داده بود پی بردند . پس

تصمیم گرفتند که وی را دستگیر کنند . اما برای اینکه دستگیری و مجازات او دردناکتر باشد ، این امر

را تا روز عروسی اش یعنی چند هفته بعد ، به تأخیر انداختند . در آن روز فراموش نشدنی زندگی اش در حالی که این دختر لباس زیبای عروسی به تن داشت ناگهان تعدادی پلیس مخفی به داخل خانه آمدند هنگامی که عروس پلیس مخفی را دید ، دست هایش را جلو نگه داشت تا به وی دستبند بزنند . پلیس با خشونت دستبند زد . عروس نگاهی به داماد انداخت و سپس در حالیکه دستبند خود را می بوسید اظهار داشت : " من از داماد آسمانی (یعنی عیسی مسیح) متشکرم که در روز عروسی ام این هدیه را به من عطا کرده است . از او ممنونم که مرا در رنجش شریک کرده است . "

پلیس این دختر را در حالی با خود بیرون برد که داماد و حاضران در جشن عروسی اشک می ریختند . این اشک ها به خاطر این بود که همه می دانستند که زندانبانان کمونیسم چه بلاهایی بر سر دختران مسیحی جوان می آورند . پنج سال بعد ، این دختر در حالی از زندان آزاد می شد که شکسته و نابود شده بود و سی سال مسن تر به نظر می رسید . داماد تمام مدت این پنج سال را منتظرش مانده بود . در این موقع عروس اظهار کرد که آنچه بر وی گذشته بود فقط می توانست یک فداکاری کوچک به خاطر مسیح باشد . بنابراین ، از این ماجرا مشاهده می کنیم که مسیحیان کلیسای زیرزمینی چه ایمانداران عمیقی هستند .

چگونگی شستشوی مغزی

مردم کشورهای غربی درباره شستشوی مغزی اسرای جنگی در جنگ های کره و ویتنام چیزهایی می دانند . خود من این نوع شکنجه مهیب را متحمل شده ام . برای سال ها هر روزه به مدت هفده ساعت عبارات زیر برای ما تکرار می شد :

کمونیسم خوب است !

کمونیسم خوب است !

کمونیسم خوب است !

مسیحیت احمقانه است !

مسیحیت احمقانه است !

مسیحیت احمقانه است !

تسلیم شو ! تسلیم شو ! تسلیم شو !

این مطالب را هفده ساعت در روز ، هر روزه ، هر هفته و هر ماه در گوش ما تکرار می کردند.

بعضی از مسیحیان از من پرسیده اند که چطور توانستیم در برابر این شستشوی مغزی مقاومت کنیم ؟

فقط یک راه برای مقاومت وجود دارد که من آنرا شستشوی دل نامیده ام . اگر دل شخص با محبت

مسیح شسته شده و مسیح را دوست داشته باشد ، آنگاه می تواند تمام این شکنجه ها را تحمل کند .

عروسی که داماد را دوست دارد ، هیچ چیزی را از او دریغ نمی دارد . آیا یک مادر واقعی از هیچ

گونه فداکاری برای فرزندش خودداری می کند ؟ اگر مسیح را به همان اندازه ای که مادرش او را

دوست می داشت دوست بدارید ، آنگاه می توانید در برابر این گونه شکنجه ها مقاومت کنید . خدا ما را

بر پایه میزان مشکلات و رنج هایی که تحمل کرده ایم داوری نمی کند ، بلکه بر اساس اندازه محبتمان .

من محبت مسیحیان را در زندان های کمونیستی به چشم خود مشاهده کردم . شهادت می دهم که ایشان

خدا و انسان را دوست داشتند . شکنجه ها و بی رحمی ها ، بی انقطاع ادامه داشت . هر بار که در زیر

شکنجه بیهوش می شدم و یا به علت شکنجه گیج می شدم و نمی توانستم به بازجویی های شکنجه گران

پاسخ بدهم و به چیزی اعتراف کنم ، مرا به سلولم بر می گردانیدند . در آنجا به حالت نیمه مرده دراز

می کشیدم و بعد از اینکه قدری تجدید نیرو می کردم ، مرا برای بازجویی بیشتر می بردند . بعضی ها

زیر شکنجه ها و بازجویی های مکرر جان می سپردند . اما در مورد من ، نیرو و قوتم به من بر می -

گشت . در طی سالها که در زندان های مختلف چهار مهره ستون فقرات و تعدادی از استخوان های دیگر

مرا شکستند . بدن مرا در جاهای مختلف بریدند و بدنم را در هجده نقطه سوراخ کردند یا سوزاندند .

هنگامی که پس از آزادی ام، نزد پزشکها در شهر اسلو (پایتخت نروژ) رفتم، بعد از مشاهده آثار شکنجه بر بدنم و زخم های بیماری سل در ریه هایم، با تعجب اظهار داشتند که زنده بودن من چیزی کمتر از یک معجزه نیست! بر مبنای کتاب های پزشکی ایشان، من سال ها پیش می بایست مرده باشم من می دانم که زنده بودنم یک معجزه است. خدای ما خدای معجزات است. اعتقاد دارم که خدا جان مرا حفظ کرد که شما فریاد مرا از طرف کلیساهای پشت پرده آهنین بشنوید. خدا خواست که یک نفر از پشت پرده آهنین بیرون آید و پیام برادران وفادار و رنجیده تان را به شما برساند.

آزادی کوتاه و دستگیری مجدد

در سال ۱۹۵۶، هشت سال و نیم از زندانی شدنم می گذشت. در این مدت وزنم بسیار کم شده بود و از شکنجه هایم زخم های زشتی بر بدن داشتم. بی رحمانه مشت و لگد خورده، مورد تمسخر قرار گرفته، گرسنگی کشیده و تا حد تهوع بازجویی شده و مورد تهدید قرار گرفته بودم. اما تمام این شکنجه ها نتیجه مورد انتظار شکنجه گران را به بار نیاورده بود. پس از ما یوس شدن از من، و به دنبال اعتراضات جهانی در مورد زندانی بودنم مرا آزاد کردند. به من اجازه دادند که به مدت یک هفته به شغل و مقام دوره قبل از زندان برگردم. در این مدت دوبار وعظ کردم. در انتهای آن دو هفته مرا احضار کردند و به من اخطار کردند که دیگر حق وعظ یا هیچ نوع فعالیت مذهبی دیگری ندارم. با خود فکر کردم مگر من چه کرده بودم؟ اعضای کلیسایم را راهنمایی کرده بودم که بیش از پیش صبور باشند. اما برداشت پلیس دولت کمونیستی این بود که به اعضای کلیسا گفته بودم که اگر صبور باشند آمریکائی ها به نجات آنان خواهند رسید. ایشان نیز یادآوری کردند که من نیز گفته بودم که چرخ روزگار می چرخد و اوضاع عوض می شود که باز برای مقامات کمونیستی معنایش این بود که " کمونیستها نمی توانند برای همیشه سر قدرت باقی بمانند که این مطلب یک دروغ ضد انقلابی است." پس به این ترتیب به خدمت من پایان

دادند. احتمالاً این مقامات فکر می کردند که من جرأت نداشتم که به خدمت به کلیسای زیرزمینی باز
گردم. اشتباه می کردند. من مخفیانه به خدمت کلیسای زیرزمینی برگشتم و اعضای خانواده ام مرا در
این تصمیم پشتیبانی کردند. پس با کمک افراد مورد اعتماد به گروه های مخفی بشارت دادم. این بار
می توانستم پیامم را درباره شرارت الحاد با زخم هایی که بر تن داشتم ثابت کنم و جان های افسرده را به
اعتماد به خدا و به داشتن شهادت تشویق کنم. پس من شبکه سری مبشران را اداره می کردم و خدا
چشمان کمونیستها را طوری کور کرده بود که پیشرفت کار انجیل را نمی دیدند. شاید هم عجیب نباشد
که آنکه کار خدا را نمی بیند، کار مبشر را نیز نبیند. اما مراقبت دائمی پلیس نهایتاً به کشف فعالیت
های من انجامید. این بار شاید به علت پیچیدن شهرت وضع من، خانواده ام را زندانی نکردند. بعد از
هشت سال و نیم زندانی شدن، برای سه سال از آزادی نسبی برخوردار بودم. اما مرا مجدداً به زندان
انداختند که این بار پنج سال و نیم در آنجا به سر بردم. از جنبه های زیادی، زندان دومم از بار اول
بدتر بود. این بار می دانستم که چه در انتظارم بود و وضع جسمانی من فوراً وخیم شد. با وجود این،
همراه با دیگران خدمت سری کلیسای زیرزمینی را در زندان کمونیستها ادامه دادم.

معامله با دشمن : ما وعظ می کردیم و آنها می زدند

در زندان اکیداً ممنوع بود که کسی برای زندانیان دیگر وعظ کند. اگر کسی در وسط موعظه اش گیر
می افتاد، به شدت مورد ضرب و شتم قرار می گرفت. عده ای از ما تصمیم گرفتیم که وعظ کنیم و در
مقابل کتک بخوریم. پس معامله ما این بود: ما وعظ می کردیم و آنها ما را می زدند. ما خوشحال بودیم
که وعظ می کردیم و آنها خوشحال بودند که ما را می زدند؛ پس همه خوشحال بودند!
بارها شاهد این جریان بودم که: برادری برای زندانیان وعظ می کرد. ناگهان نگهبانان وارد می شدند و
وعظ را وسط جمله اش قطع می کردند. سپس او را به اتاق "ضرب و شتم" می بردند و بعد از اینکه

او را به سختی کتک می زدند پیکر خون آلود و کبود او را به زندان بر می گردانیدند . پس از دقیقی چند ، واعظ کم کم از جایش بلند می شد و بعد از مرتب کردن سرو وضعش می گفت : بسیار خوب برادران کجای مطلب بودیم که سخنم را قطع کردند ؟ و به ارائه پیامش ادامه میداد ! من چیزهایی بس زیبا دیده ام . بعضی از واعظین حرفه ای نبودند . ایشان مردان ساده ای بودند که تحت الهام روح القدس پیام های زیبایی می دادند . آنان با جان و دل وعظ می کردند و می دانستند که اگر گیر یفتند تا حد مرگ کتک خواهند خورد . در زندان گرلا یک مسیحی به نام گرگو ، محکوم شده بود که تا حد مرگ کتک بخورد . او را به آهستگی ضرب چند هفته مورد ضرب و شتم قرار دادند . با یک باتون لاستیکی ضربه ای به کف پایش می زدند . سپس بعد از چند دقیقه تأمل ضربه دیگری وارد می آوردند . بر بیضه های او نیز ضربه می زدند . در مرحله بعد او را به دکتری می سپردند تا با تزریق دارو و تغذیه خوب ، او را به سلامتی نسبی برگرداند . سپس برنامه ضرب و شتم تکرار می شد و این برنامه بارها تکرار شد تا اینکه گرگو جان سپرد . رهبر شکنجه گران شخصی بود به نام رک که عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بود . در طول ضرب و شتم ، رک چیزی به گریکو گفت که کمونیستها اغلب به مسیحیان می گفتند : " می دانی من خدا هستم . قدرت دارم که تو را زنده نگه دارم یا از بین ببرم . آن کسی که در آسمان است ، نمی تواند تو را زنده نگه دارد . قدرت در دست من است و من تصمیم می گیرم که زنده بمانی یا بمیری . من خدا هستم . " پس ، از این راه مسیحیان را تمسخر می کرد . مدت ها بعد از خود رک شنیدم که روزی کرگو به او چنین گفته بود : " آنچه که تو گفتی مطلبی عمیق است . تو درست گفتی تو واقعاً خدایی ! هر کرم ابریشم که درست رشد کند به پروانه ای زیبا تبدیل می گردد . حالا تو هم آفریده نشده ای که شکنجه گر و آدمکش باشی . تو آفریده شده ای که موجودی شبیه خدا بشوی و در قلبت حیات الهی داشته باشی . بسیاری از افراد که مانند تو جفا کننده بوده اند ، مثل پولس رسول ، در یک لحظه بحرانی درک کرده اند که ارتکاب کارهای بیرحمانه چیزی ننگ آمیز است و باید آینده شان را به

کارهای نیک اختصاص بدهند. بدین طریق ایشان در طبیعت خدا شریک شده اند. باور کنید آقای رک شما برای این زندگی می کنید که یک خدا باشید نه یک شکنجه گر. "البته رک در آن لحظه توجهی به سخنان زیبای گرگو نکرده بود، همانند شائول طرسوسی (پولس) که به شهادت زیبای استیفان که در حضورش به قتل رسید گوش فراداد. اما سخنان گرگو بعداً در قلب رک تأثیر کرد. در نتیجه ضرب و شتم، شکنجه و قصابی های کمونیستها یک چیز روشن شد که روح ارباب جسم است. اغلب در موقع شکنجه ما درد شکنجه را احساس می کردیم، اما درد و رنج امری بعید به نظر می رسید زیرا که روح ما در جلال و حضور مسیح گم می شد. در زندان هر هفته یک تکه نان و هر روز کاسه ای آش کثیف برای خوراک به ما می دادند. ما مسیحیان تصمیم گرفتیم که از این خوراک "ده یک" بدهیم.

(مسیحیان حقیقی ده یک، یعنی یک دهم در آمدشان را برای پیشبرد کار خدا هدیه می دهند) بنابراین موقعی که هفته دهم فرا می رسید ما تکه نانمان را به برادرانی که از نظر جسمی ضعیف تر بودند می دادیم و بدین وسیله دستور خداوند را به دادن ده یک اطاعت می کردیم. به یک مسیحی که به مرگ محکوم شده بود اجازه داده بودند که قبل از اعدامش زنش از او دیدار کند. آخرین سخنان این مرد به همسرش این بود: "باید بدانی که من در حالی می میرم که قاتلان خود را دوست دارم. آنها نمی دانند چه می کنند. از تو می خواهم که تو هم آنان را دوست بداری. به خاطر مرگ من، در قلبت هیچ تلخی نداشته باش." این سخنان چنان تأثیری بر افسر پلیس مخفی که در آنجا حاضر بود داشت که وی بعداً مسیحی شد و خود به خاطر آن به زندان افتاد و در آنجا این داستان را برایم نقل کرد. حالا باید داستان جوانی به نام ماچه ویچی را برایتان بازگو کنم. او در زندان تیرگو - اکنا زندانی بود. در سن هجده سالگی به زندان افتاده بود. به علت شکنجه ها او به بیماری سل گرفتار شده بود و سخت بیمار بود.

هنگامی که خانواده اش از حال وخیم او اطلاع یافتند، یکصد شیشه قرص آنتی بیوتیک برای وی به زندان فرستادند که او را از مرگ نجات دهند. افسر پلیس پس از دریافت این دارو گفت: این جعبه را

می بینی؟ این دارویی است که می تواند تو را از مرگ نجات دهد ولی مقررات زندان مانع این می شود که آن را به تو بدهم. اما شخصاً علاقمندم به تو کمک کنم. تو جوانی و من دوست ندارم که تو در زندان بمیری. اما برای اینکه تو را کمک کنم ابتدا تو باید مرا کمک کنی! اگر تو درباره همقطاران زندانی ات به من اطلاعات بدهی، آنگاه من می توانم یک طوری دادن این دارو به تو را برای رؤسایم توجیه کنم. ماچه ویچی پاسخ داد: من اگر چنین خیانتی را مرتکب شوم، بعد نمی توانم به خودم در آینه نگاه کنم و یک خائن را ببینم. من ترجیح می دهم بمیرم تا زنده باشم و خیانت کنم. افسر زندان سرش را تکان داد و چنین گفت: من هم انتظاری جز این از تو نداشتم. به تو تبریک می گویم. اما یک پیشنهاد دیگر برایت دارم. بعضی از زندانیان برای ما جاسوسی می کنند. آنها ادعا می کنند که کمونیسیم هستند و مرتباً از تو بد می گویند. اما ما به ایشان اعتماد نداریم. از تو می خواهم که به ما اطلاع دهی تا چه اندازه گزارششان درست است. من درک می کنم که تو نمی خواهی به همقطاران خیانت کنی ولی این خبر چنان مرتباً به تو خیانت می کنند. فقط درباره ایشان اطلاعات بده و جانت را نجات بده.

مایه ویچی مجدداً پاسخ داد: من شاگرد و پیرو عیسی مسیح هستم و او تعلیم داد که حتی دشمنانمان را دوست بداریم. آنانی که به من خیانت می کنند به من آسیب زیادی می رسانند اما من به عنوان یک مسیحی نمی توانم بدی را با بدی تلافی کنم. متأسفم که نمی توانم درباره ایشان به شما اطلاعات بدهم. من برای آنان دعا می کنم ولی نمی خواهم با کمونیستها رابطه ای داشته باشم! چندی بعد ماچه ویچی در سلول زندان در مقابل من که هم سلولی اش بودم جان سپرد. به هنگام جان دادن، خدا را ستایش می کرد. پس نیروی محبت از نیروی بقا و زندگی هم قوی تر است. کسی که عاشق است، حتی آخرین سکه پولش را می دهد که به موسیقی گوش کند. بعد از پایان موسیقی او دیگر پولی ندارد اما ناکام نیست زیرا به چیز زیبایی گوش فرا داده است. من هم به خاطر سال هایی که در زندان بسر بردم، احساس ناکامی نمی کنم چون در آن مدت چیزهای زیبایی شنیدم و دیدم. من امتیاز هم سلولی بودن با افرادی را

داشتم که مقدسین و قهرمانان ایمان و همردیف مسیحیان قرن اول بودند . ایشان با شادی به استقبال شهادت به خاطر مسیح رفتند . هیچ گاه نمی توان زیبایی روحانی این مقدسین و قهرمانان را آنطور که باید و شاید توصیف نمود . آنچه که من اینجا نوشته ام استثنایی نبوده اند . برای مسیحیان کلیسای زیرزمینی چیزهای مافوق الطبیعه امری عادی شده است . کلیسای زیرزمینی کلیسایی است که به محبت نخستین برگشته است . قبل از زندانی شدنم ، مسیح را بسیار دوست داشتم . اکنون که عروس مسیح را در زندان دیده ام باید بگویم که کلیسای زیرزمینی را به اندازه مسیح دوست دارم . من زیبایی این عروس مسیح و روح قربانی او را به چشم دیده ام .

برای همسر و پسر چه پیش آمد ؟

موقعی که مرا برای بار اول دستگیر و زندانی کردند هیچ اطلاعی از همسر نداشتم . سال ها بعد اطلاع یافتم که او را نیز همزمان با من زندانی کرده بودند . در زندان ، زنان مسیحی از مردان مسیحی حتی بیشتر سختی می کشیدند . نگهبانان با خشونت به دختران مسیحی تجاوز می کردند . زنان و دختران هدف گفته های استهزاء آمیز و زشت جنسی قرار می گرفتند . زنان را همانند مردان به کندن کانال آبیاری وادار می کردند . این زنان در سرمای زمستان می بایست بیل می زدند . ایشان می بایست تحت نظارت فاحشه ها کار می کردند . فاحشه ها از شکنجه دادن زنان مسیحی لذت مخصوصی می بردند . زن من حتی مجبور شد که از شدت گرسنگی مانند چهار پایان علف بخورد . بعضی از زندانیان گرسنه که در کانال کار می کردند موش و مار می خوردند . کاری که نگهبانان از آن بسیار لذت می بردند این بود که روزهای یکشنبه زندانیان زن را به رودخانه دانوب برده و سوار قایق می کردند سپس ایشان را به آب می انداختند و همانطور که لباس های خیس ایشان به بدنشان چسبیده بود از آب می کشیدند و قاه قاه می خندیدند . دقایقی بعد مجدداً ایشان را به آب می انداختند و جریان تکرار می شد . زن من بارها به

همین ترتیب به رودخانه انداخته شد . بعد از دستگیری و زندانی شدن ما ، میهای ، پسر نمی دانست چه کند . در سن نه سالگی والدین از زندگی اش ناپدید شدند . او در زندگی مسیحی اش با یک بحران بزرگ روبرو شد . در این موقع از شدت تلخکامی حتی اعتبار ایمانش را به سوال کشید . او حتی می بایست در آن سن کم درباره تأمین معاشش فکر کند . یکی از مقررات نظام کمونیستی در رومانی این بود که کمک به خانواده های زندانیان و شهدای مسیحی یک جنایت محسوب می شد . بنابراین دو خانمی که به میهای کمک می کردند دستگیر شدند و آن چنان به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفتند که در نتیجه برای باقی عمرشان زمین گیر شدند . بانویی دیگر که در خانه اش به میهای آشیانه داده بود ، به هشت سال زندان محکوم شد و در جریان کتک هایی که به او زدند همه دندان هایش را از دست داد و چندین استخوانش شکست . بعد از این شکنجه ، وی دیگر نمی توانست راه برود و او نیز برای باقی عمرش زمین گیر شد .

ایمان مجدد میهای

در سن یازده سالگی میهای به عنوان کارگر ، مخارج زندگیش را تأمین می کرد و در دو سالی که والدینش را ندیده بود ایمانش ضعیف شد . آنگاه به وی اجازه دادند که از مادرش در زندان دیدن کند . او مادرش را پشت میله های زندان کمونیستها در حالی یافت که کثیف ، لاغر و دستهایش زمخت بود و اونفرمی بی قواره پوشیده بود . او در ابتدا مادرش را نشناخت . اولین سخن مادر این بود " میهای ، به عیسی ایمان داشته باش " اما با شنیدن این مطلب نگهبانان کمونیست با خشم زیاد مادر را از پسرش دور کردند و او را به سلولش برگردانیدند . میهای با مشاهده منظره بدرفتاری با مادرش گریست . اما در همان لحظه ایمان میهای به عیسی مسیح زنده شد . او درک کرد که اگر مادرش در آن شرایط هنوز مسیح را دوست دارد پس مسیح باید نجات دهنده ای حقیقی باشد . میهای بعداً گفت : " اگر مسیحیت هیچ منطقی برای اثبات حقانیتش نداشته باشد ، ایمان مادرم کافی است که من هم ایمان داشته باشم . "

در آن روز میهای به طور کامل پیرو عیسی مسیح شد. میهای در مدرسه می بایست برای بقای خود بجنگد. او دانش آموز خوبی بود. پس به عنوان جایزه به او یک کراوات سرخ دادند که نشانه عضویت وی در گروه پیشاهنگان کمونیست جوان بود. واکنش پسر این بود: "من هیچ گاه کراوات افرادی که پدر و مادرم را زندانی کرده اند نخواهم پوشید." به خاطر این سخن میهای را از مدرسه اخراج کردند. بعد از یک سال اخراج، میهای به مدرسه برگشت و این بار درباره اینکه خانواده اش به خاطر مسیحی بودنشان زندانی هستند دیگر سخن نگفت. بعداً در مدرسه به میهای تکلیف شد که مقاله ای بر علیه کتاب مقدس بنویسد. اما در این مقاله میهای نوشت: (مباحثاتی که بر ضد کتاب مقدس ارائه می شود ضعیف و بر خلاف حقیقت هستند. اگر استاد من کتاب مقدس را بخواند خواهد دید که حقایقش با علم مدرن مطابقت دارد.) این مقاله باعث شد که مجدداً میهای را از مدرسه اخراج کنند، این بار به مدت دو سال. بالاخره به میهای اجازه دادند که در دانشکده الهیات ثبت نام کند. اما در آنجا الهیات مارکسیستی را به او آموزش دادند. همه چیز از دید کارل مارکس ارائه می شد. میهای آشکارا به این مطلب اعتراض کرد و دانش جویان دیگری نیز به وی پیوستند. نتیجه این کار اخراج وی از دانشکده بود. هنگامی که به دانشکده می رفت، یکبار استادش یک سخنرانی در حمایت از الحاد نمود. پسر به پا خاست و با اظهارات وی مخالفت کرد و افزود که چگونه این استاد با گمراه کردن دانشجویان مسئولیت و بار بسیار سنگینی را بر خود تقبل می کند. همه دانشجویان کلاس از میهای پشتیبانی کردند. پس در این موقعیت، میهای با شهادت رهبری دانشجویان را به عهده گرفت و دیگران به پیروی از وی شتافتند. برای کسب دانش، میهای مجبور بود که یک موضوع را از همه مخفی نگه دارد که او پسر وورمبراند، یک زندانی مسیحی است. اما این حقیقت غالباً کشف می شد و میهای به دفتر مدیر مدرسه احضار و از مدرسه اخراج می شد. میهای تجربه رنج از گرسنگی را نیز چشیده بود. در اکثر کشور های کمونیستی خانواده های مسیحیان اغلب تا مرز مرگ از گرسنگی پیش می رفتند. این بدان خاطر بود که کمک به

ایشان جنایت محسوب می شد. لازم است شرح حال یک خانواده را که شخصاً می شناسم برایتان بازگو کنم. یک برادر ایمانی به خاطر فعالیت هایش در کلیسای زیر زمینی به زندان افتاد. او همسر و شش فرزند داشت. بعد از زندانی شدن پدر، کسی به دختران بزرگتر او که نوزده ساله و هفده ساله بودند کاری نمی داد. در کشور های کمونیستی، دولت تنها کارفرما است و به فرزندان مسیحیان " جنایتکار " شغلی نمی دهد. لطفاً درباره بقیه داستان پیش داوری نکنید و حقایق آنرا درک کنید. این دو دختر به خاطر تأمین معاش خانواده که شامل مادر مریض و چهار برادر و خواهرشان می شد به فحشا تن در دادند. هنگامی که برادر چهارده ساله شان از حقیقت آگاهی یافت، دیوانه شد و در تیمارستان بستری گردید. سالها بعد موقعی که پدر از زندان آزاد شد و خانواده اش را دید این طور دعا کرد: خدایا مرا به زندان برگردان. مشاهده این وضع را نمی توانم تحمل کنم. خدا دعایش را اجابت کرد و مجدداً به اتهام بشارت دادن به کودکان به زندان فرستاده شد و در آنجا به شهادت رسید. دو دختر وی اکنون از فحشا دست کشیده اند زیرا که با درخواست های پلیس مخفی موافقت و سازش کرده اند. ایشان اکنون برای پلیس مخفی جاسوسی و خبرچینی می کنند. این دو دختر به علت اینکه دختران یک شهید مسیحی هستند از سوی مسیحیان از احترام مخصوصی برخوردارند. این دو باید مرتباً به پلیس مخفی اخبار گزارش کنند. لطفاً فقط نگوئید که کار این دو دختر خلاف اخلاق و زشت است که البته این امر حقیقت دارد. بلکه از خود پرسید که آیا شما هم در وجود این تراژدی سهیم نیستید. آیا شما هم گناهکار نیستید که خانواده های مسیحی توسط شما که آزاد هستید این طور به دست فراموشی سپرده می شوند و در گناه و رنج می افتند؟

بازخرید و آزادی برای خدمت در غرب

در تمام چهارده سالی که زندانی بودم هیچگاه کتاب مقدس یا کتاب دیگری را ندیدم. حتی نوشتن را فراموش کرده بودم. به علت تحمل گرسنگی، تزریق دارو و شکنجه، آیاتی را که از کتاب مقدس می دانستم همه را فراموش کردم. ولی در روزی که چهارده سال زندانم تمام شد، ناگهان به گونه ای غیر منتظره آیه ای به ذهنم آمد: " یعقوب برای راحیل چهارده سال کار کرد و چون او را دوست داشت مدت کوتاهی به نظرش رسید. " چندی نگذشت که من مشمول یک عفو همگانی قرار گرفتم و این البته به علت نفوذ و فشار عقاید عمومی مردم آمریکا بود. در این هنگام، پس از گذشت سالها همسرم را مجدداً دیدم. او با وفاداری چهارده سال برای آزادی ام منتظر مانده بود. ما زندگی مان را در فقر شدید شروع کردیم زیرا در کشور ما هنگامی که کسی دستگیر می شود، دولت همه اموال او را ضبط و توقیف می کند. به کشیشان و شبانانی که از زندان آزاد می شدند، از طرف دولت کمونیستی اجازه داده می شد که اداره کلیسای کوچکی را به عهده بگیرند. من به شبانی کلیسایی در شهر اورسوا منصوب شدم. وزارت امور مذهبی به من گفت که این کلیسا ۳۵ عضو دارد و تعداد اعضایش نباید هیچگاه به سی و شش نفر برسد! سپس به من دستور داد که به عنوان مأمور برای ایشان و پلیس مخفی درباره اعضای کلیسا خبر چینی کنم و جوانان را از کلیسا دور نگه دارم. این روشی است که کمونیستها از کلیساها به عنوان ابزار کنترل استفاده می کنند. می دانستم که اگر وعظ می کردم، عده زیادی به کلیسا می آمدند. این برای دولت کمونیستی قابل تحمل نبود. پس در کلیسای زیرزمینی به کار پرداختم و از زیبایی ها و خطرهای این کار بهره مند شدم. در طی سال هایی که در زندان بودم، خدا در کلیسای زیر زمینی کارهای زیبایی کرده بود. کلیسای زیرزمینی دیگر مثل سابق مورد بی اعتنائی و فراموشی نبود.

آمریکائی ها و دیگر مسیحیان اکنون به ما کمک کرده ، بر ایمان دعا می کردند . یک روز بعد از ظهر که در منزل یک دوست مسیحی به استراحت مشغول بودم او مرا از خواب بیدار کرد و گفت : " برادرانی از کشور های خارجی برای دیدن تو آمده اند . " بنابراین مسیحیانی در غرب بودند که ما را فراموش نکرده بودند . در طی این سال ها مسیحیان عادی شبکه ای برای کمک به خانواده های شهدای مسیحی و نیز برای وارد کردن نشریات مسیحی به طور قاچاق ایجاد کرده و گسترش داده بودند . هنگامی که به دیدار این برادران رفتم ، دیدم که شش نفرند که دقیقاً برای رسانیدن کمک های نوع مذکور به رومانی آمده بودند . آنها شنیده بودند که من چهارده سال را در زندان سپری کرده بودم و به دیدن من آمده بودند . ایشان از مشاهده این که من چقدر شاد هستم متعجب بودند زیرا که انتظار داشتند پس از چهارده سال زندانی کشیدن شخصی افسرده باشم . من به ایشان اطمینان دادم که خودم هستم و چقدر از دیدن ایشان خوشحالم زیرا که نشان می داد که دیگر فراموش شده نیستم . پس در آن سال ها به طور مرتب به کلیسای زیرزمینی کمک می رسید . از کانال های مخفی تعداد زیادی کتاب مقدس و دیگر کتب مسیحی به رومانی وارد کردیم و برای خانواده های شهدا کمک گرفتیم . به علت این کمک ها ، کار کلیسای زیرزمینی به طور مؤثری پیش می رفت . پس ایمانداران مغرب زمین نه تنها کلام خدا را به ما می رسانیدند بلکه محبت خودشان را به ما نشان و ما را تسلی می دادند . در طی ایامی که شستشوی مغزی شده بودم ، به ما مکرراً گفته بودند که هیچ کس شما را دیگر دوست ندارد . اکنون می دیدیم که مسیحیان آمریکائی و انگلیسی جانشان را به خطر می انداختند تا محبتشان را به ما نشان دهند . با راهنمایی ما ، ایشان روشی را برای تقویت خدمت پنهانی پیش گرفتند . این آنقدر موثر بود که حتی موقعی که به منزلی که در محاصره پلیس مخفی بود وارد می شدند کشف یا شناسایی نمی شدند . ارزش کتاب مقدس هایی که در رومانی به ما می رسید مافوق تصور مسیحیان آمریکائی و انگلیسی می باشد که هر یک چند کتاب مقدس دارند . بدون تردید من ، خانواده ام بدون کمک مسیحیان خارجی نابود می-

شدیم . این امر برای همه شبانان و خانواده های شهدا در کشورهای کمونیستی صادق است . مسیحیان جهان آزاد نه تنها کمک های مالی ارزشمندی به ما می رسانیدند بلکه پشتیبانی اخلاقی ایشان حتی ارزشمندتر بود . آنان برای ما مانند فرشتگانی بودند که خدا فرستاده بود ! به علت بازسازی فعالیت های کلیسای زیرزمینی ، من در خطر دستگیری مجدد بودم . در این مقطع از زمان ، دو سازمان مسیحی به نام های میسیون نروژ برای یهودیان و اتحادیه مسیحیان عبرانی مبلغ ده هزار دلار برای بازخرید من به دولت رومانی پرداختند . پس از انجام این کار ، قادر بودم که رومانی را ترک کنم .

چرا رومانی کمونیست را ترک کردم

با وجود خطراتی که در رومانی متوجه من بود ، اگر رهبران کلیسای زیرزمینی به من فرمان نداده بودند که کشور رومانی را ترک کنم و ندای این کلیسا در جهان آزاد باشم ، رومانی را ترک نمی کردم . این رهبران از من خواستند که از طرف ایشان و کلیسای ایشان با شما که در دنیای غرب زندگی می کنید از رنج ها و نیازهایشان سخن بگویم . گرچه به مغرب زمین آمده ام اما دلم را در رومانی جا گذاشته ام . اگر لازم نبود که شما درباره رنج و شهادت کلیسای پنهان بشنوید ، هیچگاه رومانی را ترک نمی کردم . به هر حال اکنون این مأموریت بر عهده من است .

قبل از ترک رومانی ، دو بار از سوی پلیس مخفی احضار شدم . ایشان به من گفتند که بهای بازخرید من پرداخت شده بود . (بعلت بحران اقتصادی کشور که به خاطر رژیم کمونیستی آن است ، رومانی شهروندان خود را به بهای مناسب می فروشد .) پلیس مخفی به من گفت : " به دنیای غرب برو و هر قدر می خواهی مسیح را تبلیغ کن اما بر ضد ما صحبت نکن ! همین قدر به تو می گوئیم که اگر درباره آنچه که بر تو و مسیحیان رومانی گذشته و می گذرد صحبت کنی ما می توانیم با پرداخت ۱۰۰۰ دلار یک گانگستر را برای از بین بردن یا دزدیدن تو اجیر کنیم . "

(من زمانی با اسقف واسیل لئون از کلیسای ارتودوکس هم سلولی بودم و می دانستم که چگونه او را

ازاتریش دزدیدند و به رومانی پس آوردند و ناخن های وی را کشیدند . همین طور از برلین ، روم و پاریس افراد را ربوده و به رومانی پس آوردند. (پلیس مخفی همچنین به من گوشزد کرد : " ما همچنین می توانیم تو را از نظر اخلاقی نابود کنیم . با گفتن اینکه با دختری رابطه داشته ای یا از جایی دزدی کرده ای و یا تخلفی که در جوانی کرده ای ، می توانیم این کار را انجام دهیم . غربی ها به خصوص آمریکائی ها را می توان به آسانی فریب داد . "

بعد از این تهدیدات به من اجازه دادند که به غرب مسافرت کنم . پلیس مخفی به روش شستشوی مغزی شان که مرا در معرضش قرار دادند خیلی اطمینان داشتند . در غرب افراد زیادی هستند که مانند من در وطنشان مورد جفا قرار گرفتند اما در اثر شکنجه هایی که در دست کمونیستها کشیدند ، دولت های کمونیستی را مورد ستایش قرار می دهند . پس کمونیستها اطمینان داشتند که من نیز ساکت خواهم ماند . پس ما اجازه یافتیم که در دسامبر ۱۹۶۵ رومانی را ترک کنیم . آخرین کاری که در رومانی کردم این بود که به سر قبر سرهنگی که دستور دستگیری و شکنجه های دوره طولانی زندان مرا صادر کرده بود رفتم . بر قبر وی گلی نثار کردم . با این کار تعهد کردم که شادی مسیح را به زندگی خالی کمونیستها بیاورم . من از نظام کمونیستی نفرت دارم اما کمونیستها را دوست دارم . من از گناه نفرت دارم ولی گناهکار را دوست دارم . من از صمیم قلب کمونیستها را دوست دارم . کمونیستها می توانند مسیحیان را بکشند اما نمی توانند محبتی را که مسیحیان به ایشان که قاتلانشان هستند دارند ، از بین ببرند . من کوچکترین احساس تلخی نسبت به کمونیستها یا شکنجه گرانم در دل ندارم .

با محبت مسیح ، کمونیسم را شکست دهیم

یک افسانه یهودی می گوید هنگامی که اجدادشان از مصر نجات یافتند و از دریای سرخ می گذشتند ، در

پی ایشان مصری ها در دریا غرق شدند . در این میان فرشتگان به بنی اسرائیل پیوستند و همراه ایشان

سرودهای پیروزی سرآیدند . اما خدا به فرشتگان گفت : " یهودیان انسان هستند و می توانند از فرارشان

شاد باشند . اما شما فرشته هستید و باید درک کنید که مصریان نیز آفریده من هستند و ایشان را دوست

دارم . چگونه شما نمی توانید اندوه مرا از نابودی ایشان احساس کنید ؟ "

کتاب یوشع در عهد عتیق می گوید (فصل ۵ آیه ۱۳) : " و واقع شد که چون یوشع نزد اریحا بود که

چشمان خود را بالا انداخته دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود . و

یوشع نزد وی آمده او را گفت : آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما ؟ "

اگر شخصی که یوشع ملاقات کرده بود انسان بود جوابش سه حالت می توانست داشته باشد :

" من از شما هستم " یا " من از دشمنان شما هستم " یا " من بی طرف هستم " . اما چون این شخص

انسان نبود و به زمین تعلق نداشت در جواب اینکه طرفدار بنی اسرائیل یا دشمن بنی اسرائیل است ،

پاسخ غیر منتظره ای داد و گفت : نه ! معنای این پاسخ چیست ؟

این شخص از دنیایی بود که نمی توانست طرفدار یک گروه و مخالف یک گروه دیگر باشد ، بلکه در

آنجا به همه انسان ها به چشم رحمت و محبت می گریست . از دید انسانی ، ما باید کمونیسم را نابود کنیم

در این بعد ، ما باید با کمونیستها بجنگیم زیرا ایشان اهدافی ستمگرانه و وحشی را دنبال می کنند . اما

مسیحیان باید دیدی مافوق انسانی داشته باشند زیرا که ایشان فرزندان خدا هستند و در ذات خدا شریک -

اند . بنابراین شکنجه هایی که در زندان های کمونیستی تحمل کردم باعث نشده که از کمونیستها نفرت

داشته باشم . ایشان هم آفریده های خدا هستند . چگونه می توانم از آنها متنفر باشم ؟ در عین حال نمی -
توانم دوست ایشان باشم زیرا دوستی به معنای یک جان در دو جسم است . ایشان دشمن خدا هستند ، اما
من خدا را دوست دارم . اگر از من پرسند : آیا طرفدار کمونیستها هستی یا بر ضد آنها ؟ پاسخش پیچیده
است . کمونیسم بزرگترین تهدید به نوع بشر است . من کاملاً مخالف آن هستم و می خواهم تا سرنگونی
آن بر ضد آن بجنگم . اما از نظر روحانی من در جایهای آسمانی با عیسی نشسته ام ، یعنی در دنیایی
هستم که پاسخش به سوال فوق " نه " است . با وجود همه جنایاتی که کمونیست ها مرتکب شده اند باید
وضع آنها را درک کنیم و ایشان را دوست بداریم زیرا هدف خدا اینست که ایشان نیز به بزرگترین هدف
زندگی یعنی شباهت به مسیح برسند . پس هدف من رسانیدن مژده مسیح به کمونیستها است تا آنان بدانند
که خداوند کمونیستها را دوست دارد . مسیح فرمود که او همه را دوست دارد و ترجیح می دهد که نود
و نه پرهیزکار را ترک کند و به نجات یک گمشده بشتابد رسولان مسیح و بزرگترین معلمین مسیحیت نیز
این محبت جهانی را آموزش داده اند . ماکاری قدیس گفته است : " اگر شخصی همه افراد بشر را با
هیجان زیادی دوست بدارد ، اما بگوید فقط یک نفر هست که او را نمی تواند دوست بدارد ، در
آنصورت آن شخص نمی تواند مسیحی باشد زیرا محبت مسیحی همه انسان ها را شامل می گردد . "
آگوستین قدیس چنین تعلیم می دهد : " اگر همه افراد بشر پرهیزکار بودند و فقط یک شخص گناهکار بر
کره زمین می زیست مسیح به خاطر آن یک نفر بر صلیب می رفت . چنین است محبت مسیح نسبت به
هر انسانی . " بنابراین تعلیمات مسیحیت در ابن باره کاملاً روشن است . کمونیستها انسان هستند و مسیح
همه آدمیان را دوست دارد . روش محبت هر مسیحی نیز باید چنین باشد یعنی گرچه از گناه متنفریم اما
گناهکار را دوست داریم . من بر اساس محبت مسیحیان زندانی نسبت به شکنجه گران کمونیست ، از
میزان محبت مسیح به کمونیستها آگاهی پیدا کردم . من اسرای مسیحی را در زندان های کمونیستها دیدم
که بیش از ۲۰ کیلوگرم زنجیر به پاهایشان بسته شده بود . با میله آهنی داغ شکنجه شده بودند و بعد از

اینکه به زور در گلویشان نمک ریخته بودند ، گرسنگی کشیده بودند و در جایی سرد نگه داشته شده بودند و این زندانیان کمونیستها برای شکنجه گران کمونیست خود با حرارت دعا می کردند . از دید انسانی انگیزه این رفتار قابل توصیف نیست . این رفتار فقط به خاطر محبت مسیح بود که از قلب هایشان لبریز گشته بود . یک چیز جالب این بود که بعضی از این شکنجه گران کمونیست خود بعداً به زندان افتادند و همراه ما زندانی بودند . در حکومت های کمونیستی ، کمونیستها و حتی رهبرانشان به همان اندازه ی دشمنان رژیم به زندان می افتادند . پس شکنجه گر و شکنجه شده اکنون هم سلولی بودند . در حالی که زندانیان غیر مسیحی با ضرب و شتم و نشان دادن نفرت ، از شکنجه گران سابق خود انتقام می گرفتند ، مسیحیان به دفاع از این شکنجه گران می پرداختند . این امر گاهی در شرایطی انجام می - گرفت که ممکن بود خود مسیحیان مورد ضرب و شتم قرار بگیرند و به همکاری با کمونیستها متهم گردند . در زندان ، مسیحیانی را مشاهده کردم که تنها قطعه نانی را که به طور هفتگی دریافت می - کردند و حتی دارویشان را به شکنجه گران سابق شان می دادند تا ایشان که هم سلولی شان بودند گرسنه نباشند یا از بیماری نمیرند . آخرین سخن یولیو مانیو که زمانی در رژیم کمونیستی نخست وزیر بود ولی بعداً در زندان کمونیستها مُرد این بود : " اگر کمونیستها در کشور ما از قدرت سرنگون شوند ، این وظیفه مقدس هر مسیحی است که به خیابان ها برود و با به خطر انداختن جان خویش از کمونیستها در مقابل خشم دشمنان ستم شده شان دفاع کند . "

در اولین روزهایی که مسیحی شده بودم ، احساس می کردم که زندگی دیگر قابل تحمل نیست . با مشاهده

مردان و زنان در خیابان ها یک درد جسمی احساس می کردم مانند اینکه کاردی به قلبم رفته باشد . این

به خاطر آن بود که از خود مرتباً می پرسیدم آیا این مرد یا آن زن نجات روحانی دارد یا نه . اگر

عضوی در کلیسایم در گناه می افتاد ساعت ها می گریستم . پس اشتیاق قلبی نجات همه در تاروپود

وجودم بود و هنوز هم هست و این احساس را برای نجات کمونیستها نیز دارم . موقعی که در سلول

انفرادی زندانی بودم ، نمی توانستم مانند سابق دعا کنم زیرا به علت گرسنگی شدید و تأثیر داروهای مخدر تقریباً دیوانه شده بودم . بدن های ما بسیار لاغر و ضعیف شده بود . و دیگر نمی توانستیم تمرکز فکری داشته باشیم . مثلاً دعای ربانی برای ما طولانی بود و نمی توانستیم همه آن را به خاطر بیاوریم .

تنها دعایی که می توانستم بارها تکرار کنم این بود : " عیسی تو را دوست دارم "

سپس در یک روز شکوهمند ، پاسخ این دعا را از عیسی شنیدم :

" تو مرا دوست داری ؟ حالا نشانت می دهم که من تو را چگونه دوست دارم . "

بلافاصله شعله ای در قلبم احساس کردم که همانند هاله دور خورشید زبانه کشید . شاگردانی که در جاده عموآس با عیسی روبرو شدند ، گفتند که موقعی که عیسی با ایشان سخن می گفت ، در دلشان آتشی بر پا بود . پس من هم می دانستم که محبت آن کس که جانش را بر صلیب به خاطر همه ما داد ، چقدر عمیق است . این گونه محبت نمی تواند کمونیستها را کنار بگذارد ، هر قدر هم که گناهانشان سنگین باشد . کمونیستها جنایات وحشتناکی مرتکب شده اند و هنوز هم می شوند ، اما " آب هر قدر هم فراوان باشد نمی تواند آتش محبت را خاموش کند . محبت همانند مرگ نیرو مند است . " همانطور که مرگ استثناء نمی گذارد و همه را از طبقات ثروتمند و فقیر ، جوان و سالمند ، جنایتکار و پرهیزکار و نژادها و ملل و اعتقادات سیاسی مختلف را در بر می گیرد ، محبت هم باید همانطور باشد . پس مسیح که محبت مجسم است آرام نخواهد گرفت تا اینکه کمونیستها نیز محبت وی را بچشند و ببینند .

یک بار یک خادم مسیحی را که در حالت نیمه مرده بود ، به سلول من آوردند . از سر و بدنش خون

جاری بود که نتیجه ضربات وحشیانه شکنجه گرانش بود . ما او را شستیم و تمیز کردیم . بعضی از

زندانیان ، شکنجه گران کمونیسم را نفرین کردند . خادم در حالی که از درد نالان بود گفت : لطفاً آنان

را نفرین نکنید . ساکت باشید چون می خواهم برایشان دعا کنم .

چگونه حتی در زندان شاد بودیم

وقتی به چهارده سالی که در زندان بودم می نگرم ، می بینم که گاهی اوقات ساعات خوشی را گذراندم .

زندانیان دیگر و حتی زندانبانان در تعجب بودند که چگونه مسیحیان در وحشتناکترین شرایط می -

توانستند آنقدر شاد باشند . هیچ کس نمی توانست جلو سرود خواندن ما را بگیرد ، گرچه بارها به این

خاطر کتک خوردیم . ما مانند بلبلائی بودیم که همیشه می سرایند حتی اگر به خاطر سراییدن ، شربت

مرگ بنوشند . زندانیان مسیحی از شدت شادی حتی می رقصیدند . چگونه می توان این درجه شادی را

در آن شرایط اسفناک توجیه کرد ؟ در زندان ، بر روی سخنان عیسی خطاب به شاگردانش تعمق کردم :

" خوشا به حال چشمانی که آنچه را که شما می بینید ببینند . "

شاگردان تازه از سفر فلسطین برگشته بودند و در طول این سفر چیزهای وحشتناکی به چشم خود دیده

بودند . فلسطین که در آن زمان مستعمره امپراطوری روم بود ، مردمان ستمدیده ای داشت . شاگردان

هرجا که می رفتند ، شاهد بیماری ، مصیبت ، گرسنگی و اندوه یهودیان بودند . اعضای بعضی از

خانواده ها به علت میهن دوستی به زندان رومیان افتاده بودند . پس همه با مناظر اسفناک روبرو شدند .

با وجود این عیسی گفت : " خوشا بحال چشمانی که آنچه که شما می بینید ببینند . "

این بدان خاطر بود که شاگردان نه تنها این همه رنج ها را مشاهده کرده بودند بلکه همزمان نیز نجات

دهنده جهان را به چشم دیده بودند . پس مثل کرم هایی که بر برگ ها می خزند ، برای اولین بار درک

کرده بودند که بعد از حیات نکبت بار ، همانند پروانه ای رنگارنگ ، به یک زندگی زیبا و پر از شادی

وارد خواهند شد . ما زندانیان نیز همین شادی را داشتیم چون می دانستیم که آینده مان چیست و در دست

کیست . در اطراف من چندین ایوب بودند که عمر خود را در زندان می گذرانند . اینها در زندگی خود

از ایوب عهد عتیق مصیبت بیشتری دیده بودند . اما می دانیم که در پایان کار ، ایوب از خداوند برکت

مضعف دریافت کرد. گاهی اوقات در اطرافم زندانیانی مسیحی بودند که مانند ایلعازر گرسنه و بدنشان از زخم پوشیده بود اما می دانستم که فرشتگان ایشان را به آغوش ابراهیم منتقل خواهند کرد. من ایشان را در زندگی آینده شان می دیدم. در فرد مسیحی رنجیده ای که در کنارم بود، شخص مقدسی را می دیدم که فردا تاج پر جلالی بر سر خواهد گذاشت. بنابراین موقعی که به جفا شدگان به آن صورتی که در آینده خواهند بود می نگریستم، حتی می توانستم در شکنجه گران هم که امروز مانند شائول طرسوسی رفتار می کردند پولس فردا را بینم. بعضی از این شکنجه گران حتی در همان زمان، مانند پولس کاملاً تغییر کرده، اشخاص تازه ای شده بودند. برخی از ایشان افسران سابق پلیس مخفی بودند که اکنون مسیحی شده بودند. ایشان از این شاد بودند که به خاطر ایمانشان به مسیح رنج می بینند. در زندانبانانی که به ما شلاق می زدند زندانبان شهر فیلیپی را می دیدم که پولس را شلاق زده بود و بعد مسیحی شده بود. انتظار داشتیم که هر لحظه یکی از ایشان از ما بپرسد: باید چه کنم تا نجات یابم؟ در زندانبانانی که مسیحیان آلوده شده به مدفوع و بسته شده به صلیب را مسخره می کردند، ما جمعیت گرد آمده بر تپه جلجتا را میدیدیم که از ترس اینکه مرتکب گناه شده باشند، مشت بر سینه شان می کوبیدند. ما در زندان به نجات کمونیستها امیدوار شدیم و در زندان بود که برای نجات ایشان در خود احساس مسئولیت کردیم و در زندان بود که در زیر شکنجه ایشان نسبت به آنان محبت پیدا کردیم. تعداد زیادی از خویشان من کشته شدند. در منزل من بود که قاتل ایشان به مسیح ایمان آورد. این مناسب ترین جا برای این امر بود. بنابراین، در زندان بود که ایده ی میسیون برای نجات دنیای کمونیسم شکوفا شد. دید خدا با دید ما فرق دارد، همانطور که ما و مورچه ها محیطمان را به گونه های مختلف می بینیم. از دید انسانی شاید چیزی مشمئزکننده تر و وحشتناکتر از آلوده شدن شخص به مدفوع در حالی که به صلیب بسته شده نباشد. با وجود این، کتاب مقدس رنج شهیدان را "سبک" می خواند. از نظر انسانی چهارده سال در زندان بسر بردن مدتی بسیار طولانی است، اما کتاب مقدس آن را "لحظه ای که به جلال می -

انجامد " می شمارد . پس بر این پایه می توانیم درک کنیم که چرا جنایات مهیب کمونیستها که مسلماً باید بر علیه آنها بجنگیم در نظر خدا سبک تر است . طول حکومت ستمگرانه کمونیستها که در آن موقع کمتر از نیم قرن بر سر قدرت بودند ، در نظر خدایی که هزار سال برایش مانند یک روز است لحظه ای بیش نیست . برای کمونیستها هنوز امید نجات وجود دارد . اورشلیم آسمانی محبتی به سان یک مادر دارد پس دروازه های آسمان بسوی کمونیستها بسته نیست . چراغ امید برای ایشان روشن است ، زیرا ایشان همانند هر کس دیگری می توانند توبه کنند و این وظیفه ما است که ایشان رابه توبه دعوت کنیم تنها چیزی که می تواند کمونیستها را عوض کند محبت مسیح است . اما نفرت مایه کوری شخص می شود . هیتلر یک شخص ضد کمونیسم بود ، اما پر از نفرت بود . نتیجه نفرت هیتلر این شد که خواست اتحاد جماهیر شوروی را فتح کند . اما در حقیقت نتیجه نفرت وی این شد که اکنون یک سوم جمعیت جهان در اسارت کمونیسم زندگی می کنند . پس در زندان ، بر مبنای محبت مسیح ، ما خدمت بشارتی را در میان کمونیستها شروع کردیم و این باعث شد که درباره نجات رهبران کمونیسم نیز بیندیشیم و برنامه ریزی کنیم . بعضی از مدیران سازمان های میسیونری ظاهراً تاریخ کلیسا را مطالعه نکرده اند . مثلاً آیا می دانند که کشور نروژ چگونه مسیحی شد ؟ این امر در پی هدایت پادشاه نروژ به نام الاف به مسیح انجام گرفت . روسیه هنگامی مسیحی شد که پادشاهش به نام ولادیمیر مسیحی گردید . مجارستان پس از مسیحی شدن شاه استیفان مسیحیت را پذیرفت . و این امر در مورد لهستان هم حقیقت دارد . در مناطق آفریقایی موقعی که رئیس قبیله ای مسیحی می شد ، همه اعضای قبیله از او پیروی می کردند و مسیحی می شدند . ما اغلب فقط به افراد عادی بشارت می دهیم و ایشان مسیحیان خیلی خوبی هم می شوند اما بیشتر اوقات این افراد در دیگران و امور کشورشان نفوذی ندارند . بنابراین ما ابتدا باید فرمانروایان و رهبران امور سیاسی اقتصادی ، علمی و هنری را به سوی مسیح هدایت کنیم . این گونه افراد زندگی و آینده مردمشان را قالب ریزی می کنند . پس از مسیحی شدن ایشان ، پیروانشان نیز به مسیح خواهند

پیوست . در دنیای کمونیسم به علت مرکزیت حکومت ها ، روش بشارتی فوق ، از این نیز مؤثرتر است
مثلاً اگر رئیس جمهور آمریکا مورمون گردد ، این باعث نمی شود که کشور آمریکا مورمون شود . اما
اگر مائوتسه تونگ ، برژنف یا چائوشسکو مسیحی شوند ، آنگاه همه مردم این کشورها نسبت به مژده
مسیح بسیار بازتر می شوند. بنابراین رهبران کشورها می توانند تأثیر بزرگی بر مردمشان داشته باشند .
اما آیا می توان یک رهبر کمونیسم را به سوی مسیح هدایت کرد ؟ مطمئناً این کار شدنی است ، چون که
او همانند قربانیانش شخصی ناخشنود و متزلزل است . تقریباً همه رهبران کمونیسم روسیه کارشان به
زندانیان یا اعدام کشید و این امر توسط همقطاران کمونیستشان انجام گرفت . مثلاً افراد پر قدرتی مانند
یاگودا ، پژوف و بریل که وزرای کشور بودند ، مثل ضد انقلابیون به ضرب گلوله از پای در آمدند یا
بعد از ایشان شلپین ، وزیر کشور شوروی یا رانکوویک وزیر کشور یوگوسلاوی ، با ایشان همانند
سگ های ولگرد رفتار شد .

چگونه به جنگ روحانی با کمونیسم برویم

رژیم کمونیستی برای هیچ کس حتی برای سردمداران خود شادی نمی آورد . حتی ایشان از اینکه هر آن
مینی بوس پلیس مخفی در دل شب برای دستگیری شان در جلو خانه شان بایستد ، از ترس می لرزند .
من با تعداد زیادی از رهبران کمونیسم آشنایی شخصی داشته ام . ایشان بار سنگینی بر دوش دارند . فقط
عیسی مسیح می تواند به ایشان آرامش دهد . نجات روحانی رهبران کمونیستی حتی ممکن است به نجات
دنیا از نابودی به وسیله سلاح های هسته ای بینجامد یا اینکه با خاتمه مسابقه تسلیحاتی که مخارج
سنگینی دارد ، شاید بتوان بشر را از گرسنگی نجات داد . نجات روحانی رهبران کمونیستی ممکن است
به تنش های بین المللی خاتمه دهد . نجات ایشان مایه شادی مسیح و فرشتگان خواهد شد و کلیسا را
پیروزمند خواهد ساخت . اگر رهبران کمونیسم به مسیح هدایت شوند ، آنگاه سرزمین هایی مانند گینه
جدید و ماداکاسکار از نظر روحانی نرم خواهند شد و کار میسیونرها و پیشرفت مسیحیت ساده تر خواهد

گردید. من شخصاً کمونیستهای مسیحی شده را می شناسم. خود من در جوانی ملحد فعالی بودم. ملحدان و کمونیستهای مسیحی شده مسیح را بسیار زیاد دوست دارند چون که گناهان بسیارشان را بخشوده است. از نقطه نظر رسیدن به هدف نجات مردم دنیا، باید طرز فکرمان را عوض کنیم. گر چه از دید روحانی، همه انسان ها یکسانند اما از نقطه نظر رسیدن به هدف نجات مردم، همه یکسان نیستند. یعنی مهمتر است که اشخاص صاحب نفوذ را به مسیح هدایت کرد زیرا که نمونه نجات ایشان می تواند به نوبه خود، موجب نجات جان هزاران نفر گردد. به همین خاطر بود که مسیح خدمتش را در اورشلیم که پایتخت روحانی جهان بود به پایان رسانید و نه در یک دهکده کوچک. به همین ترتیب پولس رسول کوشش زیادی کرد تا اینکه به روم که پایتخت قدرتمندترین امپراطوری دنیا بود برسد. کتاب مقدس می گوید که ذریت حوا سر مار (یعنی شیطان) را خواهد کوبید. اما طرز کار ما مسیحیان اغلب مانند قلقلک کردن مار است که باعث خنده وی می شود. سر مار در جایی بین مسکو و پکن است و نه در تونس یا ماداگاسکار. مهمترین هدف رهبران کلیسا و مدیران میسیونها و هر مسیحی جدی باید دنیای کمونیسم باشد. ما باید کارهای روزمره و عادی را کنار بگذاریم زیرا نوشته شده آن کس که کار خداوند را با غفلت و سهل انگاری انجام دهد، ملعون است. کلیسا باید از روبرو به جنگ روحانی با کمونیسم برود. پیروزی در جنگ از طریق حمله میسر می شود و نه با دفاع. تاکنون در مقابل کمونیسم کلیسا حالتی دفاعی به خود گرفته و نتیجه این استراتژی این بوده که ملت ها یکی پس از دیگری به دامان کمونیسم افتاده اند. این روش کار کلیسا باید بلافاصله تغییر یابد. زمور ۱۰۷: ۱۶ می فرماید که خدا بندهای آهنین را می شکند. بنابراین نابودی پرده آهنین برای خدا چیز مشکلی نیست.

کلیسای قرون اول تا چهارم کار بشارت را به طور زیر زمینی و غیر قانونی انجام داد و به پیروزی رسید. ما نیز باید فرا بگیریم که به همین روش کار کنیم. فقط بعد از بر سر کار آمدن کمونیستها بود که فهمیدم چرا در عهد جدید در کلیسا هر فردی برای خود نامی سرّی نیز داشت مانند شمعون ملقب به نیجر، یا

یوحنا ملقب به مرقس و غیره . ما نیز در کلیسای زیرزمینی در کشورهای کمونیستی از نام های سرّی استفاده می کنیم . همینطور می بینیم هنگامی که عیسی برای شام آخر تهیه می دید ، شاگردانش را به شهر سراغ مردی فرستاد که کوزه ای بر دوش داشت ولی نشانی این مرد را نداد . ما به همین طریق در کلیسای زیرزمینی از علائم سرّی استفاده می کنیم . اگر بپذیریم که در خدمت ، روش های مورد استفاده مسیحیت در قرون اولیه ی کلیسا را به کار بگیریم ، خواهیم توانست کار مسیح را در دنیای کمونیسم جلو ببریم . اما در نتیجه تماس با رهبران کلیسای غرب کشف کردم که ایشان نسبت به کمونیستها محبت مسیحی ندارند زیرا در آن صورت از سال ها پیش کار بشارت در دنیای کمونیسم را برنامه ریزی می - کردند . برعکس ایشان نسبت به فلسفه کمونیسم نظر مساعدی داشتند . این رهبران آن ترحم مسیحی را که سامری نیکو از خود ابراز می کرد نسبت به اهل بیت کارل مارکس که در گمراهی و یأس زندگی می کردند نداشتند . اگر بخواهیم به اعتقادات حقیقی شخص دست یابیم ، نباید به اعتقادنامه ای که او اعتراف می کند توجه چندانی بکنیم . اعتقادات حقیقی وی آن چیزهایی هستند که وی حاضر است به خاطرشان جانش را فدا کند . مسیحیان کلیسای زیرزمینی ثابت کرده اند که حاضرند به خاطر ایمان مسیحی شان جان فدا کنند . خدمتی که هم اکنون به آن مشغولم ، در یک کشور کمونیستی ، مجازاتی از قبیل زندان شکنجه و مرگ به همراه دارد . پس به خاطر رهبری خدمت بشارتی از طریق کلیسای زیرزمینی در پشت پرده آهنین ، جان من در مخاطره است . به همین دلیل به آنچه که می نگارم واقعاً اعتقاد دارم . بنابراین حق دارم که از رهبران کلیسای غرب که با کمونیستها دوست می باشند ، بپرسم که آیا حاضرند به خاطر اعتقادات مسیحی شان جانشان را فدا سازند ؟ چرا ایشان هیچ گاه حاضر نبوده اند از مقامات عالی کلیسایی در مغرب زمین دست بکشند و در دنیای کمونیسم شان کلیسایی بشوند ؟ بنابراین رهبران کلیسای غرب هنوز از بوته آزمایش ایمان در نیامده اند و چیزی را ثابت نکرده اند . کلمات انسان برخاسته است از نیاز انسان برای درک یکدیگر و بیان احساسش نسبت به دیگری . اما کلمات از بیان

اسرار الهی و فرازهای زندگی روحانی قاصر است. به همین ترتیب زبان بشر نمی تواند عمق شرارت و بی رحمی های شیطان گونه ی وی را بیان کند. آیا می توان احساس شخصی را در قالب کلمات بیان کرد که لحظاتی بعد به کوره ی آدم سوزی افکنده می شود یا باید شاهد انداختن فرزندش به کوره آدم سوزی باشد؟ بنابراین تلاش برای بیان رنج هایی که مسیحیان از دست کمونیستها متحمل شده اند بی نتیجه است. من در زندانی بودم که لوکرتیو پاتراسکانو را نگهداری می کردند. او کمونیستها را در رومانی به قدرت رسانید. همکارانش به پاداش این خدمت وی را به زندان انداختند. با اینکه او از سلامت عقل برخوردار بود، کمونیستها او را در تیمارستان در کنار مجانین زندانی کردند تا اینکه دیوانه شد. کمونیستها همین بلا را به سر آنا پاکر که وزیر امور خارجه سابق رومانی بود آوردند. با مسیحیان نیز اغلب همین طور رفتار می کردند. به ایشان شوک الکتریکی وارد می کنند و ایشان را در لباس های آهنین می گذارند تا مجبور شوند راست بایستند. دنیا از مشاهده بی رحمی کمونیستها در خیابان های شهر های چین وحشت می کند. گارد سرخ در ملاء عام مایه وحشت مردم چین می شدند. حالا تصور کنید که پشت دیوارهای زندان و دور از دید مردم دنیا با مسیحیان چینی چه رفتاری می شود! یکی از آخرین اخباری که از مسیحیان چینی دارم مربوط می شود به یک نویسنده مسیحی معروف و تعدادی دیگر از مسیحیان که حاضر نشدند ایمانشان را انکار کنند و اسیر کنندگان کمونیست گوش و زبان و پاهای ایشان را بریدند. با وجود این، بدترین کار کمونیسم شکنجه جسمی و کشتار نیست. ایشان افکار انسان ها را تحریف می کنند و ذهن جوانان و کودکان را مسموم می نمایند. کمونیستها مأموران خویش را در مقامات رهبری کلیساها گمارده اند تا کلیساها را نابود کنند. به جوانان کلیسا تعلیم می دهند که به خدا و مسیح ایمان نداشته و از این نام ها متنفر باشند. یک تراژدی غیر قابل بیان دیگر، احساس مسیحیانی است که پس از سال ها حبس، آزاد شده و به خانه شان بر می گردند تا در آنجا با تحقیر و تمسخر فرزندانشان که در دست کمونیستها به ملحدان فعالی تبدیل شده اند روبرو گردند. کتابی که در

دست دارید ، ظاهراً با مرکب به نگارش درآمده است اما در حقیقت با خون شهدا و ستمدیدگان مسیحی نوشته شده است . همانطور که سه جوان هم دوره دانیال نبی از کوره به سلامت خارج شدند و حتی بوی کوچکترین سوختگی از ایشان نیامد ، مسیحیانی که از زندان های کمونیستها خارج می شوند هیچ گونه حس نفرت نسبت به کمونیستها ندارند . اگر گلی را زیر پا له کنید ، از آن فقط بوی خوش عطرش به مشامتان می رسد . به همین گونه مسیحیانی که در دست کمونیستها شکنجه می شوند ، ایشان را با محبت مسیح پاداش می دهند . فقط با اینگونه رفتار بود که زندانبانان ما تسلیم مسیح می شدند . پس آرزوی ما برای کمونیستهایی که مایه رنج ما شدند این است که بهترین چیز یعنی نجات خداوند عیسی مسیح را داشته باشند . من امتیاز شهادت به خاطر ایمان مسیحی ام را نداشتم . من از زندان آزاد شدم و حتی توانستم رومانی را ترک کنم و به دنیای غرب بیایم .

در کشورهای غربی ، بسیاری از رهبران کلیسا احساسی درست مخالف احساس مسیحیان کلیسای زیرزمینی در پشت پرده آهنین و پرده خیزران دارند . این رهبران هیچ گونه حس محبتی نسبت به کمونیستها ندارند . اثبات این امر ساده است و آن این است که ایشان برای نجات مردم سرزمین های کمونیسم کوچکترین اقدامی نمی کنند . آنان برای یهودیان ، مسلمانان و بودائی ها میسیونر می فرستند . ایشان حتی برای اینکه مسیحیان از یک فرقه مسیحی به یک فرقه دیگر بگردند میسیونر می فرستند . اما این رهبران برای دنیای کمونیست هیچ میسیونری ندارند! مشاهده کرده ایم که چگونه به علت محبت مسیحی ، ویلیام کری به عنوان میسیونر نزد مردم هندوستان و هادسن تیلر به کشور چین رفت . بعضی از رهبران کلیسای غرب ، نه تنها مردمان ملت های اسیر را دوست ندارند و کاری برای هدایت ایشان به سوی مسیح انجام نمی دهند ، بلکه با آسوده خیالی و غفلت و گاه با شراکت در جرم ، باعث می شوند که بی ایمانان در بی ایمانی خود استوار شوند . ایشان کمک می کنند تا کمونیستها به کلیساهای مغرب زمین رخنه کنند و نظر مساعد رهبری کلیساهای جهان را جلب کنند . ایشان کمک می کنند تا اعضای

کلیسای غرب از خطر کمونیسم ناآگاه بمانند .

این رهبران کلیسای غرب اظهار می دارند که بشارت یا تأسیس کلیسا در سرزمین های کمونیستی قدغن و غیر قانونی است . مگر مسیحیان قرن اول ، قبل از اینکه مسیحیت را در امپراطوری روم انتشار بدهند ، از قیصر نرون اجازه گرفتند ؟ رهبران کلیسای غرب ، حتی گله ی خود را نیز دوست نمی دارند زیرا نمی گذارند ایشان در این نبرد روحانی در سراسر جهان شرکت کنند .

بی توجهی به درس های تاریخ

در قرون اولیه کلیسا ، مسیحیت در شمال آفریقا کاملاً شکوفا شده بود . مقدسینی مانند آگوستین ، سیپریان ، آتاناسیوس و ترتولیان همه اهل شمال آفریقا بودند . اما مسیحیان شمال آفریقا در یک چیز غفلت کردند و آن هدایت مسلمانان به مسیح بود . نتیجه این غفلت آن شد که مسلمانان به شمال آفریقا تجاوز کردند و در طول چند قرن ، مسیحیت را از آنجا ریشه کن کردند . حتی امروزه شمال آفریقا در دست مسلمانان است و میسیونرهای مسیحی آن سرزمین را از نظر روحانی غیرقابل تغییر می دانند . پس خوب است که از این جریان تاریخی درسی بیاموزیم . در زمان اصلاحات کلیسا ، اهداف روحانی افرادی مانند هوس ، لوتر و کالون با منافع مردم اروپا در براندازی پاپها و قدرت سیاسی و اقتصادی ایشان مطابقت داشت . به همین گونه امروز منافع کلیسای زیرزمینی در انتشار مژده مسیح به کمونیستها و مردمانی که در اسارت ایشان هستند با اهداف مردم جهان آزاد مطابقت دارد که مایلند به زندگی در آزادی ادامه دهند . هیچ قدرت سیاسی نمی تواند کمونیسم را سرنگون کند . کمونیستها قدرت هسته ای عظیمی دارند . حمله نظامی به دنیای کمونیست جنگ جهانی جدیدی را آغاز خواهد کرد که صدها میلیون قربانی خواهد داد . بیشتر رهبران کشورهای غربی شستشوی مغزی شده اند که با حکمرانان کمونیست کاری نداشته باشند و ایشان را از قدرت نیندازند ؛ این سیاست مبتنی است بر گفته خود ایشان .

در عوض مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر ، گروه های گانگستری ، سرطان و سل برایشان اهمیت دارد .

اما نه مبارزه با کمونیسم که از جمع همه مسائل فوق قربانی های بیشتری داشته است .

ایلیا ارنبرگ ، نویسنده جماهیر شوروی می نویسد که اگر استالین زندگی اش را فقط به نوشتن نام

قربانیان بی گناهِش اختصاص می داد ، عمرش کفاف اتمام این کار را نمی داد . در بیستمین کنگره

حزب کمونیسم ، خروشچف چنین اظهار داشت : " استالین هزاران کمونیست بی گناه و درستکار را از

بین برد ... از ۱۳۹ نفر اعضا و نامزدان کمیته مرکزی که توسط هفدهمین کنگره انتخاب شدند ۹۸ نفر

یعنی ۷۰ درصدشان بعداً دستگیر و با گلوله به قتل رسیدند . "

حالا می توان تصور کرد که استالین با مسیحیان چه کرد . خروشچف با وجود انتقاد از استالین ، به

روش جنایتکارانه او ادامه داد . بعد از سال ۱۹۵۹ خروشچف نیمی از کلیساهایی را که در اتحاد جماهیر

شوروی هنوز باز بودند تعطیل کرد . در کشور چین وحشی گرایی هایی بدتر از آنچه که در دوران

استالین روی داد ، مشاهده می شود . در چین دیگر کلیسایی (به جز کلیسای زیر زمینی) وجود ندارد .

در روسیه و رومانی مجدداً تعداد دیگری از مسیحیان را دستگیر کرده اند . با توسل به وحشت و فریب

در سرزمین های کمونیستی که یک میلیارد جمعیت دارند ، در قلب جوانان نسبت به هر چیزی که غربی

و به خصوص مسیحی است نفرت ایجاد می کنند . در روسیه چیز عجیبی نیست که ببینید یک مقام حزب

کمونیست در مقابل کلیسایی ایستاده تا از ورود کودکان به کلیسا جلوگیری کند و آنان را کتک بزند . این

کودکان باید به دقت و مطابق نظام کمونیستی تربیت شوند تا در آینده مسیحیت غربی را نابود کنند . فقط

یک نیرو می تواند کمونیسم را سرنگون کند . این همان نیرویی است که کشورهای مسیحی را جانشین

امپراطوری کافر روم ساخت . همین نیرو توتونها و وایکینگ های وحشی را مسیحی کرد و جریان

خونین تفتیش افکار را به پایان رسانید . این نیرو همان قدرت انجیل است که در دست کلیسای زیرزمینی

در کشورهای کمونیستی نیز قرار دارد . حمایت از کلیسای زیرزمینی فقط به منظور ابراز اتحاد با ایشان

و با برادران ستم‌دیده مان نیست . این کار برای بقای کشورهای غربی حیاتی است . بنابراین حمایت از کلیسای زیرزمینی نه تنها به نفع مسیحیان آزاد است ، بلکه باید سیاست دولت های آزاد نیز باشد .

کلیسای زیرزمینی در هدایت رهبران کمونیستی به مسیح موفق بوده است . گئورگیو دی ، که نخست وزیر رومانی بود قبل از مرگش از گناهانش توبه کرده و به مسیح گرویده بود . در بسیاری از کشورهای کمونیستی ، بعضی از اعضای دولت ، در نهان مسیحی هستند . ایمان ایشان می تواند به دیگر اعضای دولت سرایت یابد . بدینوسیله یک تغییر واقعی در سیاست دولت های کمونیستی مشاهده خواهد شد و این تغییر به طرف مسیحیت و آزادی خواهد بود و نه تغییری پوشالی مانند آنچه که تیتو و گومولکا به وجود آوردند . هم اکنون فرصت هایی استثنایی برای ایجاد تغییرات عمیق و حقیقی وجود دارد . کمونیستها همانند مسیحیان در اعتقاداتشان مصمم هستند . اما در این مقطع از زمان ایشان در یک حالت بحرانی بسر می برند . ایشان زمانی اعتقاد داشتند که کمونیسم نظام برادری را در میان ملل ایجاد خواهد کرد . اما اکنون می بینند که کشورهای کمونیستی مانند سگ ها به جان یکدیگر افتاده اند . در ابتدا ایشان انتظار داشتند که کمونیسم بهشتی بر روی زمین ایجاد کند زیرا که از دید ایشان ، بهشت آسمانی یک توهم بود . اما امروزه مردمان سرزمین های کمونیستی گرسنه هستند . ایشان حتی باید از کشورهای سرمایه داری گندم وارد کنند . زمانی کمونیستها به رهبران اعتقاد داشتند اما چیزی نگذشت که در روزنامه های خودشان خواندند که استالین قاتل میلیونها انسان و خروشچف شخصی احمق است . حتی قهرمانان کمونیست رومانی نظیر راکوسی ، گرو ، آنا پاکر ، رانکوویچی و دیگران از همین دسته بودند . بنابراین کمونیستها اکنون دیگر اعتقاد ندارند که رهبران آنها خطا ناپذیر هستند . ملل کمونیسم همچون کاتولیک هایی بدون پاپ هستند . در دل کمونیستها خلائی وجود دارد . و این خلاء را فقط مسیح می تواند پر کند .

دل بشر طبیعتاً خدا را می جوید . در زندگی هر فردی یک خلاء روحانی وجود دارد تا

زمانی که مسیح را به زندگی خود بپذیرد. این مطلب در مورد کمونیستها نیز حقیقت دارد. قدرت محبتی که در انجیل وجود دارد برای ایشان نیز جذابیت دارد. من خود شاهد بوده ام و می دانم که این محبت نیرومند می تواند زندگی آنان را دگرگون سازد. مسیحیانی که مورد تمسخر و شکنجه کمونیستها قرار گرفته اند، ستم هایی را که خود و خانواده شان متحمل شده اند فراموش کرده و آنها را بخشیده اند. ایشان به کمونیستها کمک می کنند که از بحران روحانی زندگی شان گذشته و به جمع پیروان مسیح بپیوندند. ما باید این مسیحیان را در مأموریت مهمشان کمک کنیم. محبت مسیحی همیشه جهانی است و میان انسان ها تبعیض قائل نمی شود. عیسی فرمود که خورشید خدا بر همه طلوع می کند چه ایشان نیک باشند چه بد. همین مطلب درباره محبت مسیحی صادق است. این محبت شامل حال همه انسانها می گردد. رهبران مسیحی در غرب می گویند که دوستی شان با کمونیستها مطابق تعلیم مسیح است که می گوید باید دشمنانمان را محبت کنیم. اما عیسی هیچگاه آموزش نداد که فقط دشمنانمان را محبت نماییم و برادران ایمانی مان را از یاد ببریم. این رهبران مسیحی با افرادی بر سر سفره می نشینند که دست - هایشان به خون مسیحیان آغشته است و می خواهند با این کار محبتشان را به ایشان نشان دهند، نه با اعلام خبر خوش مسیح به ایشان. ستمدیدگان رژیم کمونیستی بدست فراموشی سپرده می شوند. ایشان مورد محبت نیستند. کلیساهای بشارتی و کاتولیک آلمان غربی در هفت سال گذشته ۱۲۵ میلیون دلار به گرسنگان هدیه کرده اند. مسیحیان آمریکایی حتی بیشتر داده اند. مردم زیادی گرسنه هستند. اما برای دریافت کمک، کسی گرسنه تر و شایسته تر از جفا دیدگان مسیحی وجود ندارد. اگر کلیساهای آلمانی، انگلیسی، آمریکایی و اسکاندیناوی آنقدر مبالغه هنگفتی برای کمک به گرسنگان هدیه می دهند، خوب است که این کمک برای همه و پیش از همه برای جفادیدگان مسیحی و خانواده هایشان باشد. آیا هم اکنون کلیساهای غرب اینطور کمک می کنند؟

من خود توسط سازمان های مسیحی باز خرید شدم که نشان می دهد می توان اسرای مسیحی را باز خرید

کرد . اما من تنها مسیحی هستم که از رومانی بازخرید شده است . بنابراین این امر موجب محکومیت سازمان های مسیحی غرب می گردد که به سایر زندانیان مسیحی توجهی نکرده اند . مسیحیان قرن اول از خود پرسیدند که آیا شرکت و عضویت در کلیسا فقط برای یهودیان بود یا شامل غیر یهودیان نیز می شد این سوال را درست پاسخ دادند . اما این نوع سؤال به نوعی دیگر در قرن بیستم مطرح شده است . آیا مسیحیت فقط برای کشورهای غربی است ؟ ما می دانیم که مسیح فقط برای آمریکا ، انگلستان یا دیگر کشورهای آزاد نمی باشد . وقتی که مسیح بر صلیب آویخته شد ، یک دستش به سوی مغرب بود و دست دیگرش به سوی مشرق . مسیح می خواهد که نه تنها پادشاه یهودیان بلکه پادشاه غیر یهودیان نیز باشد . او نه تنها پادشاه دنیای غرب است ، بلکه سلطان کمونیستها نیز می باشد . عیسی گفت که به همه جهان بروید و مژده مرا به همه آفرینش موعظه کنید .

مسیح خودش را برای همه داد و همه باید مژده او را بشنوند و به آن ایمان بیاورند . چیزی که ما را به موعظه انجیل در کشورهای کمونیستی تشویق می کند ، این است که آنان که مسیح را به زندگی شان می پذیرند ، از محبت و غیرت مسیح کاملاً پر می شوند . من تاکنون یک مسیحی روس را ندیده ام که در ایمانش سست و ولرم باشد . جوانان کمونیست به بهترین شاگردان مسیح تبدیل می گردند . مسیح کمونیستها را دوست دارد و می خواهد که آنان را از گناه آزاد سازد . بعضی از رهبران کلیساهای غرب این اعتقاد را دارند که باید نسبت به کمونیسم آسوده خاطر باشیم . ایشان کمک می کنند که کمونیسم به پیروزی برسد و مانع نجات روحانی کمونیستها و قربانیان ایشان می شوند .

مشاهداتم بعد از آزادی

بعد از آزادی از زندان ، مجدداً به همسرم پیوستم . از من پرسیدند برای آینده چه برنامه هایی دارم . اینطور پاسخ دادم : نهایت آرزویم این است که زاهدی گوشه نشین شوم . همسرم گفت که او هم همین

فکر را دارد . در جوانی ام من شخص پر جنب و جوشی بودم ، اما زندان به خصوص سال هایی که در زندان انفرادی بودم مرا به شخصی متفکر تبدیل کرده بود . طوفان های دلم آرام شده بود . کمونیسم دیگر برایم اهمیتی نداشت . به آن دیگر توجهی نداشتم . زیرا که اکنون در آغوش داماد آسمانی بودم . برای کسانی که ما را زجر می دادند دعا می کردم و آنان را با تمام دلم دوست داشتم . در زندان امید زیادی به آزاد شدنم نداشتم . اما موقعی که به آن می اندیشیدم همیشه دوست داشتم که پس از آزادی ام بازنشسته شوم و بقیه عمرم را در مصاحبت شیرین با داماد آسمانی بگذرانم .

خدا حقیقت است . کتاب مقدس " حقیقت درباره حقیقت " است .

الهیات " حقیقت درباره حقیقت درباره حقیقت " است . مسیحیان در احاطه این همه حقیقت درباره حقیقت هستند و به همین سبب ، خود " حقیقت " را ندارند . اما ما که در زندان بودیم ، آنقدر گرسنگی کشیده ، کتک خورده و به ما دارو خورانده بودند که الهیات و کتاب مقدس را فراموش کرده بودیم ، ولی به خود حقیقت چسبیده بودیم . نوشته شده که :

" پسر انسان در ساعتی که انتظار ندارید خواهد آمد " (متی ۲۴ : ۴۴)

ما دیگر نمی توانستیم فکر کنیم . در تاریکترین ساعات شکنجه ، پسر انسان پیش ما می آمد . در آن دقایق دیوارهای زندان مانند الماس می درخشید و حضورش سلول ما را روشن می کرد . در یک جای دور و پایین تر ، شکنجه گران در یک بعد جسمانی به شکنجه ما مشغول بودند . اما روح ما در خداوند شاد بود . ما هیچگاه این شادی را با زندگی در کاخ های شاهانه معاوضه نمی کردیم . علاقه به مبارزه با کسی یا چیزی نمی توانست تا این درجه از من دور شود . نمی خواستم در هیچ جنگی شرکت کنم ، حتی در جنگهای عادلانه . فقط آرزو داشتم که معبد های زنده برای پرستش مسیح بسازم . پس در موقع آزادی از زندان امیدوار بودم که سال های آینده را در مصاحبت با مسیح و تأمل درباره او بگذرانم . اما در همان روز آزادی ام با جنبه هایی از کمونیسم مواجه شدم که از تمام شکنجه های زندان زشت تر بود .

پس از آزادی ام با واعظین و شبانان بزرگی از کلیساهای مختلف و حتی چند اسقف دیدار کردم که به سادگی اعتراف کردند که خبر چینان پلیس مخفی رومانی هستند و درباره مسیحیان کلیسایشان به دولت خبر می دهند. از ایشان پرسیدم که آیا حاضرند از این کار دست بکشند، حتی اگر نتیجه اش زندانی شدن باشد. همه گفتند نه، و بعد توضیح دادند که علتش ترس برای خودشان نبود، بلکه به این خاطر بود که اگر جاسوسی نمی کردند دولت، کلیسایشان را تعطیل می کرد. در هر شهری دولت کمونیستی از میان پلیس مخفی نماینده ای را برای کنترل ادیان می گمارد. این مأمور می تواند هر کشیش یا شبانی را هر لحظه احضار کرده، درباره اعضای کلیسا بازجویی کند. بازجویی ها درباره این بودند که چه افرادی در عشاء ربانی شرکت می کنند، چه کسانی برای امور دینی از خود حرارت نشان می دهند، چه کسانی بشارت می دهند یا ایمانداران به چه گناهی اعتراف می کنند. اگر شما این اطلاعات را به این شخص نمی دادید، دولت شما را از کارتان برکنار می کرد و "خادم" دیگری را که حاضر بود بیشتر حرف بزند بجای شما می گماشت. اگر نماینده دولت ندرتاً چنین خادمی را پیدا نمی کرد، در آن صورت کلیسا را می بست. بیشتر خادمین به پلیس مخفی اطلاعات می دادند. تنها تفاوت این بود که بعضی از روی اکراه این کار را می کردند و سعی می کردند بعضی چیزها را از دولت مخفی نگه دارند اما برای برخی دیگر این کار عادت شده بود و وجدانشان دیگر نا راحت نمی شد. یک گروه سوم نیز بودند که این کار را با علاقه انجام می دادند و حتی بیشتر از آنچه از ایشان خواسته می شد سخن می - گفتند! حتی فرزندان مسیحیان جفا دیده به من اعتراف می کردند که مجبور شده اند درباره خانواده هایی که با مهربانی، ایشان را به فرزندی پذیرفته بودند اطلاعات بدهند. اگر ایشان همکاری نمی کردند از مدرسه اخراج می شدند. من به کنگره مسیحیان باپتیست که در زیر پرچم سرخ برگزار می شد رفتم. در آنجا بود که کمونیستها تصمیم می گرفتند چه کسانی "رهبران انتخابی" باشند. همه سران کلیساهای رسمی مردانی بودند که حزب کمونیسم به رهبری کلیسا نامزدشان کرده بود. در آن زمان بود که عمل

شنیع ویرانی مقدس ترین مکان را که عیسی درباره اش سخن گفته بود به چشم خود دیدم . در تمام دوران تاریخ کلیسا ، شبانان و واعظین خوب و بد وجود داشته اند . اما اکنون برای اولین بار در تاریخ کلیسا ، کمیته مرکزی حزب ملحد کمونیسم که بنا به گفته خودش هدفش نابودی دین بود ، رهبران کلیسا را بر می گزید . البته نقش این رهبران برگزیده ، کمک به از بین بردن دین بود .

لنین نوشت : " هر فکر مذهبی ، هر ایده ای درباره خدا ، حتی تفکر درباره مفهوم خدا خطرناکترین نوع پستی و فرومایگی و زشت ترین نوع بیماری مسری است . میلیون ها گناه ، اعمال زشت ، کارهای خشونت آمیز و ناخوشی مسری به اندازه اندیشه روحانی و زیرکانه ی وجود خدا خطرناک نیست ."

احزاب کمونیست شوروی همه لنینیست هستند . از دید ایشان دین از بیماری های سرطان ، سل و سفلیس هم بدتر است . آنان تصمیم می گیرند که چه اشخاصی رهبران دین باشند . رهبران کلیساهای رسمی با کمونیستها همکاری کرده ، با ایشان کم و بیش سازش می کنند . به چشم خود مشاهده کرده ام که چگونه کمونیستها افکار بچه ها را مسموم می کنند و کلیساهای رسمی امکان این را ندارند که با این امر مقابله کنند . در هیچ کلیسایی در بوخارست هیچگونه برنامه ای برای جوانان یا کودکان وجود ندارد . رژیم کمونیستی حتی کودکان خانواده های مسیحی را در مکتب نفرت پرورش می دهد . با مشاهده این جریانات یک احساس بیزاری از کمونیسم پیدا کردم که هیچگاه زیر شکنجه های کمونیستها آنگونه احساس را نداشتم . من از کمونیسم نه به خاطر آنچه که به من کرده ، بلکه به خاطر مبارزه اش با جلال خدا و نام عیسی و نجات یک میلیارد مردم تحت سلطه اش نفرت دارم . کشاورزانی که به دیدن من می آمدند برایم نقل کردند که چگونه کمونیستها برنامه مالکیت اشتراکی را در دهکده هایشان پیاده می کردند این کشاورزان گرسنه اکنون در مزارعی که قبلاً به خودشان تعلق داشت به بردگی مشغول بودند .

ایشان نان نداشتند ؛ بچه هایشان شیر و میوه نداشتند و این وضع در کشاورزی حاکم بود که از نظر منابع طبیعی مانند سرزمین باستانی کنعان غنی می باشد .

این برادران کشاورز مسیحی اعتراف کردند که رژیم کمونیستی آنان را به افرادی دزد و دروغگو تبدیل کرده بود. به علت گرسنگی مجبور بودند از محصول زمینی که قبلاً ملک خودشان بود و اکنون به مالکیت اشتراکی تعلق داشت بدزدند. برای پوشاندن دزدی شان مجبور بودند دروغ بگویند. کارگران از وحشتی که در محیط کارخانه حکمفرما بود و از نوع و میزان استثمارشان با من سخن می گفتند. این چیزی است که سرمایه داران نمی توانند حتی تصورش را بکنند. مثلاً اینکه کارگران حق اعتصاب ندارند. روشنفکران، حتی برخلاف اعتقاد خودشان، باید تعلیم بدهند که خدایی وجود ندارد. بدین ترتیب کمونیسم زندگی و طرز فکر یک سوم جمعیت دنیا را نابود یا تحریف کرده است. دختران جوان به من شکایت کردند که به خاطر بوسیدن پسر مسیحی به دفتر سازمان جوانان کمونیسم احضار گردیده و در آنجا نکوهش و تهدید شده اند. سپس نام پسر دیگری را به ایشان داده اند که دختر جوان اجازه دارد او را ببوسد! همه چیز در نظام و جامعه کمونیستی بسیار دروغ و زشت بود. سپس مبارزان کلیسای زیرزمینی را که همقطاران سابق من بودند ملاقات کردم. ایشان افرادی بودند که کمونیستها توانسته بودند دستگیر و زندانی کنند یا اینکه پس از آزادی از زندان مجدداً به صف مبارزان پیوسته بودند. آنان از من خواستند که به ایشان بیوندم. در یک گردهمایی مخفی از روی سرودنامه ای خطی با هم سرود خواندیم. در این هنگام زندگی سنت آنتونی کبیر به ذهنم آمد. او سی سال از عمرش را در صحرا گذرانده بود. او ترک دنیا کرده بود و اوقاتش را به روزه و دعا سپری کرده بود. اما موقعی که از نزاع بین سنت آتاناسیوی و آرسیوس بر سر الوهیت مسیح خبر دار شد زندگی زاهد گوشه گیر را کنار گذاشت و به اسکندریه رفت تا برای پیروزی بجنگد. سپس سنت برنارد دوکلروو به خاطر آمد. او راهبی بود که در ارتفاعات کوه ها می زیست. اما خبر جنگ های احمقانه صلیبی به گوشش رسید و اینکه چگونه مسیحیان به کشتار اعراب، یهودیان و حتی مسیحیان متعلق به فرقه های دیگر دست زده اند و این جنایات فقط برای تسخیر قبر خالی مسیح و سرزمین های به اصطلاح مقدس مسیحی بود. پس

او دیرش را ترک کرد و از کوه پایین آمد و بر ضد جنگ های صلیبی موعظه کرد . من هم تصمیم گرفتم تا آنچه را که همه مسیحیان می کنند ، من نیز انجام دهم . از نمونه زندگی مسیح ، پولس و مقدسین کلیسا پیروی کنم و فکر بازنشستگی را کنار بگذارم و به صف مبارزه بپیوندم . این چگونه مبارزه ای خواهد بود ؟ مسیحیان زندانی همیشه برای دشمنانشان دعا کرده اند و شاهدان زیبایی برایشان بوده اند .

آرزوی قلبی ما این بود که دشمنانمان نجات پیدا کنند و موقعی که این امر پیش می آمد دلهایمان لبریز از شادی می گردید . اما من از نظام کمونیستی نفرت داشتم و می خواستم که کلیسای زیرزمینی را تقویت کنم ، زیرا قدرت انجیل تنها نیرویی است که می تواند دستگاه ستمکارانه کمونیسم را سرنگون کند .

و فکر من به کشور رومانی محدود نبود ، بلکه برای تمام دنیای کمونیست می اندیشیدم . اما در دنیای غرب شاهد این بودم که تقریباً هیچ کس درباره ستمکاری نظام کمونیستی و جفادیدگی مسیحیان در سرزمین های کمونیستی هیچ دغدغه ای ندارد . هنگامی که دو نویسنده کمونیست به نام های سینیاوسکی و دانیل توسط همقطاران کمونیستشان به زندان افکنده شدند ، نویسندگان سرتاسر جهان به این امر اعتراض کردند . اما موقعی که مسیحیان به خاطر ایمانشان به زندان می افتند ، از کلیساها هیچ ندای اعتراضی بر نمی خیزد .

برای ما چه اهمیتی دارد که برادر ایمانی مان ، کوزیک ، به جرم توزیع کتاب مقدس و سایر نشریات سمی مسیحی به زندان محکوم می شود؟ یا کدام یک از ما می خواهیم بدانیم که برادر دیگرمان پرو کوفیف ، به خاطر توزیع موعظه های چاپی محکوم می گردد؟ کدام یک از ما می دانیم که یک مسیحی عبرانی به نام گرونوالد ، به خاطر اتهامات مشابهی به زندان افتاد و کمونیستها پسر بچه اش را برای همیشه از او گرفتند؟ من به خوبی با آن احساس آشنا هستم زیرا پسرم میهای را از من گرفتند و در رنج برادر گرونوالد و دیگر جفادیدگان و قهرمانان ایمان قرن بیستم از قبیل ایوانکو ، و کازینا ، گئورگی و کازین و زن و شوهری به نام پیلات در کشور لتویا و ... شریک هستم . من زنجیرهای اسارت ایشان

را می بوسم . همانگونه که مسیحیان قرون اول زنجیرهای برادران مسیحی شان را که پیش حیوانات درنده افکنده می شدند می بوسیدند. بعضی از رهبران کلیسای غرب هیچ علاقه ای به مسیحیان جفا دیده ندارند. نام جفاشدگان و شهدای مسیحی در فهرست دعایشان نیست . هنگامی که این قهرمانان ایمان زندانی و شکنجه می شوند ، رهبران کلیسای باپتیست و ارتودوکس که به این ایمانداران خیانت کرده و آنان را مورد سرزنش قرار داده بودند ، در کنفرانس های دهلی نو ، ژنو و شهرهای دیگر با افتخار زیاد مورد استقبال قرار می گیرند و این رهبران به همه حضار در این کنفرانس ها اطمینان می دهند که در روسیه آزادی کامل مذهبی وجود دارد. بعد از یکی از این اظهار اطمینان ها ، یکی از رهبران شورای جهانی کلیساها ، اسقف اعظم بلشویک ، به نام نیکودیم را بوسید. این دو سپس در ضیافت باشکوهی که تحت عنوان پرصلابت " شورای جهانی کلیساها " برپا شده بود شرکت کردند و این همزمان بود با زندانی بودن مقدسین در زندان های کمونیسم ، آنجا که کلم و روده ی نشسته به عنوان خوراک به ایشان می دادند . ما زندانیان آن را به نام عیسی مسیح می خوردیم . اوضاع مسیحیان دنیای کمونیسم همیشه به حال فعلی باقی نخواهد ماند . به همین خاطر بود که وقتی شرایط فراهم شد کلیسای زیرزمینی مرا مأمور کرد که رومانی را ترک کنم و اوضاع ایشان را به شما مسیحیان دنیای آزاد گزارش کنم. تصمیم من این است که از کمونیسم انتقاد کنم گر چه نسبت به کمونیستها محبت دارم . درست نیست که مژده مسیح را بدون محکوم کردن کمونیسم موعظه نمایم.

برخی افراد به من نصیحت می کنند که انجیل خالص را وعظ کنم ! این مرا به یاد پلیس مخفی رژیم کمونیستی رومانی می اندازد که به من گفت انجیل را وعظ کنم اما از کمونیسم حرفی نزنم. آیا جالب نیست افرادی که از " انجیل خالص " سخن می گویند و پلیس مخفی کمونیستها ، تحت الهام یک روح قرار دارند ؟ من نمی دانم مقصود این افراد از انجیل خالص چیست. آیا موعظه یحیی تعمید دهنده خالص بود ؟ او فقط نگفت : " توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است . " او همچنین گفت : " ای هیرودیس

تو بدکار هستی. " سر یحیی به این علت بریده شد که او در تعلیمش فقط به امور انتزاعی نمی پرداخت. عیسی فقط موعظه " خالص " بالای کوه را ایراد نکرد. او مطالبی بیان می کرد که بعضی از رهبران کلیسا امروزه آن را منفی می خوانند. عیسی فرمود: " وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار... ای افعی زادگان! " به خاطر همین موعظه های غیر خالص بود که عیسی مصلوب شد. در غیر اینصورت فریسیان از موعظه بالای کوه هیچ نگرانی ای به خود راه نمی دادند. گناه را باید گناه خواند. کمونیسم خطرناکترین گناه در دنیای امروزی است. هر انجیلی که کمونیسم را محکوم نکند نمی تواند انجیل خالص باشد. موقعی که کلیسای زیرزمینی، کمونیسم را محکوم کرد، خود را در خطر از دست دادن آزادی و جان افراد خود قرار داد. پس چگونه ما در دنیای غرب که در معرض خطر نیستیم، می توانیم ساکت باشیم؟ من تصمیم گرفته ام که کمونیسم را محکوم کنم، ولی نه به روش آنانی که ضد کمونیسم می باشند. هیتلر یک ضد کمونیست بود و در همان حال رهبری ستمگر و مستبد بود. ما مسیحیان از گناه نفرت داریم اما گناهکار را دوست داریم.

چرا از زندگی در غرب رنج می برم؟

اکنون که در غرب زندگی می کنم، نسبت به زمانی که در رومانی کمونیست زندگی می کردم، رنج بیشتری می برم. یکی از دلایل رنج من به خاطر دلتنگی ام برای نزدیک بودن به زیبایی های غیر قابل توصیف کلیسای زیرزمینی است، کلیسایی که این جمله ی لاتین را تحقق می بخشد که می گوید: " ای که برهنه ای، از مسیح برهنه پیروی کن. "

در اردوگاه کمونیسم پسر انسان و آنانی که متعلق به او هستند، جایی برای سر نهادن ندارند. مسیحیان برای خود خانه نمی سازند. ساختن خانه ای که بلافاصله مصادره می شود چه فایده ای دارد؟ اگر مالک خانه ای باشید، به خاطر تصاحب خانه شما، کمونیستها دلیل و انگیزه بیشتری برای زندانی کردنتان

دارند. در آنجا شخص ، قبل از پیروی از مسیح از خانواده اش خداحافظی نمی کند و پدرش را دفن نمی کند (این اشاره ای است به متی ۸: ۱۹ - ۲۲) برای او مادر ، برادر یا خواهرش چه کسانی هستند ؟

وی مانند عیسی مسیح است . برای او مادر و برادر کسانی هستند که اراده خدا را انجام می دهند . از نقطه نظر وابستگی های انسانی این روابط هیچ قابل اعتماد نیستند . زیرا در آنجا عروس ها داماد ها را کودکان والدینشان را و زنان شوهرانشان را به دشمن تسلیم می کنند. تنها چیزی که هنوز قابل اعتماد است همان وابستگی های روحانی است . کلیسای زیرزمینی فقیر و رنجبر است و هیچ عضو ولرم و دودل ندارد. یک جلسه کلیسای زیرزمینی همانند گردهمایی های کلیسای قرن اول است . واعظ ، عالم الهیات نیست و همانند پطرس سوال ، فن وعظ را مطالعه نکرده است . علمای الهیات امروزه لابد به موعظه پطرس در روز پنطیکاست نمره بدی میدهند . در دنیای کمونیست به علت کمبود کتاب مقدس ، آیات کتاب مقدس شناخته شده نیستند . بعلاوه واعظ احتمالاً هم اکنون بعد از سالها حبس آزاد شده ؛ او در آنجا به کتاب مقدس دسترسی نداشته است . موقعی که واعظ از ایمانش به پدر آسمانی سخن می گوید می داند که زندگی اش شاهد و ضامن گفته اش می باشد. در زندان ، واعظ از پدر آسمانی نان روزانه خواسته بود ولی زندانبانان تمام سال ها به وی کلم کثیف داده بودند . با اینحال ، او به خدا به عنوان پدر پر محبت اعتقاد دارد . او همانند ایوب است که گفت به خدا ایمان دارد ، حتی اگر خدا او را بکشد . او مانند عیسی است که حتی موقعی که خدا ظاهراً او را بر صلیب ترک کرده بود ، باز هم او را " پدر " خواند . کسی که زیبایی روحانی کلیسای زیرزمینی را دیده است ، دیگر نمی تواند با بی محتوایی بعضی کلیساهای غرب سازش کند . من از زندگی در دنیای غرب بیشتر از بسر بردن در زندان کمونیستها رنج می برم . زیرا اکنون با چشم خود شاهد مرگ تمدن غرب هستم .

آزولد اسپنگر در کتاب زوال غرب نوشت :

" تو داری می میری . من همه علائم فساد را در تو می بینم. ثروت زیاد تو ، فقر تو ، سرمایه داری

سوسیالیزم تو ، جنگ ها و انقلاب هایت ، الحاد و بدبینی ات و شک باوری ات ، فساد اخلاقی ات ازدواج های از هم پاشیده ات ، کنترل جمعیت تو ، اینها خون تو را می مکند و مغزت را پوک می سازند. من می توانم ثابت کنم که اینها همگی همان وجود مشخصه ی امپراطوری های رو به زوال و باستانی اسکندریه ، یونان و روم مجنون می باشد . "

این کتاب در سال ۱۹۲۶ نوشته شد . از آن موقع تمدن و حکومت مردمی در نیمی از اروپا و در کوبا نابود شده اند . اما بقیه دنیای غرب بی توجه به این خطر ، در خواب غفلت است . اما یک نیرو هیچگاه نمی خوابد و آن نیروی کمونیستها است . در حالی که در شرق کمونیستها از کمونیسم مأیوس شده اند و دیگر امیدی به آن ندارند ، در دنیای غرب یک کمونیسم انسان گرای زهرآگین باقی است . کمونیستهای غرب گزارش های بدی را که از شرق درباره بی رحمی ، بینوایی و جفای نظام کمونیستی می رسد باور ندارند . بلکه در عوض ، ایمانشان به این نظام را با غیرت زیاد در خانه های ثروتمندان ، کلوب های روشنفکران ، در کالج ها ، در محله های فقیر و در کلیساها و عظمی کنند و رواج می دهند . ما مسیحیان اغلب در حمایت از حقیقت انجیل مردد هستیم . کمونیستها با تمام دل در انتشار دروغشان از خود قاطعیت نشان می دهند . در این میان ، علمای الهیات در غرب به بحث درباره موضوع های بی اهمیت می پردازند . این مرا به یاد سال ۱۴۹۳ و موقعی که قشون سلطان محمود دوم ، شهر قسطنطنیه (استانبول امروزی) را در محاصره داشت می اندازد . نتیجه این جنگ تعیین می کرد که سرزمین های بالکان برای قرن های بعدی تحت فرمانروایی مسیحیان خواهد بود یا مسلمانان . اما در همان حال ، یک شورای کلیسایی محلی در قسطنطنیه مشغول بحث در مورد مسائلی بود از این قبیل: رنگ چشم مریم باکره ! جنسیت فرشتگان و اینکه اگر مگسی در آب مقدس بیفتد آیا نتیجه اش این است که آب دیگر مقدس نیست . اگر به مجلات کلیسایی امروزی نظری بیفکنیم ، می بینیم که موضوعات مشابهی مورد بحث و توجه است . در این مجلات از خطر کمونیسم و رنج کلیسای زیرزمینی به ندرت سخنی به میان

می آید. در عوض، پیرامون موضوعات الهیاتی، رسوم و آداب کلیسایی و چیزهای غیر مهم بحث هایی طولانی انجام می گیرد. شخصی در جشنی این مسأله را مطرح کرد: "اگر شما سوار یک کشتی بودید که داشت در ساحل جزیره ای غرق می شد و می توانستید فقط یک کتاب از کتابخانه کشتی ببرید چه کتابی را انتخاب می کردید؟ یک نفر گفت کتاب مقدس را، دیگری گفت نوشته ای از شکسپیر را اما سومی که شخصی حکیم بود گفت: من کتابی را انتخاب می کنم که به من تعلیم بدهد در جزیره چگونه قایقی بسازم که مرا به مقصدم برساند. موقعی که آنجا برسم خواهم توانست همه کتابهای مورد علاقه ام را بخوانم." برای حفظ آزادی مذهبی برای همه و کسب آن در سرزمین های کمونیستی مهم است که اختلافات و تفاوت های فرقه ای را کنار بگذاریم. عیسی گفت: "حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." اما بدون آزادی نمی توان از حقیقت برخوردار شد پس بجای جر و بحث بر سر موضوعات بی اهمیت باید با هم متحد شویم تا بتوانیم در برابر استبداد کمونیسم و برای آزادی بجنگیم. یک رنج دیگر من این است که باید رنج روز افزون مسیحیان پشت پرده آهنین را با مسیحیان دنیای آزاد در میان بگذارم. شرح جفای ایشان خاطره جفاهای خودم را در ذهنم زنده می کند.

در ژوئن ۱۹۶۶ روزنامه های ایزوستیا و درونسکائیس جیزن (در اتحاد جماهیر شوروی) باپتیست - های روس را متهم کرد که به اعضایشان آموزش دهند تا برای پرداخت کیفر گناهانشان، بچه ها را قربانی کنند. بچه کشی یک اتهام قدیمی است که بر علیه یهودیان نیز وارد می آورند. اما این یک شوخی با یک موضوع سبک نیست. موقعی که در سال ۱۹۵۹ در رومانی در زندان کلوج بودم یک نفر را به نام لازارویچی به زندان آوردند. او را به قتل دختری متهم کرده بودند. او فقط سی سال داشت اما به علت شکنجه ناگهان موهایش سفید شده بود و چهره اش به چهره یک پیرمرد می مانست. ناخن هایش را کشیده بودند و او را شکنجه کرده بودند تا به جنایتی که مرتکب نشده بود اعتراف کند. بعد از یک سال زندان و شکنجه، بی گناهی او ثابت شد و آزادش کردند. اما برای او که برای همیشه شکسته شده بود،

آزادی معنایی نداشت. بعضی اشخاص مقاله فوق را در یک روزنامه شوروی می خوانند و به اتهامات احمقانه رسانه های آن کشور علیه باپتیست ها می خندند. اما من می دانم که عواقب این اتهامات برای متهمین چیست. بنابراین اگرچه در غرب زندگی می کنم اما منظره های وحشتناک همیشه بامن هستند. آیا کسی از سرنوشت اسقف اعظم یرموگن (از شهر کالوگا در شوروی) یا هفت اسقف دیگر خبری دارد؟ آنها به همکاری همه جانبه ی پاتریا رخ الکسی و اسقف اعظم نیکودیم با رژیم کمونیسم اعتراض کرده بودند. این اسقف های معترض با من در زندان بودند و از نظر سلامتی در وضع بدی بسر می بردند.

دو تن از خادمین کلیسا به نام های نیکلای اشلیمان و گلب یاکونین به خاطر خواستن آزادی مذهبی برای کلیسا توسط پاتریارخ انضباط شدند. این میزان اطلاعاتی است که در دنیای غرب درباره ایشان انتشار یافته است. اما من شاهد وضع پدر روحانی یوآن (از شهر ولادیمیرشتی در رومانی) بودم که او هم مورد " انضباط " کلیسایی قرار گرفته بود. از آنجا رهبران کلیساهای رسمی با پلیس مخفی کشورهای کمونیستی همکاری کامل می کردند، آنان که مورد انضباط کلیسا بودند، تحت انضباط کامل تر پلیس یعنی مورد شکنجه، ضرب و شتم و مسمومیت دارویی ایشان قرار می گرفتند. من از رنج جفادیدگان در اردوگاههای کمونیستی به خود می لرزیدم. هنگامی که به سرنوشت ابدی شکنجه گران می اندیشم به خود می لرزم. همچنین برای مسیحیان دنیای غرب که برادران جفادیده شان را کمک نمی کنند می لرزم. در اعماق وجودم می خواهم که به کار خود پردازم و به مبارزه ای چنین بزرگ وارد نشوم. چقدر دوست دارم که در سکوت و آرامش زندگی کنم. اما این امر امکان ندارد. کمونیسم بر در ایستاده است.

هنگامی که کمونیستها به تبت تجاوز کردند فقط آنانی را که به امور روحانی علاقمند بودند از بین بردند. در رومانی نیز روحانیونی را که کناره گیری کرده بودند نابود کردند و کلیساها و دیرها را منحل نمودند. تنها تعدادی را جهت تبلیغات برای خارجیان آزاد کردند. سکوت و آرامشی که من آنقدر تشنه اش هستم در واقع فرار از حقایقی است که برای جان من مضر خواهد بود. من باید این مبارزه را رهبری

کنم. گرچه برای من شخصاً خیلی خطرناک است. اگر ناپدید شوم بدانید که کمونیستها مرا ربوده اند. آنها در سال ۱۹۴۸ مرا از خیابان ربودند و تحت نامی دروغین به زندان انداختند. آنا پاکر، وزیر امور خارجه وقت رومانی به سفیر کبیر سوئد، سرپاتریک وان روترزوارده گفت: آه، وورمبراند، او هم اکنون در خیابانهای کپنهاک گردش می کند.

سفیر کبیر سوئد نامه مرا که از زندان به طور قاچاقی به او رسانیده بودم در جیب داشت و می دانست که وزیر امور خارجه دروغ می گوید. این جریان ممکن است تکرار گردد. اگر کشته شوم، قاتلم یک مزدور کمونیست خواهد بود. هیچ کس دیگری انگیزه کشتن مرا ندارد. اگر شایعاتی درباره فساد اخلاقی من از قبیل دزدی، زنا، هم جنس بازی، دروغ و تقلب می شنوید، بدانید که به همان تهدید پلیس مخفی مربوط می شود که "ما تو را از نظر اخلاقی نابود خواهیم کرد."

یک منبع مطلع به من گفت که کمونیستها رومانی تصمیم گرفته اند مرا به خاطر شهادتی که در سنای آمریکا دادم به قتل برسانند. آنها کوشش خواهند کرد که جسم یا شهرت مرا نابود کنند. ایشان با ترساندن دوستانم در رومانی از من باج سیل خواهند خواست. بدون تردید وسائل نیرومندی در اختیار دارند. اما من نمی توانم ساکت بمانم و این وظیفه شماست که آنچه را می گویم به آرامی ارزیابی نمایید. حتی اگر فکر می کنید که بعد از همه چیزهایی که تحمل کرده ام، از عقده جفا رنج می برم، باید از خود پرسید چگونه کمونیسم اینقدر قدرت دارد که اتباعش را به چنین عقده هایی مبتلا سازد. یا از خود پرسید که این چه نیرویی است که مردانی را توانایی می دهد که بچه ای را بر بلدوزر سوار کنند و با قبول خطر مرگ برای همه اعضای خانواده، از سیم خاردار مرز بگذرند. دنیای غرب در خواب است و باید بیدارش کرد! اشخاصی که در رنج هستند دنبال کسی می گردند که او را مقصر بدانند. این کار گرچه برای بعضی مایه تخفیف دردشان است، من نمی توانم چنین کاری بکنم. من نمی توانم بعضی از رهبران کلیسای غرب را که با کمونیسم سازش می کنند مقصر و مسوول بخوانم. شرارت از جای دیگری

سرچشمه می گیرد. این رهبران خود قربانی یک شرارت قدیمی هستند. مسئله ای را که در کلیسا می بینیم ایشان نیافریدند، بلکه خود را با آن روبرو دیدند. از زمانی که در غرب زندگی می کنم، از دانشکده های الهیات بسیاری دیدن کرده ام. در آنجا درباره تاریخ ناقوس های کلیسا، تاریخ سرودهای آیین پرستش و مقررات و انضباط کلیسا سخن می گویند و آموزش می دهند. دیده ام که دانشجویان این دانشکده ها را تعلیم می دهند که داستان آفرینش انسان، داستان آدم، داستان طوفان نوح و معجزات موسی حقیقت ندارد و اینکه نبوتها بعد از وقوع امور نگاشته شده اند. تولد از باکره و نیز قیام عیسی مسیح یک افسانه است، اینکه استخوانهای عیسی باید در جایی مدفون باشد. رساله ها ساختگی هستند و مکاشفه نوشته یک مرد دیوانه است. و در پایان اضافه می کنند: اما کتاب مقدس را مقدس نگه دارید در اینصورت، دروغهای روزنامه های کمونیستها نیز بیشتر است. این مطالبی است که رهبران فعلی کلیسا در دانشکده های الهیات فرا گرفته اند. آنها در چنین محیطی زندگی می کنند. پس چرا باید به خداوندی که اینقدر مطالب عجیب و غریب درباره اش شنیده اند وفادار باشند؟ چرا رهبران کلیسا بایستی به کلیسایی که تعلیم می دهد خدا مرده است، وفادار باشند؟

آنها رهبران کلیسای رسمی هستند و به کلیسای حقیقی، عروس مسیح تعلق ندارند. این اشخاص کلیسایی را رهبری می کنند که مدتها قبل به خداوند خیانت کرد. هنگامی که ایشان کسی را از کلیسای زیرزمینی و تحت جفا ملاقات می کنند به او مانند یک موجود بیگانه و عجیب و غریب می نگرند. درست نیست که اشخاص را فقط به خاطر یک جنبه از زندگی شان قضاوت کنیم. اگر چنین کنیم مانند فریسیان خواهیم بود که عیسی را به خاطر عدم رعایت مقرراتشان درباره روز سبت (روز تعطیل مذهبی یهودیان) نکوهش کردند. ایشان زیبایی های عیسی را، حتی آنهایی را که خود می دیدند، نادیده گرفتند. همان رهبران کلیسا که درباره کمونیسم طرز فکر اشتباهی دارند، ممکن است درباره خیلی چیزهای دیگر عقایدشان درست باشد و اشخاصی بی ریا باشند. حتی ممکن است درباره چیزی که در اشتباه هستند

تغییر عقیده دهند . یک روز یک رهبر کلیسای ارتودوکس را در رومانی ملاقات کردم . او دست نشانده کمونیستها بود و از اعضای کلیسایش انتقاد می کرد . هنگام عصر بود و ما در باغ او بودیم . دستش را بین دستهایم گرفتم و مثل پسر گمشده را برایش نقل کردم . سپس گفتم : " می بینی گنهکاری که بر می - گردد چه محبتی از خدا دریافت می کند . خدا حتی یک اسقف توبه کار را با خوشحالی می پذیرد . " چند سرود مسیحی برایش خواندم . این شخص توبه کرد و زندگی اش را به مسیح سپرد . موقعی که در زندان بودم ، یک کشیش ارتودوکس به امید اینکه از زندان آزادش کنند مقالاتی در حمایت از الحاد نوشت . هنگامی که با او صحبت کردم ، او نوشته هایش را پاره کرد و با این کار خطر زندانی بودن تا آخر عمر را به جان خرید . من نمی توانم دیگران را مقصر بدانم این کار باعث نخواهد شد که باری که بر قلبم احساس می کنم سبکتر شود . یک درد دیگر نیز دارم . آن این است که حتی دوستان نزدیکم مرا درست درک نمی کنند . بعضی مرا به آزردهی و خشم از کمونیستها متهم می کنند و من می دانم که این حقیقت ندارد . کلود مونتیه فیوره ، نویسنده ی آثاری در مورد موسی ، اظهار داشت که طرز فکر عیسی نسبت به کاتبان و فریسیان و انتقاد از ایشان در برابر عام ، با این فرمان او که دشمنانمان را دوست بداریم و برای آنان که ما را نفرین کنند برکت بطلبیم مغایرت دارد . دکتر دبلیو . آر . متیوز که رئیس دانشکده سنت پل در لندن بود از مطالعاتش نتیجه گیری کرد که در عیسی چیزهایی ضد و نقیض وجود داشت و اضافه کرد که عیسی شخص هوشمندی نبود !

برداشت مونتیه فیوره از عیسی اشتباه بود . گرچه عیسی آشکارا فریسیان را محکوم کرد ، اما آنها را دوست داشت . من کمونیستها را دوست دارم و نیز افرادی را که در کلیسا بازیچه دست ایشان هستند اما ایشان را نکوهش و انتقاد هم می کنم . بعضی مکرراً به من می گویند : " کمونیستها را فراموش کن ! فقط روی چیزهای روحانی کار کن ! " من یک مسیحی را که در دست نازیها رنج دیده بود ملاقات کردم او گفت که کاملاً از من طرفداری می کند ، به شرط اینکه برای مسیح شهادت بدهم و بر ضد

کمونیستها سخن نگویم. از وی پرسیدم آیا مسیحیانی که علیه نظام هیتلری در آلمان جنگیدند در اشتباه بودند و فقط می بایست از کتاب مقدس سخن می گفتند و نه چیزی بر علیه آن ستمگر؟ پاسخ او این بود: اما هیتلر شش میلیون یهودی را کشت! شخص مجبور بود که بر ضدش صحبت کند.

پاسخ دادم: کمونیسم سی میلیون روسی و میلیونها چینی و اتباع کشورهای دیگر را از بین برده است و یهودیان را هم کشته است. آیا اعتراض ما فقط باید درباره کشتار یهودیان باشد و درباره کشتار روس ها هیچ سخنی نگوییم؟ پاسخ داد: این مورد فرق دارد. و دیگر توضیحی نداد.

من، هم در زمان حکومت هیتلر و هم نازیها و هم در زمان حکومت کمونیستها مورد ضرب و شتم قرار گرفته ام و تفاوتی بین این دو نمی بینم. هر دو در من درد زیادی تولید کردند. مسیحیت باید نه تنها با کمونیسم بلکه با همه نوع گناه بجنگد. ما فقط یک نوع گناه را محکوم نمی کنیم. اما در زمان حاضر کمونیسم بزرگترین دشمن مسیحیت و چیز بسیار خطرناکی است. باید بر ضد آن متحد گردیم.

یکبار دیگر بگویم، هدف انسان این است که شبیه مسیح شود. هدف اصلی کمونیسم این است که از این امر جلوگیری کند. کمونیستها قبل از هر چیز ضد دین هستند. آنها اعتقاد دارند که انسان پس از مرگ به نمک و دیگر مواد معدنی تبدیل می شود و چیز دیگری از او باقی نمی ماند. آنها فکر می کنند همه چیز دنیا فقط ماده است و فقط با توده ها کار دارند. هویتشان همانند دیوی است که در عهد جدید درباره هویتش سوال شد و پاسخ داد: "ما یک لشکر هستیم." آنها می خواهند شخصیت و فردیت را که بزرگترین هدیه خدا به بشر است نابود کنند. حتی شخصی را به خاطر اینکه کتاب "روانشناسی فردی" تألیف آلفرد آدلر را در اختیار داشت به زندان انداختند. افسران پلیس مخفی اظهار می داشتند: "همیشه صحبت از فرد است. پس تکلیف جامعه چه می شود؟"

عیسی می خواهد که هر یک از ما شخصیتی فردی داشته باشیم. بنابراین امکان هیچ گونه سازشی بین ما مسیحیان و کمونیسم وجود ندارد. کمونیستها از این حقیقت آگاه هستند. مجله کمونیستی علم و مذهب

می نویسد: دین با کمونیسم ناسازگار است و با آن عداوت دارد. برنامه های آموزشی حزب کمونیسم ضربه کشنده ای بر علیه دین است. این برنامه ها جامعه ای الحادی را به وجود خواهد آورد که در آن مردم برای همیشه از اسارت دین آزاد خواهند بود. آیا مسیحیت می تواند با کمونیستها هم زیستی داشته باشد؟ کمونیستها خودشان پاسخ این سوال را داده اند و گفته اند که کمونیسم ضربه مهلکی علیه دین است.

شکست ناپذیری و گسترش کلیسای زیرزمینی

کلیسای زیرزمینی در شرایط بسیار دشواری خدمت می کند. در کشور های کمونیستی الحاد دین رسمی کشور است. دولت های کمونیستی مردم سالخورده را از نظر مذهبی کم و بیش آزاد می گذارند اما درباره کودکان و نوجوانان سختگیری می کنند زیرا آنها نباید اعتقادات مذهبی داشته باشند. همه دستگاههای تبلیغاتی این کشورها نظیر رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر، مطبوعات و مراکز انتشاراتی تماماً در خدمت تبلیغ الحاد و خداستیزی هستند. کلیسای زیرزمینی وسایل بسیار کمی برای مخالفت با نیروهای عظیم رژیم دیکتاتوری در اختیار دارد. خادمین کلیسای زیرزمینی هیچ گونه آموزش الهیاتی نداشته اند. حتی شبانانی هستند که همه کتاب مقدس را نخوانده اند. اکنون درباره چند نفرشان که برای خدمت دستگذاری شده اند توضیح می دهم.

ما یک جوان روس را ملاقات کردیم که به طور مخفی در کلیسا خدمت می کند. از او پرسیدم چه کسی او را دستگذاری کرد و به خدمت گماشت. او پاسخ داد: ما اسقفی برای انجام این کار نداریم. اسقف رسمی افرادی را که به تأیید حزب کمونیست نرسیده باشند برای خدمت دستگذاری نمی کند. بنابراین با ده نفر از ایمانداران به سرگور اسقفی که به خاطر ایمان مسیحی اش به شهادت رسیده بود رفتیم. دو نفرمان دستمان را بر سنگ گور او گذاشتیم و دیگران حلقه وار دورمان ایستادند و دعا کردیم که روح القدس ما را به خدمت بگمارد. ما مطمئن هستیم که توسط دست های میخکوب شده عیسی برای خدمت دستگذاری شده ایم. از دید من دستگذاری این جوان به خدمت، نزد خدا معتبر است. بنابراین مردانی که اینگونه به خدمت منصوب شده اند و هرگز تعلیمات الهیاتی ندیده اند و معلومات محدودی از کتاب مقدس دارند، کار مسیح را جلو می برند. وضعیت کلیسای زیرزمینی همانند وضع کلیسای قرن اول

است. آنان که در آن دوران دنیا را برای مسیح دگرگون کردند، به کدام دانشکده الهیات رفتند؟ آیا همه شان سواد خواندن داشتند؟ و از کجا برای خود کتاب مقدس تهیه کردند؟ این افراد از طرف خدا هدایت و تقویت شدند. ما اعضای کلیسای زیرزمینی صاحب ساختمان های عظیم کلیسایی نیستیم. اما آیا بنایی عظیم تر از آسمان خدا وجود دارد که وقتی در جنگلها برای پرستش جمع می شدیم به آن می نگریستیم؟ نغمه سرایی پرندگان جنگل جای موسیقی ارگ را می گیرد. عطر گلها جانشین بخور است و لباس ژنده یک جفادیده به خاطر مسیح که اخیراً از زندان آزاد شده، از ردای مجلل کشیشی هم پر شکوهرتر است. ماه و ستارگان آسمان شمع های کلیسا هستند. فرشتگان مسؤول روشن کردن آنها می باشند. من هیچگاه قادر به توصیف زیبایی های این کلیسا نیستم! اغلب پس از برگزاری یک جلسه زیرزمینی کلیسایی، تعدادی از مسیحیان گیر می افتادند و به زندان می رفتند. این مسیحیان زنجیر اسارت به خاطر مسیح را با خوشحالی بر بدن خود می پذیرفتند، همان گونه که یک عروس جواهری را از داماد هدیه می گیرد و آن را با شادی و افتخار بر خود می بندد. در آنجا ایمانداران بوسه مسیح و آغوش او را تجربه می کردند و حاضر نبودند که جایشان را با یک پادشاه عوض کنند. من مسیحیان حقیقتاً شاد را فقط در سه جا دیده ام. در کتاب مقدس، در کلیسای زیرزمینی و در زندان. کلیسای زیرزمینی ستمدیده است اما دوستان بسیاری هم دارد. این دوستان حتی در میان اعضای پلیس مخفی و دولت کمونیست هستند. بعضی مواقع همین ایمانداران سرّی، کلیسای زیرزمینی را از خطر دور نگاه می دارند. اخیراً روزنامه های روسی از ازدیاد "بی ایمانان غیر واقعی" شکایت کرده اند. این مطبوعات توضیح داده اند که مردان و زنان بی شماری هستند که در قلب نظام کمونیستی، در ادارات دولتی، در دستگاه تبلیغات و در همه جا کار می کنند و فقط به ظاهر کمونیست هستند. اما باطناً مسیحیان سرّی و اعضای کلیسای زیرزمینی می باشند. مطبوعات کمونیستی داستان زن جوانی را نوشتند که در اداره تبلیغات کمونیستی کار می کرد. این زن بعد از ساعات کاری به آپارتمانش می رود و بعد از اینکه شوهرش از کار می آید

شام می خورند . بعد از شام ، گروهی از اشخاص جوان از آپارتمانهای دیگر ساختمان وارد می شوند و جلسه ای سرّی برای مطالعه کتاب مقدس و دعا برگزار می کنند . این جریان در سرتاسر جهان کمونیست پیش می آید . در هر کشور کمونیستی دهها هزار بی ایمان غیر واقعی وجود دارند . برای ایشان حکیمانه تر است که به کلیساهای نمایشی که مژده مسیح را رقیق می کنند نروند ، و در عوض در مقام قدرت و مسئولیت خود باقی بمانند و از آنجا در سکوت اما به طور مؤثرتری برای مسیح شهادت دهند . کلیسای زیرزمینی هزاران عضو در این مکان ها دارد . آنها جلسات سرّی خود را در زیرزمینها اتاق های زیر شیروانی ، آپارتمانها و خانه ها برگزار می کنند . در سرزمین روسیه دیگر پیرامون موضوعاتی مانند تعمید کودکان و بزرگسالان یا خطاناپذیری پاپ بحث و سخن پردازی نمی شود .

درباره اینکه ایمانداران پیش یا بعد از سلطنت هزاره ساله مسیح ربوده می شوند موضع گیری نمی شود آنها نمی توانند نبوت ها را تفسیر کنند بنابراین در این باره منازعه نمی کنند اما با قدرت وجود خدا را به ملحدین ثابت می کنند . ایشان به سادگی به ملحدین پاسخ می دهند : اگر به ضیافتی که در آنجا همه نوع غذاهای لذیذ تهیه شده و دعوت شوید آیا باورتان می شود که این غذاها بدون آشپز تهیه شده باشند ؟

زندگی و طبیعت هم ضیافتی است که برای ما تهیه شده است . گوجه فرنگی ، هلو ، سیب ، شیر و عسلی که در این ضیافت به چشم می خورد آفریده کیست ؟ اگر به خدا اعتقاد ندارید پس چگونه این طبیعت خودساخته همه چیزهای مورد نیاز ما را به فراوانی و تنوع در اختیار ما گذاشته است ؟

ایمانداران کلیسای زیرزمینی می توانند ثابت کنند که زندگی ابدی حقیقتاً وجود دارد . شنیدم یکی از ایمانداران به یک ملحد اینطور توضیح می داد : تصور کن که بتوانی با یک جنین در رحم مادرش صحبت کنی و به او بگویی که پس از دوره زندگی کوتاه جنینی ، یک زندگی طولانی در پیش است . فکر می کنی که جنین چه جوابی خواهد داد ؟ جنین دقیقاً همان جواب را خواهد داد که شما ملحدان موقعی که با شما درباره جهنم و بهشت سخن می گوئیم می دهید . جنین خواهد گفت که برای او زندگی

در رحم مادرش تنها چیز حقیقی است و صحبت از زندگی ای دیگر فقط حماقت مذهبی است . اما اگر جنین قوه تفکر داشته باشد به خود خواهد گفت : در اینجا بازوهایم رشد خواهد کرد ، اما در رحم حتی نمی توانم آنها را دراز کنم . هم اکنون هیچ نیازی به آنها ندارم ، پس چرا رشد می کنند ؟ احتمالاً در مرحله بعدی زندگی در جهانی بزرگتر مورد استفاده واقع خواهند شد . در آنجا باید راه بروم . چشمانم رشد خواهند کرد تا پس از خروج از این دنیای تاریک و ورود به جهانی روشن و رنگارنگ با آنها ببینم بنابراین اگر یک جنین بتواند درباره رشد خود و آینده اش فکر کند می تواند به نتیجه برسد که در خارج از رحم مادرش یک زندگی بزرگتر در انتظارش هست . حال ما نیز همین وضع را داریم . موقعی که جوان هستیم نیرو و حرارت زیادی داریم ولی از روی حکمت و تعقل از این استعدادها و موهبات استفاده نمی کنیم . هنگامی که با گذشت سالیان دراز در دانش و حکمت رشد می کنیم ماشین تابوت کش منتظرمان است که ما را به گور منتقل کند . اگر آینده ای برای استفاده از آنها وجود ندارد پس چرا در دانش و حکمت رشد می کنیم ؟ بازوها ، پاها و چشمان جنین که رشد می کنند به این خاطر است که در آینده از آنها استفاده شود . همین امر در مورد زندگی ما بر کوه خاکی نیز صادق است . تجربه ، دانش و حکمت ما برای استفاده در یک زندگی آینده می باشد . اینها را به میزان بیشتری در دوره ای که پس از مرگ می آید مورد استفاده قرار خواهیم داد . تعلیم رسمی کمونیستها درباره عیسی این است که او هرگز وجود نداشت . خادمان کلیسای زیرزمینی در جواب این سخن به سادگی چنین می گویند : " چه روزنامه ای در جیب دارید ؟ آیا آن روزنامه پراودای دیروز را ، یا شماره امروز را ؟ اجازه دهید تاریخش را ببینم . می بینم این شماره ۴ ژانویه ۱۹۶۴ است . مگر ۱۹۶۴ از چه تاریخی حساب می شود ؟ آیا این از زمان تولد همان کسی نیست که می گوئید وجود نداشت و در دنیا نقشی ایفا نکرد ؟ می گوئید وجود نداشت ولی تاریخ را از تولد او حساب می کنید . قبل از تولد او زمان وجود داشت . اما پس از تولد او آنچه که در گذشته پیش آمده بود بیهوده به نظر می رسید و زمان حقیقی با او آغاز شد . پس روزنامه

کمونیست شما خودش ثابت می کند که عیسی شخصی خیالی نیست . "

در غرب، شبانان معمولاً فکر می کنند که افرادی که به کلیسا می آیند واقعاً نسبت به حقایق مسیحیت قانع

شده اند اما اینطور نیست . شبانان غرب به ندرت درباره موضوعی صحبت می کنند که حقیقت ایمان

مسیحی را ثابت کند . اما در پشت پرده ی آهنین ، اشخاصی که هرگز در این زمینه آموزشی ندیده اند

در این باره وعظ می کنند و با آموزش این مطالب به نوایمانان یک زیربنای محکم ایمانی فراهم می

آورند . بین کلیسای زیرزمینی که قلعه محکم و اصلی مسیحیت است و کلیسای رسمی ، دیوار آشکار

جدایی وجود ندارد . این دو به هم مربوط هستند . بسیاری از شبانان کلیسای رسمی در خفا نیز خداوند را

خدمت می کنند ، چیزی که رژیم کمونیستی آن را قدغن کرده است . کلیسای رسمی که با کمونیستها

همکاری می کند ، تاریخی طولانی دارد . این کلیسا بلافاصله پس از انقلاب سوسیالیستی روسیه در

کلیسایی به رهبری اسقف سرگیوس آغاز گردید . یکی از همکاران این اسقف اظهار داشت : مارکسیسم

انجیلی است که با الفبای الحادی نوشته شده است . این الهیات ایشان بود . در هر کشوری ، افرادی نظیر

سرگیوس وجود داشته اند . در مجارستان کاتولیکی به نام پدر بالوگ بود . او و تعدادی از خادمین

پروتستان در به قدرت رسیدن کمونیستها کمک کردند . در رومانی ، کمونیستها با کمک یک کشیش

ارتودوکس به نام بوردوسیا که قبلاً فاشیست بود حکومت را در دست گرفتند . این شخص برای جبران

گذشته فاشیستی اش از رؤسای حزب کمونیسم هم کمونیسم تر شد . این کشیش در کنار ویشینسکی وزیر

امور خارجه شوروی ایستاد و هنگامی که ویشینسکی روی کار آمدن حکومت کمونیستی را رسماً اعلام

می کرد ، با لبخند خود بر آن مهر تأیید زد . ویشینسکی گفت : این دولت یک بهشت زمینی بوجود

خواهد آورد و شما دیگر به بهشت آسمانی نیازی نخواهید داشت . مدارکی وجود دارند مبنی بر اینکه در

روسیه شخصی به نام نیکودیم و دوستانش برای دولت کمونیستی جاسوسی می کرده اند . سرگرد دریابین

عضو پلیس مخفی روسیه که به غرب فرار کرد شهادت داد که نیکودیم مأمور ایشان بود .

این وضع در همه فرقه های کلیسایی وجود دارد. رهبران کلیسای باپتیست رومانی، به زور دولت کمونیستی به این کلیسا تحمیل شده اند. این کلیسا اکنون مسیحیان حقیقی را نکوهش کرده، مورد انتقاد قرار می دهند. در روسیه نیز رهبران کلیسای باپتیست همین کار را می کنند. رئیس کلیسای ادونتیست کشور رومانی به من گفت که از روز اول سرکار آمدن کمونیستها، او برای ایشان خبرچینی می کرده است. کمونیستها هزاران کلیسا را بسته اند، اما زیرکانه تصمیم گرفته اند که چند کلیسای رسمی را باز بگذارند تا از طریق آنها مسیحیت و مسیحیان را نابود کنند. آنها تصمیم گرفتند که از کلیسا چهارچوبی باقی بماند و از آن به صورت ابزاری برای مهار مسیحیان و نیز برای نمایش در انظار توریست های خارجی و فریب ایشان در مورد عدم آزادی کلیسا استفاده کنند. این وضعیت در کلیساهای رسمی چین نیز حاکم است. این "یگانه کلیسای قانونی" چین، فقط شامل کمتر از بیست در صد مسیحیان چین می گردد. در رومانی حتی شبانی کلیسایی را به من پیشنهاد کردند، مشروط بر اینکه درباره اعضای کلیسایم به پلیس مخفی گزارش بدهم. مردم غرب که عادت دارند همه چیز را فقط سیاه و سفید بینند این مطلب را درست درک نمی کنند. کلیسای زیرزمینی هیچگاه کلیساهایی را که بازیچه دست کمونیستها هستند، به عنوان جانشین کلیسایی که به همه، از جمله به جوانان بشارت مؤثر می دهد، قبول نخواهد کرد. اما در کلیساهای رسمی، علیرغم وجود رهبران خائن، باز هم زندگی روحانی حقیقی وجود دارد. من خود این وضع را در بسیاری از کلیساهای غرب دیده ام که اعضای کلیسا، علیرغم رهبران عالی مقام کلیسای شان به خداوند وفادار هستند. رسوم کلیسایی ارتودوکس بدون هیچ تغییری در روسیه باقی است و مایه تغذیه روحانی اعضای کلیسا است. این در حالی است که موعظه ها پر است از ستایش از کمونیستها، لوتری ها، پرزبیتری ها و دیگر پروتستان ها باز هم سرودهای روحانی قدیم را می خوانند. در موعظه های رهبران دست نشانده کمونیستها باز هم عناصری از آموزشهای کتاب مقدس مشاهده می گردد. در چنین شرایطی و علیرغم وجود خائنان در کلیساها، افرادی به مسیح ایمان می آورند.

ایمانداران جدید باید ایمانشان را از رهبران خائنشان مخفی نگه دارند. این شبیه معجزه خدا در لاویان

۱۱ : ۳۷ است که می گوید :

" اگر لاشه روی دانه هایی که قرار است کاشته شود بیفتد ، آن دانه ها نجس نخواهند شد. "

البته باید منصفانه بگوییم که همه رهبران کلیسای رسمی مأمور دولت کمونیست نیستند . حتی بعضی از اعضای کلیسای زیرزمینی در کلیساهای رسمی مسئولیت های مهمی به عهده دارند. مثلاً هنگامی که پلیس مخفی می خواست دیر ولادیمیرشتی را در رومانی و دیرهای بسیاری را در این کشور تعطیل کند خود را با وضع مشکلی روبرو دید. بعضی از کمونیستها در این کشمکش ها به خاطر قدغن کردن مذهب جان خود را از دست دادند. اما تعداد کلیساهای رسمی نیز رو به تقلیل است . در کشور عظیم روسیه شاید دیگر بیش از پنج تا شش هزار کلیسا وجود نداشته باشد . در مقایسه ایالات متحده آمریکا که از نظر جمعیت مشابه روسیه است ، سیصد هزار کلیسا دارد. بیشتر " کلیساهای " روسیه فقط در یک اتاق کوچک جا دارند و به هیچ وجه شبیه کلیسای متوسط در غرب نیستند . توریست های خارجی که تنها به دیدن کلیسای پروتستان مسکو می روند و می بینند که جماعت بزرگی در آنجا حضور دارند ، اشتهاً نتیجه گیری می کنند که آزادی مذهبی وجود دارد و در کلیساها افراد زیادی حضور دارند این توریست ها از وضع اسف انگیز کلیسای هفت میلیون نفری پروتستان اطلاعی ندارند . مثلاً کلیساهایی هستند که تنها دارای یک اتاق دور افتاده و دور از دسترس هشتاد درصد مردم می باشند. این جمعیت کثیر را فقط از راههای مخفی می توان بشارت داد . راه دیگری وجود ندارد. قدرت رژیم کمونیستی هر چه بیشتر می شود ، کلیسا پنهان تر می گردد. کلیساهای رسمی تعطیل شده اکنون مرکز گردهمایی گروه های الحادی می گردند .

چگونه کلیسای زیرزمینی حتی از نوشته های الحادی استفاده می کند

کلیسای زیرزمینی هوشیارانه حتی از نوشته های الحادی در کارهای بشارتی خود استفاده می کند.

ملحدین کمونیسیم با مهارت و غیرت زیاد آیات کتاب مقدس را در نشریات به مسخره می گیرند. از جمله ایشان کتاب هایی با عنوان " کتاب مقدس کمدی " و " کتاب مقدس برای ایمانداران و بی ایمانان " منتشر کردند. در این کتاب اخیر با نقل قول از آیات زیادی از کتاب مقدس سعی می کنند نشان دهند که آیات کتاب مقدس چقدر احمقانه هستند . ما خوشحال شدیم که این همه آیات کتاب مقدس را در کتابشان چاپ کرده بودند ، چون که انتقادهایشان آنقدر بی پایه بود که هیچ کس آنها را جدی نمی گرفت . بنابراین میلیون ها جلد از این کتاب که پر از آیات زیبای کتاب مقدس بود در اختیار مردم قرار گرفت. در زمان تفتیش افکار ، افراد به اصطلاح " فاسدالعقیده " را در لباس های مسخره در خیابانها رژه می دادند و همه گونه تصاویر از آتش جهنم و دیوها بر لباس هایشان نقاشی می کردند . اما این فاسدالعقیده ها ایمانداران حقیقی بودند ! بنابراین آیات کتاب مقدس ، حتی اگر شیطان هم آنها را نقل کند ، حقیقت را آشکار می کنند. کارکنان مرکز انتشارات کمونیستی خوشحال بودند که هزاران نامه درباره درخواست ارسال این کتاب دریافت می کردند ، اما آنها نمی دانستند که این نامه ها از اعضای کلیسای زیرزمینی بود که به کتاب مقدس دسترسی نداشتند. به همین گونه می دانیم که چگونه از جلسات الحادی کمونیستها استفاده کنیم . در جلسه ای ، یک استاد دانشگاه کمونیست به اصطلاح نشان می داد که عیسی فقط یک جادوگر بوده است . این پروفیسور در حالی که در جلوی یک کوزه بلورین آب داشت ، در آن قدری پودر ریخت . همین که رنگ محلول قرمز شد اظهار داشت : " این است معجزه عیسی که آب را به شراب تبدیل کرد . پس می بینیم که عیسی در آستینش پودری را مخفی کرد و بعد وانمود نمود که آب به شراب تبدیل شده است . اما من از عیسی هم معجزه بزرگتری انجام می دهم و شراب را مجدداً به آب تبدیل می کنم . " وی سپس پودر دیگری در کوزه ریخت و محلول ، مانند آب بی رنگ شد و بالاخره پودر دیگری اضافه کرد و محلول مجدداً قرمز گردید .

در این هنگام یک مسیحی ایستاد و گفت: " رفیق پروفیسور، شما ما را با توانایی خود متحیر ساختید . من فقط از جنابعالی تقاضا دارم که یک گیلان از شرابتان بنوشید ! " پروفیسور گفت: " نمی توانم چنین کاری بکنم چون این پودر زهر است. " شخص مسیحی نتیجه گرفت: " این دقیقاً تفاوت بین شما و عیسی است . عیسی با شرابش دو هزار سال شادی به ما داد ، در حالی که شما می خواهید با شرابتان ما را مسموم کنید. " پس از پایان این گردهمایی ، این مسیحی به زندان رفت . اما گزارش این اتفاق حتی به نقاط دور انتشار یافت و مایه تقویت ایمان مردم گردید .

ما نیز مثل داود ضعیف هستیم اما از جلیات الحاد قوی تر هستیم ، زیرا خدا در کنار ماست و حقیقت از آن ما می باشد . در یک گردهمایی دیگر ، یک سخنران کمونیست در کارخانه ای درباره الحاد نطق می کرد . همه کارگران کارخانه مکلف بودند که در این گردهمایی شرکت کنند. عده زیادی از کارگران مسیحی در این مکان حضور داشتند. ایشان ساکت نشستند و به تمام قسمتهای بحث و منطق سخنران در ضدیت با خدا و در حمایت از اینکه اعتقاد به عیسی حماقتی بیش نیست گوش فرا دادند. سخنران همچنین سعی کرد ثابت کند که دنیای روحانی ، خدا، مسیح و حیات واپسین وجود و حقیقت ندارد و اینکه انسان فقط از ماده ساخته شده است و جان و روح ندارد. وی مکرراً اظهار کرد که دنیا فقط از ماده ساخته شده است . در پایان اظهارات سخنران ، یک مسیحی ایستاد و اجازه خواست مطلبی را بیان کند .

وی سپس نزد سخنران رفت و یک سیلی به صورت او نواخت. ناطق که خیلی عصبانی و صورتش سرخ شده بود شروع کرد به ناسزا گفتن و از همکاران کمونیستش خواست که این شخص را دستگیر کنند و سپس از وی پرسید: " چطور جرأت کردی مرا سیلی بزنی ؟ دلیلش چه بود ؟ " شخص مسیحی جواب داد: الان تو با رفتارت ثابت کردی که حرفهایت دروغ است . تو گفתי همه چیز از ماده ساخته شده است . موقعی که صندلی را به کناری انداختم عصبانی نشد چون فقط از ماده ساخته شده است ، اما هنگامی که به تو سیلی زدم دیدم که چگونه واکنش دیگری داشتی و مانند صندلی ساکت نماندی . ماده

عصبانی نمی شود اما تو عصبانی شدی . بنابراین رفیق پروفیسور ، حرف تو اشتباه است . انسان از ماده

بیشتر است . او موجودی روحانی است !

مسیحیان عادی عضو کلیسای زیرزمینی ، به طریق های بیشمار ، اشتباه بودن بحث و منطق های

الحادی را ثابت می کردند. در زندان ، مأمور سیاسی با خشونت از من پرسید : تا به کی به این مذهب

احمقانه خواهی چسبیدی؟ به او گفتم : من ملحدین زیادی را در بستر مرگ دیده ام که از خداستیزی شان

پشیمان بودند و در آنجا از مسیح کمک می خواستند. آیا می توانی حتی تصورش را بکنی که یک شخص

مسیحی بر بستر مرگ از مسیحی بودنش پشیمان باشد و از مارکس یا لنین بخواهد که او را از مذهبش

نجات دهد؟ مأمور خندید و گفت : جواب زیرکانه ای دادی . من ادامه دادم : موقعی که مهندسی پلی را

می سازد ، اگر گربه ای از پل بگذرد دلیل این نمی شود که آن پل ، خوب و محکم است . اما هنگامی که

قطاری سنگین از آن گذشت و پل پابر جا ماند ، آنگاه می توان از استحکام آن اطمینان حاصل کرد. حالا

که تو ملحد هستی و در این روزگار همه چیز به ظاهر برایت خوب پیش می رود ، نباید تصور کنی که

الحاد حقیقت دارد. در دورانی بحرانی ، الحاد فرو خواهد ریخت . سپس او را به کتاب های لنین ارجاع

دادم که چگونه لنین حتی بعد از اینکه نخست وزیر شوروی شده بود در موقعیت های مشکل به دعا

متوسل می شد! ما مسیحیان در کشورهای کمونیستی آرام هستیم و می توانیم در آرامش منتظر پیشامدها

بمانیم . اما کمونیستها آرامی ندارند و مرتباً به فعالیت های ضد مذهبی جدید دست می زنند. این مطلب

درستی سخن آگوستین را ثابت می کند که گفت : تا زمانیکه دل در تو آرامش نگرفته ، در نگرانی است .

حتی کمونیستها را می توان بسوی مسیح هدایت کرد

اگر کلیسای زیرزمینی از کمک شما مسیحیان دنیای آزاد برخوردار باشد ، آنگاه خواهد توانست که دل

کمونیستها را تسخیر و وضع دنیا را عوض کند . کمونیست بودن امری است غیرمنطقی . حتی سگ نیز

دوست دارد که خود را صاحب استخوانی بداند. در دل کمونیستها یک حالت سرکشی درباره نقشی که به عهده شان سپرده شده است وجود دارد و ایشان نمی توانند مزخرفات کمونیسم را باور کنند. کمونیستها اظهار می داشتند که همه چیز در دنیا فقط از ماده ساخته شده و ما انسان ها فقط از چند عنصر شیمیایی ساخته شده ایم و بعد از مرگ مجدداً به نمک و مواد معدنی تبدیل می شویم. از ایشان می پرسیدیم: پس چگونه کمونیستها در کشورهای بسیاری حاضرند که جانشان را به خاطر باورها و ایده آلهایشان بدهند؟ آیا چند ماده شیمیایی می تواند ایده آل هایی داشته باشد؟ آیا مواد معدنی می توانند خودشان را به خاطر مصالح دیگران قربانی کنند؟ کمونیستها برای این پرسش ها پاسخی نداشتند. و موضوع دیگر بی رحمی و خشونت کمونیسم است! انسان طوری آفریده شده که نمی تواند برای مدت زیادی مرتکب بی رحمی و جنایت گردد. مثلاً در میان رهبران نازی، بعضی از آنها خودکشی کردند و برخی دیگر به جنایتشان اعتراف و از آنها اظهار ندامت کردند. مصرف زیاد مشروبات الکلی در کشورهای کمونیستی بیانگر اشتیاق مردم به زندگی ای پرمعناتر می باشد. اینکه کمونیستها در حد افراط مست مواد الکلی هستند، نشان دهنده این است که کمونیسم نمی تواند به آرزوهای ایشان تحقق ببخشد. مثلاً روس ها به طور کلی افرادی سخاوتمند و با محبت هستند. در مقابل، کمونیسم چیزی سطحی و پوشالی است. به همین خاطر روس های کمونیست که با تو خالی بودن کمونیسم مواجه هستند، به ناچار به الکل پناه می برند. ایشان با مصرف زیاد الکل، زندگی وحشتناک و دروغینی را که کمونیسم دیکته می کند، اما حقیقت مسیح می تواند برای همیشه ایشان را آزاد کند. در دوران اشغال رومانی توسط قوای روسیه، احساس کردم که خدا مرا به یک دکان مشروب فروشی هدایت می کند. پس به اتفاق همسرم به آنجا رفتیم. در آنجا دیدیم که یک سروان روسی در حالی که ششلولی در دست داشت همه را تهدید می کرد و گیلای دیگر مشروب می خورد. او بسیار مست بود. مردم وحشت زده بودند. من پیش صاحب کافه که مرا می شناخت رفتم و به او اطمینان خاطر دادم که در کنار سروان بنشینم و او را ساکت نگه دارم. خواستم که

به او باز هم مشروب بدهد. پس بطریهای شراب را یکی پس از دیگری به سر میز ما آوردند. روی میز سه گilas خالی بود. سروان مؤدبانه هر سه گilas را پر می کرد و ظرف چند دقیقه هر سه گilas را خود می نوشید. من و همسرم چیزی ننوشیدیم. گرچه سروان خیلی مست بود، اما مغزش کار می کرد زیرا که به مصرف الکل عادت داشت. من با او راجع به مسیح صحبت کردم و او با توجهی غیر قابل انتظار به من گوش فرا داد. در پایان سروان گفت: اکنون که خود را به من معرفی کردید، بگذارید به شما بگویم که من که هستم. من یک کشیش ارتودوکس بودم که تحت جفای استالین ایمانم را انکار کردم. پس به دهکده های مختلف می رفتم و درباره عدم وجود خدا موعظه می کردم و می گفتم در گذشته به عنوان کشیش، شخص فریبکاری بیش نبوده ام. به مردم می گفتم: من یک فریبکارم و به همین گونه همه کشیش ها فریبکارند. خدمات من مورد توجه کمونیستها قرار گرفت و به مقام افسری در دستگاه پلیس مخفی رسیدم. مجازات من از سوی خدا این بود که با همین دست ها مسیحیان را شکنجه می کردم و سپس آنان را می کشتم. حالا خود را در الکل غرق می کنم که گذشته ام را فراموش کنم، اما فایده ای ندارد. کمونیستهای بسیاری خودکشی می کنند. بزرگترین شعرای کمونیست به نام های اسنن و مایاکو کسی خودکشی کردند. نویسنده شهر کمونیست به نام فادیف که تازه داستان سعادت را تمام کرده بود، در نوشته اش، سعادت را نتیجه خدمت بی وقفه به کمونیسم تعریف کرده بود. او آنقدر از خدمتش به کمونیسم شاد بود که پس از اتمام کتابش خود را به ضرب گلوله کشت! او دیگر نتوانسته بود دروغ بزرگ کمونیسم را تحمل کند. جوفه و تامکین که از رهبران بزرگ کمونیسم بودند و علیه رژیم تزاری جنگیده بودند، هنگامی که با حقیقت کمونیسم روبرو شدند، با خودکشی به زندگی خود پایان دادند. کمونیستها ناراضی هستند. حتی رهبران دیکتاتورشان نیز شاد نیستند. استالین تقریباً همه رفقای دیرین کمونیستش را کشته بود؛ او خود از اینکه کسی او را مسموم کند یا بکشد در ترس می زیست. او هشت اطاق خواب داشت که هر کدام قفلی رمزی همانند قفل گاو صندوق داشتند. قبل از اینکه لب به غذایی

بزند، آشپزش می بایست آن را در حضور استالین بچشد تا وی از سمی نبودن آن مطمئن گردد.

کمونیسم مایه شادی هیچ کس حتی رهبران دیکتاتورش هم نیست. همه آنان به مسیح نیاز دارند. با سرنگون کردن کمونیسم، نه تنها قربانیان این رژیم بلکه خود کمونیستها و گردانندگان نظام های کمونیستی را آزاد خواهیم کرد. کلیسای زیرزمینی سخنگوی عمیق ترین نیازهای این مردمان اسیر می- باشد. بیایید این کلیسا را کمک کنیم! ویژگی برجسته ی کلیسای زیرزمینی جدی بودنش در ایمان است

یک خادم کلیسای زیرزمینی با نام مستعار گئورگ در کتابش که راجع به کلیسای زیرزمینی می باشد این موضوع را شرح می دهد: "یک سروان ارتش روس به سراغ خادمی می رود تا با او در خلوت صحبت کند. وی بسیار جوان و گستاخ به نظر می رسد و وقتی که این دو در اطاق کنفرانس تنها بودند و در اطاق بسته بود، سروان جوان با سرش به صلیبی که بر دیوار بود اشاره کرد و گفت: می دانی که این دروغ است؟ صلیب فقط ابزاری برای فریب دادن دیگران می باشد. حال خودمانیم و تنها هستیم، پس می توانی به من بگویی که تو هرگز به عیسی مسیح به عنوان پسر خدا ایمان نداشته ای.

خادم لبخند زد و گفت: "جوان عزیز، البته که به او ایمان دارم، چون که این امر حقیقت دارد."

سروان فریاد زد: نمی گذارم به من کلک بزنی. این موضوع جدی است. به من نخند! سپس ششلولش را کشید و به طرف خادم گرفت و گفت: اگر به من اعتراف نکنی که این مطلب دروغ است، شلیک خواهم کرد! خادم گفت: "نمی توانم به دروغ چنین اعترافی بکنم. خداوند ما واقعاً و حقیقتاً پسر خدا است." در این هنگام سروان ششلولش را به زمین انداخت و خادم خدا را در آغوش گرفت و در حالی که چشمانش پر از اشک بود گفت: "حقیقت دارد! حقیقت دارد! من نیز آن را باور دارم! اما مطمئن نبودم که کسی حاضر باشد به خاطر آن جانش را بدهد و می بایست آن را خودم آزمایش می کردم. آه، واقعاً ممنونم! تو مایه تقویت ایمان من شدی. اکنون من نیز آماده ام که به خاطر مسیح بمیرم. تو راهش را به من نشان دادی."

من داستان های دیگری از وفاداری مسیحیان در سرزمین های کمونیست می دانم . هنگامی که روس ها کشور رومانی را اشغال کرده بودند دو سرباز مسلح روس در حالی که اسلحه هایشان را در دست داشتند وارد کلیسایی شدند . ایشان به حاضران در کلیسا گفتند: ما ایمان شما را باور نداریم . از میان شما ، کسانی که حاضر نیستند دست از مسیحیت بردارند هم اکنون به ضرب گلوله کشته خواهند شد ! حال آنانی که حاضرند دست از ایمانشان بکشند دست راست بایستند! عدهای به سمت راست رفتند . سربازان به ایشان دستور دادند که کلیسا را ترک کنند و به خانه شان بروند . ایشان به خاطر حفظ جانشان ، دوان دوان از کلیسا خارج و از آنجا دور شدند. اکنون که سربازان روس با بقیه تنها مانده بودند ، یکایک ایشان را در آغوش گرفتند و گفتند: ما نیز مسیحی هستیم ، اما می خواستیم فقط با آنانی که حاضرند به خاطر حقیقت جانشان را بدهند ، مشارکت داشته باشیم !

در کشورهای کمونیست این گونه افراد برای پخش مژده مسیح می جنگند. ایشان برای آزادی نیز مبارزه می کنند. بسیاری از مسیحیان دنیای غرب ساعت ها در خانه هایشان به موسیقی دنیوی گوش فرا می - دهند. از خانه ما که مسیحیان کشورهای کمونیستی هستیم ، نیز صدای بلند موسیقی شنیده می شود . اما این به منظور پوشانیدن صدای محبت مان درباره مژده مسیح و فعالیت های کلیسای زیرزمینی است که مبادا همسایه هایمان سخنانمان را بشنوند و مطلبی را به پلیس مخفی گزارش دهند.

مسیحیان کشورهای کمونیسم از فرصت های نادر که برای ملاقات با مسیحیان جدی دنیای غرب دست می دهد، بسیار شاد هستند. کسی که این سطور را می نویسد، فقط یک شخص حقیر از کلیسای زیرزمینی است. اما من صدای اعضای بی صدا این کلیسا هستم ، زیرا صدای ایشان را خاموش کرده اند و در دنیای آزاد نماینده و سخنگویی ندارند. از طرف این ایمانداران از شما جداً می خواهم که به حل مسائل مهمی که دنیای مسیحیت با آنها روبرو است پردازید. همچنین از طرف ایشان از شما درخواست دارم که برای کلیسای زیرزمینی در کشورهای کمونیستی دعا کنید و برای آنها کمکهای عملی

ارسال کنید. ما خواهیم توانست کمونیستها را به سوی مسیح هدایت کنیم.

اولاً به این علت که خدا با ماست. ثانیاً به این علت که مژده مسیح نیازهای عمیق انسان را برطرف می‌سازد. کمونیستهایی که در زندان نازی‌ها بسر برده بودند پیش‌تر من اعتراف کردند که در مواقع بحرانی دعا می‌کردند. من به چشم خود افسران کمونیست را در لحظات مرگ دیده‌ام که نام عیسی مسیح بر لبشان بود. میراث فرهنگی مردمان این سرزمین‌ها از نفوذ مسیحیت غنی است.

کمونیستهای روسیه انتشار نوشته‌های مسیحیان معاصر را قدغن کرده‌اند.

اما کتاب‌های تولستوی و داستایوفسکی هنوز در دسترس مردم هستند و در این کتاب‌ها نور مسیح مشهود است. به همین گونه نوشته‌های گوته در آلمان شرقی و سینکیویچ در لهستان نمونه‌هایی از نفوذ مثبت مسیحیت در فرهنگ سرزمین‌های کمونیست می‌باشد. سادووینو بزرگترین نویسنده رومانی است و کتابی نوشت با عنوان زندگی مقدسین و کمونیستها. این کتاب را تحت عنوان افسانه مقدسین منبعی الهام بخش برای مردم رومانی می‌باشد. به همین ترتیب کتاب‌هایی که درباره تاریخ هنر هستند ناچاراً نقاشی‌های رافائل، میکل آنژ و لئوناردو داوینچی را چاپ می‌کنند و بسیاری از این آثار درباره زندگی و تعلیمات مسیح می‌باشند. هنگامی که من درباره مسیح با یک کمونیست صحبت می‌کنم بزرگترین کمک من همان نیاز عمیق قلبی وی است. وی درباره پاسخ به پرسش‌های من با مشکل مواجه می‌شود. مسئله بزرگ دیگری که دارد این است که وجدانش خاموش نمی‌شود. من حتی استادان فلسفه ماکسیسم را می‌شناسم که قبل از ایراد نطقشان درباره الحاد برای سخنرانی‌شان از خدا در دعا کمک خواسته‌اند! من کمونیستهایی را می‌شناسم که به جلسات مخفی ایمانداران می‌رفتند و موقعی که این موضوع کشف می‌شد آن را انکار می‌کردند. ایشان سپس از شدت پشیمانی می‌گریستند زیرا به علت عدم شهادت، ایمانشان را انکار کرده بودند. ایشان نیز انسان هستند.

موقعی که یک کمونیست مسیحی می‌شود و نوایمان است، مشاهده می‌کنیم که چگونه ایمانش رشد می‌

کند. ما اعضای کلیسای زیرزمینی اطمینان داریم که چنین ایمانی همیشه به ثمر می رسد . مسیح
کمونیتها را دوست دارد. کمونیتها را می توان به ملکوت خدا هدایت کرد. اما تنها راه رسیدن به آنها ،
کلیسای زیرزمینی در پشت پرده آهنین است . هر کس که به نجات کمونیتها علاقمند است ، باید
کلیسای زیرزمینی را در خدمتش کمک کند. عیسی گفت که باید همه ملت ها را تعلیم داد. او نگفت که
پشت پرده آهنین متوقف شویم. تعهد ما به خدا و به فرمان بشارت به تمام ملت ها ، ما را و می دارد که
به ماورای پرده آهنین و یک میلیاردی که در آنجا در اسارت کمونیسیم زیست می کنند جهش کنیم.
ما می توانیم با همکاری با کلیسای زیرزمینی در آن سرزمین ها ، این روح را نجات دهیم .

عناصر تشکیل دهنده کلیسای زیرزمینی

اول شبانان و خادمین مورد غضب رژیم کمونیستی

اولین گروهی که کلیسای زیرزمینی را تشکیل می دهد ، هزاران نفر شبانان و خادمین سابق کلیساها
هستند که به خاطر عدم سازش در مورد پیام انجیل ، توسط رژیم کمونیستی از کلیساهایشان کنار گذاشته
شده اند. بسیاری از این شبانان سال ها به خاطر ایمانشان در شکنجه و زندان بسر برده اند. اما همین که
از زندان آزاد شده اند مجدداً اما به طور مخفی و مؤثر به خدمت خداوند در کلیسای زیرزمینی پرداخته -
اند . گر چه کمونیتها کلیساهای ایشان را بستند و یا بجای ایشان خادمین مورد اعتماد خویش را گماردند
این شبانان و خادمین در خفا با برگزاری جلسات در اصطبل ها ، اتاق های زیر بام ، و زیرزمین ها و
در مزارع ینجه در شب ، یا در هر مکان دیگری که ایمانداران جمع می شوند ، به خدمت مؤثر خود
ادامه می دهند. این خادمین " شهدای زنده " هستند که با قبول مخاطره شکنجه یا دستگیری مجدد خویش
به خدمت خود ادامه می دهند.

دوم ، اعضای عادی کلیسا

گروه دوم کلیسای زیرزمینی گروه عظیم اعضای متعهد آن هستند. باید درک کنیم که در روسیه و چین مسیحیان ولرم وجود ندارند. در این کشورها مسیحیان بهای گزافی برای ایمانشان می پردازند. باید به خاطر داشت که جفا همیشه مسیحیان بهتری به بار آورده است که درباره ایمانشان همیشه شهادت می دهند. بنابراین جفا از سوی کمونیستها نتیجه معکوس داشته و میوه اش مسیحیان جدی و متعهدی بوده است که نظیرشان در کشورهای آزاد به ندرت دیده می شود. برای ایشان درک این موضوع مشکل است که چگونه ممکن است یک مسیحی واقعی مایل نباشد در نجات دیگران سهیم باشد.

ستاره سرخ (روزنامه ارتش روسیه) به مسیحیان بشارتی این گونه حمله کرد: " این پرستندگان مسیح دوست دارند که همه را در چنگال پر طمعشان بگیرند. " اما در حقیقت روش زندگی درخشان و مسیحی ایشان ، یاعث می شود که دیگر ساکنان دهکده و شهرشان ایشان را دوست بدارند و به آنها احترام بگذارند. اگر مادری مریض باشد و نتواند به فرزندش رسیدگی کند ، آنگاه یک مادر مسیحی به کمکش می آید و از فرزندانش مراقبت می کند. اگر مردی مجروح باشد و نتواند هیزم بشکند ، یک مرد مسیحی به کمکش می شتابد و هیزمش را برایش می شکند. این مسیحیان مطابق ایمانشان زندگی می کنند.

بنابراین موقعی که برای مسیح شهادت می دهند ، مردم به ایشان گوش می کنند و گفته هایشان را باور دارند، چونکه مسیح را در زندگی ایشان مشاهده می کنند. به علت اینکه در کشورهای کمونیستی تنها خادمینی می توانند از منابر کلیسا سخنرانی کنند که جواز دولتی دارند. پس این مسیحیان پر حرارت و متعهد در همه نقاط دنیای کمونیست ، در بازارها و در همه نقاط تجمع مردم به بشارت می پردازند.

روزنامه های کمونیستی گزارش می دهند که قصاب های مسیحی گوشت را در صفحات انجیل پیچیده به مشتریانشان می فروشند. مطبوعات کمونیستی گزارش می دهند که مسیحیانی که در چاپخانه های کمونیستی کار می کنند ، شب هنگام مخفیانه به چاپخانه برگشته ، چند هزار نسخه جزوه مسیحی چاپ

می کنند و قبل از طلوع آفتاب آنجا را ترک می کنند. همین طور مطبوعات داده اند که کودکان مسیحی در مسکواز جایی انجیل هایی را دریافت و قسمت هایی از آنها را با دست کپی می کنند. پس از آن این کودکان مطالب کپی شده را در جیب پالتوهای آموزگاران شان که در گنجینه مدرسه آویزان است می گذارند. این جمعیت عظیم ایمانداران در نجات جان ها در کشورهای کمونیست بسیار توانا و مؤثر هستند. از کشور کمونیست کوبا گزارش می رسد که از زمان دستگیری و جفای خادمین حقیقی کلیسا، یک کلیسای زیرزمینی در آنجا شروع شده است. همانند دیگر کشورهای کمونیسم دولت کوبا " خادمین " دست نشانده خود را به رهبری کلیساها گمارده است. گر چه کمونیستها خواستند با جفا کلیسا را از بین ببرند، اما در حقیقت آتش جفا مایه پاک شدن اعضای عادی کلیساها شده است و آنان را به ایماندارانی متعهد و پر حرارت مبدل کرده است.

سوم، شبانان و خادمین کلیساهای رسمی ساکت نمی مانند

گروه حیاتی سوم در کلیسای زیرزمینی تعداد قابل ملاحظه ای شبان وفادار در کلیساهای رسمی می باشد که رژیم کمونیستی نتوانسته آنان را ساکت نگه دارد. البته کلیسای زیرزمینی کاملاً از کلیسای رسمی جدا نمی باشد. در بسیاری از سرزمین های کمونیستی یوگوسلاوی، لهستان و مجارستان، عده زیادی از شبانان کلیساهای رسمی به عنوان سرایدار کلیسای زیرزمینی کار می کنند. در بعضی از کشورها، این دو کلیسا مقداری در هم آمیخته هستند. شبانان کلیسای رسمی باید مطابق مقررات دولتی کار کنند. ایشان حق ندارند که خارج از کلیسای کوچک و یک اتاقه خود درباره مسیح سخنی بگویند و حق ندارند که جلسات مخصوص کودکان یا جوانان برگزار کنند. این شبانان از هر سو تحت فشار مقررات شدید رژیم کمونیستی که هدفش بی معنا ساختن کلیسا است قرار دارند. غیر مسیحیان می ترسند به کلیسا بیایند و با وجود این مقررات که موضوع " آزادی مذهب " را به مسخره می گیرد، بسیاری از این شبانان با

برقرار کردن خدمتی سری به موازات خدمت رسمی شان ، خود را به مخاطره می اندازند. این شبانان با شهادت در میان جوانان و کودکان فعالیت می کنند . ایشان در خانه ها و زیرزمین های مسیحیان جلسات بشارتی برگزار می کنند و به طور سری نشریات مسیحی دریافت کرده در میان آنانی که تشنه آب حیات هستند توزیع می کنند. با بی اعتنایی به مقررات دولتی ، ایشان آزادی خود را به مخاطره می اندازند.

گرچه ظاهراً مطیع و آرام هستند اما در خفا برای انتشار کلام خدا فعالیت می کنند و جانشان را به خطر می اندازند . اخیراً تعداد زیادی از این گونه شبانان در روسیه رازشان برملا گردید و دستگیر شدند. هر یک از ایشان به چندین سال زندان محکوم شدند . این خادمین اعضای مهمی از کلیسای زیرزمینی می - باشند. ایشان همراه با اعضا و خادمین کلیسای زیرزمینی خدمت مهمی انجام می دهند . در بعضی از کشورها ، این اعضا از سایر اعضای کلیسای زیرزمینی فعال تر هستند ، اما با یکدیگر کار مسیح را به بهای جانشان پیش می برند . مسلماً کلیسای زیرزمینی تا شکست کمونیسم دوام خواهد آورد.

شخصی که به کشورهای کمونیستی زیاد مسافرت می کند و به موضوعات دینی بسیار علاقمند است بعد از یکی از سفرها اظهار داشت که هرگز اعضای کلیسای زیرزمینی را ملاقات نکرد. این همانند کسی است که به آفریقای مرکزی مسافرت کند و از قبایل بی سواد آنجا بپرسد: آیا شما به نثر صحبت می کنید ؟ و بعد گزارش دهد که این قبایل به نثر سخن نمی گویند. حقیقت این است که همه ایشان نثر صحبت می - کنند ، اما نمی دانند که سخنشان نثر است .

در اواسط قرن اول میلادی مسیحیان نمی دانستند که مسیحی هستند. اگر کسی ، از ایشان در مورد دینشان می پرسید احتمالاً می گفتند که یهودی اسرائیلی ، پیروان عیسی مسیح ، برادران مقدسین یا فرزندان خدا هستند. عنوان " مسیحی " بعد از مدتی و برای اولین بار در انطاکیه به این ایمانداران اطلاق شد. هیچ یک از پیروان لوتر نمی دانستند که لوتری هستند. او قویاً به استفاده از این عنوان اعتراض کرد. " کلیسای زیرزمینی " هم عنوانی است که فقط کمونیستها و محققین امور دینی مغرب

زمین برای ایمانداران سرزمین های کمونیست بکار می برند. اعضای کلیسای زیرزمینی، کلیسایشان را زیرزمینی نمی خوانند بلکه خود را مسیحی ، ایماندار یا فرزند خدا می خوانند . اما خدمت ایشان از طریق یک شبکه زیرزمینی انجام می پذیرد . یعنی به طور پنهانی با هم جمع می شوند و به طور مخفی بشارت می دهند. حتی گاهی مواقع که خارجیان در این جلسات شرکت می کنند ، اظهار می دارند که کلیسای زیرزمینی را ندیده اند. کلیسای زیرزمینی نامی است که دشمنان کلیسا و همین طور مسیحیان دنیای آزاد از روی محبت به این اجتماع ایمانداران در کشورهای کمونیست داده اند.

شما می توانید سال ها در کشورهای غربی مسافرت کنید و هیچگاه با اعضای شبکه جاسوسی بین المللی مواجه نشوید. اما این به آن معنی نیست که این دستگاه در غرب فعالیت نمی کنند. واضح است که این دست از مأموران ، هویت خود را به مسافران کنجکاو آشکار نمی کنند .

در فصل بعدی ، گزارش هایی از مطبوعات شوروی ارائه خواهم داد که ثابت می کنند کلیسای غیور زیرزمینی وجود دارد و اهمیتش رو به ازدیاد است .

چگونه مسیحیت بر کمونیسم پیروز خواهد شد

از تجربه خودمان در انتشار مخفیانه پیام مسیح در میان قوای نظامی شوروی و در کشور رومانی قبلاً سخن گفته ام. از شما درخواست کرده ام که به وعظ پیام مسیح در میان کمونیستها و مردمانی که مورد ستم ایشان هستند کمک کنید. آیا این کار چیزی خیالی و نشدنی است؟ آیا انجامش واقع بینانه است؟ آیا کلیسای زیرزمینی هم اکنون در روسیه و سرزمین های دیگر وجود دارد؟ پاسخ به این سؤالات مثبت و مایه دلگرمی است. کمونیستها این روزها پنجاهمین سال روی کار آمدن حکومت کمونیستی را جشن می گیرند. اما این پیروزی تو خالی است و شکستی بیش نیست. مسیحیت پیروز شده است و نه کمونیسم. مطبوعات روسی که توسط محققین ما دقیقاً مورد بررسی قرار می گیرند، حاوی اطلاعات بسیار زیادی در مورد کلیسای زیرزمینی هستند. برای اولین بار کلیسای زیرزمینی آنقدر نیرومند شده است که حتی به طور نیمه مخفی هم فعالیت می کند، چیزی که موجب هراس کمونیستها است. اطلاعاتی که از منابع دیگر دریافت می کنیم، گزارش های مطبوعات کمونیستی را تأیید می کنند. به خاطر داشته باشید که کلیسای زیرزمینی همانند یک کوه یخ است! قسمت بزرگ آن دیده نمی شود و فقط کمی از آن قابل رؤیت است.

نوک کوه یخ

در ۷ نوامبر ۱۹۶۶ کلیسای زیرزمینی سوهومی (در قفقاز) یک گردهمایی بزرگ در فضای باز برگزار کرد. مسیحیان بسیاری از شهرهای دیگر به این گردهمایی آمدند. بعد از دعوت از منبر، چهل و هفت نفر جوان، مسیح را به زندگی خود پذیرفتند و همانند کلیسای قرن اول، در همانجا در دریای سیاه غسل تعمید گرفتند. بعد از پنجاه سال دیکتاتوری نظام کمونیستی به علت عدم دسترسی به کتاب مقدس و

کتاب مسیحی ، نداشتن دانشکده های الهیات ، خادمین کلیسای زیرزمینی در رشته الهیات آموزش رسمی ندیده اند. اما در کلیسای عهد جدید نیز فیلیپس که شماس کلیسا بود ، همین وضع را داشت . خواجه سرایی که با فیلیپس فقط یک ساعت بیشتر صحبت نکرده بود ، از او خواست که وی را در همان جا غسل تعمید دهد. اعمال ۸: ۳۶ - ۳۸ در این مورد می فرماید : " و چون در عرض راه به آبی رسیدند خواجه سرا گفت : اینک آب است . از تعمید یافتنم چه چیز مانع می باشد ؟ فیلیپس گفت : هر گاه به تمام دل ایمان آوردی جایز است . "

در دریای سیاه آب فراوان است . پس کلیسای زیرزمینی آنچه را که کتاب مقدس مرسوم کرد در آبهای دریای سیاه به اجرا گذارد. امروزه ، گر چه حزب کمونیست دیگر در روسیه حکومت نمی کند ، مسیحیان در چندین جمهوری سابق شوروی با آزار مواجه هستند. مجله یوچیتسکایا گازتا که مخصوص آموزگاران است ، در شماره ۲۳ آگوست ۱۹۶۶ خود گزارش می دهد که مسیحیان بابتیست ساکن شهر رُستف (در کنار رود دن) که از ثبت کلیسایشان و پیروی از رهبران منصوب توسط کمونیستها خودداری می کنند ، در خیابان ها به تظاهرات پرداختند. به خاطر مبارزه با مقررات رژیم کمونیستی ، این تظاهرات در تاریخ اول ماه می که جشن کمونیستها است انجام گرفت . این همانند رفتار عیسی است که برای ایستادگی در برابر دشمنان فریسی اش در روز سبت (یعنی روز استراحت هفتگی) معجزه اش را انجام می داد. اول ماه می روزی است که کمونیستها جشن می گیرند و تظاهرات بزرگی برپا می - کنند و همه مردم مکلفند که در آن شرکت کنند. اما در روز اول ماه می ۱۹۶۶ نه تنها کمونیستها تظاهرات کردند بلکه کلیسای زیرزمینی که دومین قدرت در روسیه است تظاهرات خود را در خیابان ها بر پا نمود. هزارو پانصد مسیحی در این تظاهرات شرکت داشتند. ایشان این کار را به خاطر محبت مسیح انجام دادند. البته می دانستند که مبادرت به این کار آزادی شان را به خطر می اندازد. ایشان اطلاع داشتند که به خاطر اقدامشان گرسنگی و شکنجه در زندان در انتظارشان خواهد بود. همه مسیحیان روس

با اعلامیه سری که از سوی مسیحیان بشارتی شهر بارتال انتشار یافت آشنا هستند. در این اعلامیه شرح داده شده که چگونه خواهر همارا از دهکده ی کولوندا از مرگ شوهرش در زندان آگاهی یافت. بدین ترتیب وی اکنون زنی بیوه بود که مسئولیت چهار کودک را به تنهایی به عهده داشت. موقعی که جنازه شوهرش را تحویل گرفت، آثار دستبند را بر مچ او مشاهده کرد. دست ها، انگشتان و کف پایش به طور وحشتناکی سوخته بودند. در قسمت پایین شکمش آثار ضربات چاقو دیده می شد. پای راستش متورم بود. بر پاهایش آثار ضرب و شتم آشکار بود. تمام پیکرش از زخم هایی که نتیجه ضرب و شتم های وحشیانه بود، پوشیده بود. ایماندارانی که در تظاهرات خیابان های رستف شرکت کردند می دانستند که همین بلا ممکن است بر سر خودشان بیاید. با وجود این، در تظاهرات شرکت کردند. این ایمانداران نیز آگاه بودند که این شهید فقط سه ماه پس از مسیحی شدنش جانش را به خاطر مسیح داده بود. او در حضور جمعیت کثیری از ایمانداران به خاک سپرده شد. ایشان اعلامیه هایی به گورستان آورده بودند با مضمون های: " زیرا که مرا زیستن، مسیح است و مردن نفع" (فیلیپیان ۱: ۲۱).

" از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی اند بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم!" (متی ۱: ۲۸)

" زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند، کشته شده بودند" مکاشفه ۶: ۹
بنابر این الگوی این شهید برای مردم رستف روح بخش بود. جمعیتی در اطراف منزلی کوچک جمع شده بودند. افراد بر بالای بام ها و درختان در این گردهمایی شرکت کردند. در آن روز هشتاد نفر که

بیشترشان جوان بودند به مسیح ایمان آوردند. از این تعداد، بیست و سه نفرشان اعضای سابق

"کومسومول" (سازمان جوانان کمونیست) بودند! در جریان تظاهرات اول ماه می، ایمانداران خیابان

های شهر را زیر پا گذاشتند و نوایمانان را در رود دن غسل تعمید دادند. در حین انجام مراسم غسل

تعمید، پلیس رژیم کمونیستی در اتومبیل هایشان به کنار رودخانه آمدند و ایمانداران را محاصره کردند.

پلیس می خواست رهبران گروه را دستگیر کند ، زیرا که دستگیری هزار و پانصد نفر برایشان ممکن نبود ! ایمانداران بلافاصله زانو زدند و از خدا خواستند که از قومش دفاع کرده ، به ایشان کمک کند تا بتوانند به برنامه آن روزشان ادامه دهند. سپس همه ایمانداران به دور رهبرانشان ایستادند و حلقه ای ایجاد کردند تا از دستگیری ایشان جلوگیری کنند . پس وضعیت حالت بحرانی پیدا کرد. مجله کمونیستی مقاله اش را با یک سؤال پایان می بخشد : چرا آموزگاران آنقدر ترسو هستند که به این خانواده ها که کودکانشان (بوسیله دین) احمق شده اند ، می پیوندند؟

این مجله مخصوص آموزگاران ، درباره محاکمه خادمین کلیسای زیرزمینی که به غسل تعمید افراد مبادرت ورزیده بودند ، چنین گزارش می دهد :

ایمانداران جوان که به عنوان شاهد به دادگاه آمده بودند در برابر دادگاه کمونیسم حالت مقاومت و بی - احترامی داشتند. رفتارشان خشمگینانه و متعصبانه بود. تماشاچیان زن جوان با تحسین به مدافعین و با حالت عدم تأیید به ملحدین می نگریستند. اعضای کلیسای زیرزمینی با حضور در مقابل اداره مرکزی حزب کمونیست و درخواست آزادیهای بیشتر ، به استقبال خطر ضرب و شتم و زندانی شدن شتافتند. ما یک اعلامیه سری از کمیته " غیر قانونی " کلیساهای باپتیست انجیلی اتحاد جماهیر شوروی در اختیار داریم . این کمیته در مخالفت با " اتحادیه باپتیست " که تحت رهبری خائنی به نام کارف می باشد فعالیت دارد. کارف همیشه از انسانیت کمونیستهایی که مسیحیان را قتل عام می کنند ستایش می کند و در نشریه " زندگی کارگری امروز " (شماره ۶ سال ۱۹۶۳) از آزادی مسیحیان سخن می گوید . اعلامیه سری زیر از طریق کانالهای مخفی به غرب آورده شده است . ترجمه آن از این قرار است :

اعلامیه اضطراری

برادران و خواهران عزیز ، برکت خدای پدر و خداوند عیسی مسیح بر شما باد. بدین وسیله اطلاع می دهیم که پانصد نماینده باپتیست انجیلی در تاریخ ۱۶ می ۱۹۶۶ ، به مسکو مسافرت کردند. ایشان به ساختمان کمیته مرکزی حزب

کمونیست اتحاد جماهیر شوروی رفتند و خواستار ملاقات با مقامات شدند تا درخواست های خود را به استماع برسانند. در خواست ما خطاب به برژنف ، دبیر کل (حزب جماهیر شوروی) نوشته شده بود .

اعلامیه می افزاید که این پانصد نفر تمام روز را در برابر این ساختمان سپری کردند. این اولین

تظاهرات عمومی علیه کمونیسم در شهر مسکو بود و توسط نمایندگان کلیسای زیرزمینی به انجام رسید.

در پایان روز ، درخواست دومی به برژنف داده شد . در آن شکایت شده بود که " رفیق " استروگانف

درخواست اولی ایشان را به برژنف نداده و ایشان را مورد تهدید قرار داده است. این پانصد نماینده تمام

شب را در خیابانها باقی ماندند. مردم از اتومبیل هایی که از نزدیک ایشان رد می شدند کثافت و گل به

طرف ایشان پرتاب می کردند و به آنها فحش و ناسزا می گفتند. با وجود این رفتارها و ریزش باران ،

ایشان تا صبح در جلو ساختمان حزب کمونیست باقی ماندند !

روز بعد ، مقامات پیشنهاد کردند که این پانصد نفر در ساختمانی با مقامات رده پایین حزب کمونیست

ملاقات و گفت و گو کنند . اما این مسیحیان که با سوابق اینگونه ملاقات ها آشنایی داشتند می دانستند که

همین که داخل ساختمان گردند و شاهدی در اطراف نباشد ، مورد ضرب و شتم قرار خواهند گرفت .

پس این پیشنهاد را رد نموده ، اصرار کردند که با برژنف ملاقات کنند. سپس جریانی که اجتناب ناپذیر

بود اتفاق افتاد . در ساعت ۱:۴۵ بعد از ظهر ، بیست و هشت اتوبوس از راه رسید تا ایشان را با

خشونت از آن محل ببرند. ما ایمانداران دست یکدیگر را گرفتیم و حلقه ای تشکیل دادیم و شروع کردیم

به خواندن سرودی که محتوایش این بود : بهترین روزهای زندگی مان آنهایی هستند که صلیمان را به

دوش داریم . در این هنگام ، افراد پلیس مخفی شروع کردن به زدن ما ، بدون توجه به اینکه جوان یا پیر

بودیم . تا می توانستند به سر و صورت ما زدند. بعضی از افراد را که سعی می کردند از محل دور

شوند تا حد بیهوشی زدند. بعد از این ضرب و شتم ، همه مسیحیان را سوار اتوبوس ها کردند و به مکانی نامعلوم بردند. در اتوبوس ، برادران و خواهران ایمانی به خواندن سرودهای روحانی ادامه دادند و مردم زیادی شاهد این جریان بودند. پس از دستگیری و شکنجه این پانصد نفر ، جریان زیبای دیگری پیش آمد. دو شبان واقعی به نام های وینس و هورف با شهادت به همان ساختمان کمیته مرکزی حزب کمونیست رفتند و درباره محل نگهداری پانصد مسیحی دستگیر شده سؤال کردند و سپس آزادی ایشان را مطالبه نمودند . این ما را به یاد قتل یحیی تعمید دهنده می اندازد که بلافاصله پس از آن ، عیسی خدمت خود را با همان عبارات یحیی شروع کرد: توبه کنید ، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است (متی ۴: ۱۷)

این دو برادر در این موقع ناپدید شدند و بعد خبر رسید که در زندان لفتو روسکایا زندانی هستند.

آیا از این داستان هیچ ترسی در مسیحیان کلیسای زیرزمینی مشاهده می شود ؟ جواب قطعاً منفی است !

مسیحیان دیگری نیز بلافاصله جانشان را به خطر انداختند و اعلامیه ای را که ترجمه قسمتی از آن را در اینجا خواندیم منتشر کردند که همانند نامه به کلیسای فیلیپی است ، زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او ، بلکه زحمت کشیدن هم برای او (فیلیپیان ۱: ۲۹) . ایشان به رساله اول تسالونیکیان اشاره کرده ، برادران ایمانی را تشویق کردند . این قسمت می فرماید : تا هیچ کس از این مصائب متزلزل نشود ، زیرا خود می دانید که برای همین مقرر شده ایم . (اول تسالونیکیان ۳:۳)

سپس با نقل قول از عبرانیان ایمانداران را تشویق کردند که می فرماید : بسوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی بنگریم که به جهت آن خوشی که پیش موضوع بود ، بی حرمتی را ناچیز شمرده ،

متحمل صلیب گردید . (عبرانیان ۱۲: ۲)

کلیسای زیرزمینی به طور آشکار با مسموم کردن جوانان با تعلیمات الحادی در رستف و مسکو و همه نقاط روسیه مخالفت کرده اند. ایشان بر ضد زهر کمونیسم و علیه رهبران خیانتکار کلیسای رسمی مبارزه می کنند . در یکی از اعلامیه های سرّی شان می نویسند: " در عصر ما ، شیطان فرمان می دهد

و " کلیسا " همه تصمیماتی را که مخالف فرمان های خدا هستند می پذیرد. " (این اعلامیه در روزنامه

پراودا اوکرائینی شماره ی ۴ اکتبر ۱۹۶۶ نقل شده است).

روزنامه پراودا وستکا جریان محاکمه سه مسیحی به نام های الکسی نوروو ، بوریس گرماشوف و

اکسن زوبوف را که گروه هایی را برای گوش کردن به برنامه های رادیویی مسیحی از آمریکا گردهم

آورده بودند منتشر کرد . این سه شخص پیام های رادیویی را روی نوار ضبط و سپس در میان

ایمانداران توزیع می کردند. این اشخاص نیز به برگزاری جلسات سرّی بشارتی تحت عناوین گروه های

تفریحی و دوائر هنری متهم شده بودند . بنابراین کلیسای زیرزمینی عیناً همانند کلیسای دوران آغاز

مسیحیت که در دخمه های شهر روم جمع می شدند ؛ عمل می نماید. شماره ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۶ روزنامه

سُویتسکایا مولداویا نیز از ماشین چاپ کلیسای زیرزمینی شکایت می کند که در خدمت چاپ کتابچه های

مسیحی بکار برده می شود. مسیحیان در اماکن عمومی جمع می شوند ، گرچه این خلاف قانون است و

از خانه به خانه می روند و درباره مسیح بشارت می دهند.

این روزنامه اضافه می کند که در قطار شهر رنی به چیسینا ، سه پسر جوان و چهار دختر سرودهای

مسیحی درباره تقدیم جوانانمان به مسیح خواندند. گزارشگر از اینکه مسیحیان " در خیابان ها ، ایستگاهها

قطارها ، اتوبوس ها و حتی ادارات دولتی " موعظه می کنند ابزار تفریح می کند. باز این نیز کار

کلیسای زیرزمینی در روسیه در دوران کمونیسم است. موقعی که در دادگاه ، این مسیحیان به جرم

خواندن سرودهای مسیحی در اماکن عمومی محکوم شدند ، زانو زدند و گفتند : ما خود را به خدا تسلیم

می کنیم . . خداوندا ، تو را شکر می کنیم که اجازه دادی تا به خاطر ایمانمان رنج ببریم .

سپس تماشاچیان به رهبری " تعصب آمیز " یکی از رهبران محکوم شده سرودی را که به خاطر

خواندنش به زندان محکوم شده بود در دادگاه خواند. در روز اول ماه می ، مسیحیان دهکده های

کوپسیاک و زاهاروکا که ساختمان کلیسا ندارند ، در جنگل جلسه کلیسایی برگزار کردند! مسیحیان حتی

به بهانه جشن تولد ، جلسات روحانی بر پا می کنند. خانواده های مسیحی چهار یا پنج نفری بعضی

مواقع " روز تولدهایشان " را بیش از سی بار جشن می گیرند.

زندان و شکنجه نمی تواند مسیحیان کلیسای زیرزمینی را بترساند. همانند کلیسای قرون ابتدای مسیحیت

جفا فقط سبب تقویت وفاداری ایمانداران به مسیح می گردد. شماره ی ۱۴ اکتبر ۱۹۶۶ روزنامه پراودا

اوکراینی درباره برادر پروکوفیف ، یکی از رهبران کلیسای زیرزمینی روسیه که تا کنون سه بار در

زندان بوده است نوشت که وی همین که از زندان آزاد شد ، مجدداً به سازماندهی کلاس های تعلیم کتاب

مقدس پرداخت و بار دیگر دستگیر شد. وی یک بیانیه سرّی بدین مضمون نوشت : " با اطاعت از

مقررات انسانی (یعنی قوانین کمونیستی) کلیسای رسمی ، خود را از برکت خدا محروم کرده است. "

به علاوه نباید زندان های کمونیستی را با زندان های غرب مقایسه کرد. هنگامی که برادری مسیحی به

زندان کمونیستها می رود ، در آنجا از گرسنگی ، شکنجه و شستشوی مغزی رنج می برد. شماره ی ۹

سال ۱۹۶۶ مجله علم و دین گزارش داد که مسیحیان نشریات بشارتی خود را داخل جلد مجله اوگونووک

مجله ای شبیه تایمز پنهان می کنند. ایشان قسمتی از کتاب مقدس را در داخل جلد کتاب آنا کارنینا ،

داستان معروف اثر لئو تولستوی گذاشته ، به دیگران می دهند ! بنا به گزارش روزنامه کازاکستانسکایا

پراودا شماره ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ ، مسیحیان سرود جالبی می خوانند ، به این قرار که آهنگش از سرود "

کمونیسم بین الملل " ولی اشعارش ستایش مسیح می باشد !

در یک نامه سرّی که در روزنامه کولوندا در سبیری منتشر می شود ، مسیحیان اظهار می دارند که

رهبری رسمی باپتیست ها ، کلیسا و خادمین واقعی آن را در همه جا نابود کرده است و این همانند

خیانت کاهنان ، کاتبان و فریسیان است که عیسی مسیح را به پیلاطس تسلیم نمودند. اما کلیسای

زیرزمینی وفادارانه به خدمتش ادامه می دهد!

عروس مسیح (یعنی کلیسا) به خدمت به او ادامه می دهد! کمونیستها خودشان حرف مرا که کلیسای

زیرزمینی آنان را به پیروان مسیح تبدیل می کند تأیید می کنند. بنابراین کمونیستها را می توان عوض کرد! شماره ی ۲۷ آوریل ۱۹۶۶ روزنامه کارگر باکو (باکینسکی رابوچی) نامه تانیا سیوگونوا، عضو سازمان جوانان کمونیست را چاپ کرد. وی اکنون پیرو مسیح است. متن نامه تانیا که توسط مقامات کمونیستی توقیف شده بود چنین است:

"خاله نادایای عزیزم، برکات خداوند عزیزمان را برایت می طلبم. خداوند مرا بسیار دوست دارد! ما در مقایسه با او هیچ هستیم. خاله نادیا، من فکر می کنم که معنای این فرمان مسیح را می دانی: دشمنانتان را محبت کنید و برای آنان که شما را نفرین می کنند برکت بخواهید. به آنان که از شما متنفرند نیکی کنید و برای آنان که با شما بدرفتاری می کنند دعا کنید."

همین که این نامه به دست مقامات دولتی رسید، پیتر سربرنیکوف که تانیا و تعداد زیادی کمونیستهای جوان را به مسیح هدایت کرده بود به زندان رفت. یک روزنامه کمونیست از یکی از موعظه های پیتر این گونه نقل قول می کند: ما باید همانند مسیحیان قرن اول به نجات دهنده مان اعتقاد داشته باشیم. برای ما قانون اصلی کتاب مقدس است.

هیچ قانون دیگری را به رسمیت نمی شناسیم. باید در نجات اشخاص به خصوص جوانان از گناه شتاب کنیم.

موقعی که به پیتر گفتند که قانون شوروی بشارت به جوانان را ممنوع کرده است، جواب داد: "برای ما یگانه قانون، کتاب مقدس است." در سرزمینی که دیکتاتوری الحادی و ظالم حکمفرما است، این جوابی بسیار عادی است. همین روزنامه، سپس منظره ای را تشریح می کند که آن را "وحشیانه" می خواند: پسران و دختران جوان سرودهای روحانی می خوانند. آنان غسل تعمید گرفته و درباره محبت به دشمنان آموزش های خیانتکارانه دریافت می کنند. روزنامه باکینسکی رابوچی اظهار می دارد که بسیاری از جوانان پسر و دختر که در سازمان جوانان کمونیست عضویت دارند، در واقع مسیحی

هستند! این روزنامه در پایان نتیجه گیری می کند که : مدارس کمونیستی باید چقدر ناتوان، کسل کننده و از روشنفکری فاصله داشته باشند که کشیشان بتوانند به این سادگی این جوانان را از چنگال آموزشگران کمونیسم در آورند. روزنامه کازاکستانسکایا پراودا در شماره ی ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ اظهار وحشت می کند که معلوم شده بهترین دانش آموز با عالی ترین نمرات ، یک پسر مسیحی است ! شماره ۱۷ ژانویه ۱۹۶۶ روزنامه کرگیزسکایا پراودا از یک اعلامیه سری مسیحی برای مادران نقل قول می کند : بیاید کوشش و دعا کنیم که زندگی کودکانمان را از نفوذهای دنیوی حفظ کنیم .

همانطور که از این نوشته های روزنامه های کمونیستی مشاهده می کنیم ، مسیحیان در فعالیت هایشان موفق بوده اند و مسیحیت در میان جوانان کمونیسم پیشرفت می کند ! روزنامه ای از شهر سلیباینسک در روسیه شرح می دهد که چگونه نینا ، عضو سازمان جوانان کمونیست ، مسیحی شد . این امر با حضور وی در یک گردهمایی سری مسیحیان انجام گرفت .

روزنامه سویتسکایا جوستیتیا در شماره ۹ مورخ ۱۹۶۶ خود یک چنین گردهمایی سری را اینگونه شرح می دهد : این جلسه در نیمه شب برگزار گردید . مردان با نگرانی از اینکه مبادا کشف شوند از نقاط مختلف به این محل آمدند . ایشان اتاقی تاریک با سقفی بسیار کوتاه را پر کردند. تعدادشان آنقدر زیاد بود که برای زانو زدن جایی نبود. به علت کمبود هوا چراغ گازی خاموش شد. از چهره حاضران عرق جاری بود. در بیرون ، کنار خیابان ، یکی از خادمین مسیح مواظب آمدن پلیس بود. نینا شرح می دهد که در چنین گردهمایی وی را با گرمی پذیرفته و در آغوش گرفتند. ایشان مانند من ایمانی عظیم و روشنگر به خدا داشتند. خدا ما را زیر پوشش حفاظت خود دارد. بگذار که دیگر جوانان کمونیست بدون سلام کردن از کنارم رد شوند! بگذار که با تنفر به من بنگرند و مرا باپتیسست صدا بزنند ! بگذار که این کارها را نکنند. من به آنان نیازی ندارم.

بسیاری از جوانان کمونیست همانند نینا تصمیم گرفته اند که مسیح را تا پایان عمرشان خدمت کنند.

روزنامه کازاکستانسکایا پراودا در شماره ۱۸ آگوست ۱۹۶۷ مطلبی درباره محاکمه مسیحیانی به نام های کلاسن بوندار و تله گین می نویسد. این مقاله اظهار می دارد که نامبردگان به آموزش کودکان درباره مسیح محکوم شدند اما نمی نویسد که چه دوره زندانی برای این جرم برای ایشان تعیین شد. شماره ۱۵ ژوئن ۱۹۶۷ روزنامه سویتسکایا کرگیزیا شکایت می کند که مسیحیان با فعالیت هایشان باعث می شوند که مجازات گردند. معلوم می شود که مسیحیان سرکش قدر آزادی شان را ندانسته و مقامات کمونیسم "معصوم" را به دستگیری خود تحریک کرده بودند. جرم این مسیحیان این بود که یک ماشین چاپ و پانزده ماشین تکثیر چاپ و شش دستگاه صحافی کتاب در اختیار داشتند. روزنامه معروف پراودا در شماره ۲۱ فوریه ۱۹۶۸ خود می نویسد که هزاران زن و دختر کمر بند و نوارهایی پوشیده بودند که آیات کتاب مقدس و درخواست های دعا بر آنها چاپ شده بود! پلیس مخترع این مد جدید را کشف می کند. وی یک عضو مسیحی دستگاه پلیس به نام استاسیوک لیویرتز بود که بلافاصله دستگیر شد. پاسخ هایی که مسیحیان عضو کلیسای زیرزمینی به دادگاه های کمونیستی می دهند، تحت الهام خدا است. یک قاضی کمونیست از یک دختر جوان مسیحی پرسید: چرا مردم را به فرقه غیر قانونی خود دعوت می کنی؟ خواهر مسیحی پاسخ داد: هدف ما این است که همه دنیا را به سوی مسیح دعوت کنیم قاضی گفت: دین شما برخلاف علم است. دختر جوان پاسخ داد: آیا شما از اینشتین و نیوتون هم علوم را بهتر می دانید؟ ایشان هر دو مؤمن بودند. نام اینشتین حتی بر جهان گذاشته شد و من در دبیرستان با عبارت "جهان اینشتینی" آشنا گردیدم. اگر دین یهود را از آنچه که انبیا گفتند و مسیحیت را از آنچه که بعد از عیسی آموزش دادند، مخصوصاً از رسوم کشیشان پاک کنیم. آنگاه دینی داریم که می تواند جهان را از شرارت های اجتماعی نجات دهد. این وظیفه مقدس هر شخص است که این دین را به پیروزی برساند. و نیز پاولف، فیزیولوژیست معروف بنا به نوشته کتب خودمان یک مسیحی بود. حتی کارل مارکس در پیشگفتار کتابش با عنوان داس کاپیتال (سرمایه) نوشت: مسیحیت به خصوص در شکل

پروتستان خود ، دین ایده آلی برای بازسازی زندگی افراد است که به وسیله گناه نابود شده اند. زندگی من نیز بوسیله گناه نابود شده بود. مارکس به من آموزش داده است که برای بازسازی زندگی ام مسیحی شوم . پس چگونه است که شما مارکسیست ها مرا برای این کار به محاکمه می کشید ؟

واکنش قاضی در برابر این پاسخ سکوت بود. یک مسیحی دیگر در پاسخ به اتهام ضد علمی بودن مسیحیت ، در دادگاه اظهار داشت : جناب قاضی ، مطمئن هستم که شما از نظر علمی به پای سیمپسون کاشف کلروفورم و داروهای دیگر نمی رسید. موقعی که از وی درباره بزرگترین کشف او پرسیدند ، پاسخ داد : " بزرگترین کشف من کلروفورم نبود . بزرگترین کشف من این بود که من یک گناهکار هستم نجات من فقط به وسیله ی فیض خدا میسر است . "

زندگی ، فداکاری و قربانی های اعضای کلیسای زیرزمینی بهترین شهادت برای مسیحیت است . این بنا بر گفته آلبرت شوایتزر ، پزشک میسیونر معروف در آفریقا " مشارکت مقدس آنان که علامت رنج بر خود دارند " ، همان مشارکتی است که عیسی رهبر رنجبران ، خود عضو آن است . اعضای کلیسای زیرزمینی با محبتی که به نجات دهنده شان دارند ، با یکدیگر متحدند . همه اعضای کلیسای جهانی توسط این نیروی محبت در یگانگی هستند و کسی نمی تواند ایشان را شکست دهد. در یک نامه سری که از کلیسای زیرزمینی به ما رسید ، ایمانداران نوشتند : ما دعا نمی کنیم که مسیحیان بهتری باشیم ، بلکه آن گونه مسیحی باشیم که خدا از ما می خواهد ، مسیحیانی شبیه مسیح ، یعنی مسیحیانی که از روی تمایل صلیب را به خاطر جلال خدا بر دوش می کشند.

مطابق تعلیم مسیح ، مسیحیان کلیسای زیرزمینی که به دادگاه کشانده می شوند ، هنگامی که درباره هویت رهبران شان مورد بازجویی قرار می گیرند با درایتی به سان مارها از پاسخ دادن خودداری می - کنند. روزنامه پراودا وُستوکا (حقیقت مشرق زمین) در شماره ۱۵ ژانویه ۱۹۶۶ خود می نویسد که مدافع ، ماریا سوسیو ک در پاسخ به اینکه چه کسی او را به مسیح هدایت کرد می گوید : خدا مرا به

کلیسایش جلب کرد. یک مسیحی دیگر در پاسخ به اینکه رهبر او کیست گفت: ما هیچ رهبر انسانی نداریم. از کودکان مسیحی پرسیدند: چه کسی به شما گفت که کلوب کودکان کمونیست را ترک کنید و کراوات سرخ خود را بکنید؟ کودکان پاسخ دادند: ما به میل خود این کار را کردیم. هیچ کس به ما چنین دستوری نداد. گرچه در بعضی جاها فعالیت های مسیحیان قدری آشکار است، اما در جاهای دیگر برای اینکه رهبران دستگیر نشوند، خود شخص خود را غسل تعمید می دهد. در جاهای دیگر غسل تعمید در رودخانه انجام می گیرد و تعمید دهنده و تعمید گیرنده هر دو ماسک می زنند که کسی از ایشان عکس نگیرد. روزنامه یوچیتلسکایا گازتا در شماره ۳۰ ژانویه ۱۹۶۴ می نویسد که یک سخنران در دهکده ورونین در منطقه ولنه چنیو - کورسکی درباره اعتبار الحاد نطقی ایراد کرد. همین که سخنرانی وی تمام شد، ایمانداران با سؤال های خود به آموزشگاه های الحادی آشکارا حمله کردند. ایشان از سخنران پرسیدند که کمونیستها اصول اخلاقی خود را از قبیل اینکه "دزدی و آدمکشی نکنید" از کجا می گیرند؟ سخنران نتوانست به این نوع پرسشها پاسخ بدهد و گیج شده بود. ایمانداران نشان دادند که این اصول اخلاقی از کتاب مقدس گرفته شده، همان کتابی که کمونیستها بر ضدش می جنگند. جلسه سخنرانی با پیروزی ایمانداران پایان یافت.

تشدید جفای کلیسای زیرزمینی

امروزه مسیحیان کلیسای زیرزمینی بیش از پیش رنج می کشند. در روسیه همه ادیان تحت جفا هستند. ظلمی که به یهودیان در کشورهای کمونیستی وارد می شود برای مسیحیان درد آور است. اما در این کشورها، هدف اصلی، جفای کلیسای زیرزمینی است. مطبوعات شوروی اخیراً درباره موجی از دستگیری های جمعی و محاکمات گزارش دادند. در یک جا هشتاد و دو مسیحی را در تیمارستان زندانی کردند. بیست و چهار نفر از ایشان بعد از چند روز به علت "دعای طولانی" در گذشتند! آیا کسی از دعای طولانی می میرد؟ بنابراین می توان تصور کرد که مرگ این عده در چه شرایطی پیش آمده

است. یکی از درد های شدید ایمانداران این است که اگر به کودکانشان آموزش های مسیحی بدهند و این امر کشف گردد، کودکانشان را برای همیشه از ایشان می گیرند و آنگاه این والدین حتی حق ملاقات بچه هایشان را نخواهند داشت. اتحاد جماهیر شوروی اعلامیه سازمان ملل بر ضد تبعیض در امور آموزشی را امضا کرد. این اعلامیه می گوید: والدین باید حق داشته باشند که کودکانشان را مطابق اعتقادات اخلاقی خویش در امور دینی و اخلاقی آموزش دهند. کارف رهبر خائن کلیسای رسمی باپتیست شوروی در مقاله ای اظهار می دارد که این حقوق والدین در روسیه کاملاً رعایت می گردد و خوانندگان ساده لوح هم این مطلب را باور می کنند! اما حقیقت چیز دیگری است و این مطلب در گزارش های زیر از مطبوعات شوروی آشکار می گردد. روزنامه سویتسکایا روسیا در شماره ۴ ژوئن ۱۹۶۳ گزارش می دهد که چگونه به علت اینکه خانم ماکرینکووا، به فرزندانش تعلیمات مسیحی می داد و به آنها گفته بود که نباید کراوات سرخ کودکان کمونیست را بپوشند شش فرزندش را از وی گرفتند. موقعی که حکم دادگاه را شنید او فقط گفت: این رنجی است که باید به خاطر ایمانم تحمل کنم.

وی باید خرج مسکن فرزندانش را که دیگر با او زندگی نمی کنند نیز بپردازد. این کودکان اکنون تحت آموزش های رسمی کمونیستی هستند. مادران مسیحی می توانند درد این مادر را درک کنند.

روزنامه یوچیتلسکایا گازتا گزارش می دهد که همین وضع برای ایگناتی مولین و همسرش پیش آمد.

قاضی به آنان دستور داد که دینشان را ترک کنند و بین خدا و دخترشان یکی را انتخاب کنند و از آنها پرسید: آیا خدا را انتخاب می کنید؟ ایگناتی پاسخ داد: من ایمانم را ترک نمی کنم. پولس رسول می - گوید: "به جهت آنانی که خدا را دوست می دارند و به حسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می باشند." (رومیان ۸: ۲۸) من به چشم خود کودکانی را که مسیحی تربیت شده بودند و به همین علت از والدینشان گرفته شده و در مدارس کمونیستی گذاشته شده اند، دیده - ام. در این مدارس کودکان مسیحی نه تنها مسموم الحاد نشدند، بلکه ایمانی را که در خانه فرا گرفته

بودند به کودکان دیگر منتشر کردند! کتاب مقدس می گوید کسی که فرزندان را بیش از عیسی دوست دارد، شایسته عیسی نیست. این سخن در پشت پرده آهنین بسیار پر معنا است. آیا تا بحال پیش آمده که یک هفته از فرزندان جدا باشید؟ اگر پاسخ مثبت است در آن صورت از رنج برادران و خواهران مسیحی در روسیه آگاهید. محرومیت والدین از حقوقشان تا این تاریخ ادامه دارد. خود مطبوعات شوروی وقایع اخیر را گزارش می دهند. بنا به گزارش شماره ۲۹ مارس ۱۹۶۷ روزنامه زنامیا یونوستی از خانم زابوینا، از ساکنان شهر هاباروسک، نوه دخترش به نام تانیا را گرفتند چون که به او آموزش غیر طبیعی مسیحی داده بود. انصاف نیست که بحث ما به کلیسای زیرزمینی پروتستان محدود باشد. مسیحیان ارتودوکس روسیه تحت تجربه کمونیسم کاملاً عوض شده اند. میلیون ها نفرشان در زندان های کمونیستی بوده اند. ایشان در زندان به تسیح عبادتی، صلیب، تصاویر مقدس، بخور و شمع دسترسی نداشتند. حتی کشیش هم نداشتند. موقعی که کشیش به زندان می افتاد، او لباس کشیش، نان و شراب برای عشاء ربانی، روغن مقدس و کتاب دعا نداشت. بنابراین مسیحیان ارتودوکس در این شرایط کشف کردند که برای دعا می توانند مستقیماً پیش خدا بروند. ایشان دعا کردند و خدا روح مقدس را بر ایشان ریخت. یک بیداری روحانی حقیقی در میان مسیحیان ارتودوکس روسیه در جریان است. بنابراین در روسیه و کشور های اقمار شوروی، یک کلیسای ارتودوکس زیرزمینی به وجود آمده است. این کلیسا در تعلیمات و کار بشارت، به خدا نزدیک و کارش اساسی است و فقط بنا به عادت، جزئی از رسوم ارتودوکس را نگه داشته است. کلیسای ارتودوکس نیز شهدای بزرگی برای خداوند داده است. آیا کسی از اسقف اعظم یرموژن از شهر کالوگا سراغی دارد؟ او جرأت کرد که به همکاری خائنانه رهبران کلیسای ارتودوکس به کمونیستهای بی خدا اعتراض کند. پنجاه سال از بسر کار آمدن حکومت کمونیستی می گذرد. مطبوعات روسی حاوی مطالب زیادی در رابطه با اخبار پیروزمندانه کلیسای زیرزمینی هستند. این کلیسا سختی های غیر قابل تصویری را تحمل کرده اما وفادار مانده و در حال رشد است. در

رومانی ، ما با خدمت‌مان نزد قشون روس ، بذر مسیحیت را در قلب شان پاشیده ایم . همین امر در روسیه و کشورهای تحت تصرف روسیه نیز انجام گرفته است . این بذرها محصول داده اند. دنیای کمونیسم را می توان به ملکوت مسیح وارد کرد. کمونیستها می توانند مسیحی شوند. و آنان که تحت ستم کمونیستها هستند نیز می توانند مسیحی شوند. برای رسیدن کامل به هدف فقط به کمک ما (مسیحیان دنیای غرب) نیاز است . صحت اظهارات مرا از شکوفایی کلیسای زیرزمینی شوروی ، چین و سرزمین های دیگر کمونیستی می توان مشاهده کرد. برای نشان دادن زیبایی برادران و خواهران مسیحی که در شرایط وحشتناکی بسر می برند ، در ذیل چند نامه از روسیه که دو نامه آخر از یک زندان در روسیه است ارائه می دهم .

چگونه یک دختر کمونیست مسیح را یافت

داستان ماریا ، یک دختر کمونیسم که بعد از گرویدن به مسیح و شهادت درباره او به بردگی افتاد . سه نامه اول ماریا که واریا ، یک عضو سازمان جوانان کمونیسم را به مسیح هدایت می کند :

نامه اول

... به زندگی در اینجا ادامه می دهم . من بسیار مورد محبت قرار می گیرم . یکی از اشخاصی که مرا دوست دارد دختری است که عضو سازمان جوانان کمونیست می باشد . او به من گفت : " من نمی فهمم تو چگونه انسانی هستی . در حالی که بسیاری به تو فحش می دهند و احساسات تو را جریحه دار می - کنند تو باز هم آنان را دوست داری . " پاسخ دادم که خدا به ما تعلیم می دهد که همه را ، نه فقط دوستانمان را ، بلکه دشمنانمان را دوست بداریم . در گذشته این دختر کمونیست آسیب های زیادی به من وارد آورده بود ، اما من با علاقه خاصی برای او دعا کردم . موقعی که از من پرسید که آیا می توانم حتی او را هم دوست بدارم ، او را در آغوش گرفتم و هر دو گریستیم . اکنون با یکدیگر دعا می کنیم .

لطفاً برای او دعا کنید . نامش واریا است . هنگامی که به آنان که آشکارا وجود خدا را منکر می شوند گوش فرا می دهید ، اینطور به نظر می رسد که واقعاً به آنچه که می گویند اعتقاد دارند . اما جریان زندگی آنها نشان می دهد که بسیاری از ایشان گرچه با زبانشان خدا را نفرین می کنند اما در دلشان اشتیاق زیادی نسبت به خدا دارند. انسان می تواند ناله های دلشان را بشنود ... این اشخاص در تکاپو هستند و سعی می کنند خلاء درونی شان را با انکار خدا پوشانند.

خواهر مسیحی تان ، ماریا

نامه دوم

در نامه قبلی ام درباره واریا که دختری ملحد است نوشتم . اکنون شتاب دارم که به شما عزیزان با شادی فراوان بگویم که واریا مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفته است و آشکارا به همه در این باره شهادت می دهد. موقعی که واریا مسیح را پذیرفت و شادی نجات را تجربه کرد در عین حال غمگین بود. این غمگینی به خاطر این بود که در گذشته تبلیغ کرده بود که خدایی نیست . اکنون واریا تصمیم گرفته است که این گناه را جبران کند.

واریا و من با هم به یک گردهمایی ملحدین رفتیم . من به او اخطار کردم که در آنجا مواظب باشد اما به من گوش نداد. بعد از خواندن سرود کمونیستها ، واریا جلو رفت و پیش همه ایستاد . سپس با شجاعتی بی نظیر و با احساس زیاد درباره مسیح به عنوان منجی اش شهادت داد و از دوستان کمونیست سابقش طلب بخشش کرد. در پایان اضافه کرد که در آن دوران وی نمی دانست که در راه تباهی روحانی است و دیگران را هم در آن جهت می کشید . از همه التماس کرد که از راه گناه خارج شوند و در پی مسیح قدم بردارند. در تمام مدتی که واریا صحبت می کرد همه ساکت بودند و هیچ کس سخن او را قطع نکرد. در پایان صحبتش ، با صدای زیبایی این سرود مسیحی را خواند : " من شرمگین نیستم که مسیح را که برای دفاع از احکامش مرد و قدرت صلیب او را اعلام کنم. " در پایان چند نفر واریای عزیز را بردند.

امروز که نهم ماه می است ، هنوز خبری از واریا نداریم . اما خدا قادر است که او را نجات دهد برایش

خواهرتان ، ماریا

دعا کنید.

نامه سوم

دیروز دوم ماه اوت به دیدن واریای عزیز به زندان رفتیم. هنگامی که به او می اندیشم دلم می سوزد. او در واقع نوجوانی بیش نیست و فقط نوزده سال دارد. از نظر روحانی نیز نوایمان است . او خداوند را با تمام دل دوست دارد و از همان ابتدا با قاطعیت در راه سخت صلیب گام برداشت . او در زندان گرسنگی می کشد. برای او چیزهایی به زندان فرستادم که بیشتر آنها را به او ندادند. هنگامی که دیروز واریا را دیدم ، لاغر و رنگ پریده و خرد شده به نظر می رسید. فقط در چشمانش آرامش الهی و شادی آسمانی دیده می شد. بله عزیزان ، آنان که آرامش عجیب مسیح را تجربه نکرده اند آن را درک نمی کنند... اما خوشا به حال آنان که این آرامش را دارند...هیچ رنج و ناکامی نایستی ما را که در مسیح هستیم متوقف کند. از پشت میله های زندان از او پرسیدم : واریا از آنچه کردی متأسف نیستی ؟ او پاسخ داد : نه و اگر آزاد شوم مجدداً درباره محبت مسیح با ایشان سخن خواهم گفت . فکر نکن که در محبت عظیم مسیح با ایشان سخن خواهم گفت . فکر نکن که در رنج هستم بلکه بسیار خوشحالم که خدا مرا بسیار دوست دارد و این شادی را به من می دهد که به خاطر نامش سختی هایی را تحمل کنم .

از شما در خواست دارم که از صمیم قلب برای واریا دعا کنید. احتمالاً او را به زندان های سیبری خواهند فرستاد. لباس ها و وسایلش را از او گرفته اند. جز لباس هایی که بر تن دارد چیز دیگری ندارد. او هیچ قوم و خویشی ندارد . پس باید وسایل لازم را برای او تهیه کنیم. مبلغی را که برایمان فرستادید کنار گذاشتم تا اگر واریا را به سیبری بفرستند به او بدهم . ایمان دارم که خدا او را تقویت خواهد کرد و به او توانایی تحمل آنچه را که در پیش دارد خواهد داد. باشد که خدا او را حفظ کند.

خواهرتان ، ماریا

ماریای عزیز ، خوشحالم که بالاخره می توانم نامه ای برایت بنویسم. ما به سلامتی به (نام زندان سانسور شده بود) وارد شدیم . اردوگاه ما شانزده کیلومتر از شهر فاصله دارد. نمی توانم درباره وضع زندگی مان در اینجا بنویسم . خودت آنرا می دانی . می خواهم که فقط کمی درباره خودم بنویسم. خدا را شکر می کنم که به من تندرستی داد و من می توانم کارهای بدنی انجام دهم . خواهر ک . و من در کارگاه با ماشین آلات کار می کنیم . کار ما مشکل است و خواهر ک. سالم نیست. من باید به جای هر دو مان کار کنم . ابتدا کار خودم را تمام می کنم سپس بقیه وقت را به خواهر ک. کمک می کنم . روزی دوازده تا سیزده ساعت کار می کنیم . غذای ما کم است . اما قصدم این نبود که در این باره چیزی بنویسم. قلبم از ستایش و شکر خدا لبریز است زیرا که او از طریق تو راه نجات را به من نشان داد.

اکنون که در این طریق هستم ، زندگی ام معنا و هدف دارد و می دانم به کجا می روم و برای که رنج می برم. این آرزو را دارم که به همه درباره شادی نجاتی که خود تجربه کرده ام سخن بگویم . چه کسی می تواند ما را از محبت خدا در مسیح جدا سازد ؟ هیچ کس و هیچ چیز ، نه زندان و نه رنج . رنجی که خدا در زندگی ما مجاز می دارد ، کاری جز تقویت ایمانمان نمی کند. فیض خدا از قلبم جاریست . در محل کار به من ناسزا می گویند و مجازاتم می کنند و کار اضافه می دهند و این به خاطر آن است که نمی توانم ساکت بمانم ، بلکه باید با همه درباره آنچه که خدا برای من کرده است سخن بگویم . خدا مرا که در راه جهنم بودم به خلقتی تازه مبدل کرده است . آیا بعد از چنین چیزی می توانم ساکت باشم ؟ نه ، هرگز ! مادامی که جان در بدن دارم درباره محبت عظیم مسیح به همه شهادت خواهم داد. در راه اردوگاه با برادران و خواهران مسیحی زیادی دیدار کردیم. چقدر حیرت آور است که چگونه با کمک روح القدس به محض دیدن ایشان ، می توانی حس کنی که آنان فرزندان خدا هستند. گفت و شنودی لازم نیست . از همان نگاه اول احساس می کنی که ایشان پیرو عیسی مسیح هستند. در راه اردوگاه در یک

ایستگاه راه آهن زنی نزد ما آمد و پس از دادن مقداری غذا ، فقط سه کلمه سخن گفت : خدا زنده است شبی که به اردوگاه رسیدیم دیر وقت بود . ما را به خوابگاهی در یک زیرزمین بردند. به محض ورودمان به آنجا به حاضران گفتم : "آرامش با شما باشد " آنگاه با خوشحالی از گوشه و کنار از همه این جواب را شنیدم : ما شما را در آرامش می پذیریم . از همان شب احساس کردیم که در آغوش خانواده هستیم. بله ، واقعاً این طور بود. بسیاری از ما ساکنان اردوگاه ، مسیح را به عنوان منجی شخصی خود می شناسیم. بیش از نیمی از زندانیان مسیحی هستند. در میان ما خوانندگان و واعظین توانای انجیل وجود دارند. چقدر عالی است که عصرها پس از پایان کار سنگینمان مدتی را با هم در دعا در حضور منجی مان می گذرانیم. با داشتن مسیح ، در همه جا آزادی داریم. در اینجا هر روزه سرودها و آموزش های روحانی عالی فرا گرفته ام . در سن نوزده سالگی برای اولین بار میلاد مسیح را جشن گرفتم هرگز این جشن پرشکوه را فراموش نخواهم کرد . ما همه ی روز را کار کردیم . با وجود این ، بعضی از برادران به رودخانه نزدیک اردوگاه رفتند و یخ آن را شکستند و محل را برای غسل تعمید هفده نفر از برادران و من آماده کردند. این امر در طی آن شب انجام پذیرفت. آه ، ماریا چقدر شادم. چقدر می - خواستم که تو هم اینجا با من می بودی تا می توانستم بدی هایی را که به تو کرده ام جبران کنم. اما خدا حکیم است و ما را در جایی که باید باشیم می گذارد. لطفاً به همه اعضای خانواده خدا از قول من سلام برسان. باشد که خدا خدمت شما را برکت دهد همانطور که مرا نیز برکت داد. عبرانیان ۱۲: ۱-۳ را بخوان. همه برادران از اینجا سلام می رسانند و خوشحالند که در ایمانت آنقدر قوی هستی که در مشکلات نیز خدا را مرتب ستایش می کنی. اگر نامه ای به دیگران می نویسی سلام ما را به ایشان نیز برسان .

خواهرت ، واریا

نامه ی بعدی از واریا

ماریای عزیزم ، بالاخره فرصت شد که چند سطری برایت بنویسم . خواستم اطلاع دهم که خواهر ک. و

من با فیض خدا سالم و تندرست هستیم. ما اکنون در (نام محل حذف شده بود) هستیم. ما را به اینجا فرستادند و مدتی اینجا خواهیم بود. از محبت مادرانه ات بسیار متشکرم. همه چیزهایی را که برای ما فرستاده بودی دریافت کردیم. بیشتر از همه ، برای کتاب مقدس تشکر می کنم. موقعی که با دیگران هستی سلام و تشکر ما را به ایشان ابلاغ کن. از زمانی که خداوند راز عمیق محبت مقدسش را به من آشکار کرد ، خود را سعادتمند ترین انسان دنیا می دانم. جفاهایی که تحمل می کنیم ، برای من فیض مخصوص هستند. خوشحالم که در اولین روزهای زندگی ایمانی ام ، خدا این شادی عظیم را به من عطا کرد که برای او رنج ببرم. همه برایم دعا کنید که تا لحظه آخر به خداوند وفادار بمانم. باشد که خدا شما را حفظ و تقویت کند که برای نبرد مقدس آماده باشید! خواهر ک . و من از راه دور شما را می بوسیم. هنگامی که ما را به (نام محل سانسور شده بود) بفرستند ، شاید فرصتی دست دهد که مجدداً به شما نامه بنویسم. درباره ما نگران نباشید. ما خوشحال و شاد هستیم زیرا که در آسمان پاداش بزرگی در انتظارمان است. متی ۵ : ۱۱-۱۲ را بخوان.

خواهرت ، واریا

این آخرین نامه از واریا است . واریا یک دختر کمونیست بود و مسیحی شد و به زندان و اردوگاه کار اجباری افتاد. از او دیگر خبری و نامه ای دریافت نشد. اما محبت و شهادت زیبای او به خاطر مسیح نشان دهنده زیبایی روحانی کلیسای زیرزمینی است که گرچه در دنیای کمونیست در رنج است ، اما به خداوند وفادار می باشد.

مسیحیان غرب چگونه می توانند کمک کنند

پیام من به شما از کلیسای زیرزمینی

مرا " صدای کلیسای زیرزمینی " خوانده اند. اما من شایسته آن نیستم که صدای قسمت پر افتخار بدن مسیح (یعنی کلیسا) باشم . با وجود این ، من برای سال ها رهبری قسمتی از کلیسای زیرزمینی را به عهده داشتم . معجزه بود که بعد از چهارده سال شکنجه و زندان که دو سالش در " اتاق مرگ " زندان بودم جان سالم بدر بردم . حتی معجزه بزرگتر این بود که خدا صلاح دانست که مرا از زندان رها کرده ، به غرب بفرستد که با کلیسای آزاد آنجا سخن بگویم . من از طرف برادرانم که در گورهای بی نام و نشان بی شماری خوابیده اند سخن می گویم . من از طرف برادرانم که اکنون مخفیانه در جنگل ها ، زیرزمین ها و اتاق های زیر سقف و جاهایی نظیر اینها گرد هم می آیند سخن می گویم .

این تصمیم کلیسای زیرزمینی در رومانی بود که وطنم را ترک کنم و پیام هایش را به مسیحیان آزاد جهان برسانم . من به طور معجزه آسایی توانستم از رومانی خارج شوم و اکنون باید مسئولیتی را که به من سپرده شده ادا کنم . این مسئولیت از سوی آنان که در پشت پرده آهنین باقی مانده اند به من داده شده . ایشان با قبول مخاطرات رنج و مرگ و زحمت به خاطر انجیل در سرزمین های کمونیسم در آنجا مانده اند . پیامی که از کلیسای زیرزمینی برایتان دارم این است :

" ما را ترک نکنید ! "

" ما را فراموش نکنید ! "

" به ما بی اعتنایی نکنید! ابزار لازم را در اختیار ما بگذارید! بهای استفاده از آنها را خواهیم پرداخت! "

این است پیامی که من می بایست به شما برسانم . من از طرف کلیسای ساکت ، کلیسای زیرزمینی ،

کلیسای لال که صدایی ندارد سخن می گویم . فریاد برادران و خواهرانتان را از سرزمین های کمونیستی

بشنوید! آنها کمک نمی خواهند که به سرزمینی امن و جایی که زندگی راحتی داشته باشند بروند. آنها از شما ابزار می خواهند تا بدینوسیله بتوانند با مسمومیت روحانی جوانان، یعنی نسل آینده کشورشان که توسط تعلیمات الحادی انجام می گیرد بجنگند. آنها کتاب مقدس می خواهند تا کلام خدا را منتشر کنند. بدون آن چگونه می توانند کلام خدا را بگسترانند؟

کلیسای زیرزمینی به وضعیت جراحی تشابه دارد که با ترن مسافرت می کرد. این ترن با ترن دیگری تصادف کرد و صدها نفر مجروح و تعدادی کشته شدند. جراح در میان مجروحین و آنان که در حال مرگ بودند راه می رفت و می گفت: "فقط اگر ابزار جراحی داشتم! ... اگر فقط ابزار جراحی ام را داشتم!" این دکتر اگر وسائل جراحی اش را داشت، می توانست جان بسیاری را از مرگ نجات دهد. او می خواست کمک کند ولی ابزار نداشت. این دقیقاً همان شرایط کلیسای زیرزمینی می باشد. کلیسای زیرزمینی برای انجام مأموریتی که خدا به او سپرده حاضر است همه چیزش را بدهد. حاضر است شهید بدهد! حاضر است سال ها به زندان های کمونیستی برود. اما این همه فداکاری، بدون در اختیار داشتن ابزار لازم برای اجرای مأموریت، بیهوده است. درخواست اعضای وفادار و با شهامت کلیسای زیرزمینی از شما که آزاد هستید این است:

"به ما ابزاری مانند انجیل، کتاب مقدس و ادبیات مسیحی بدهید و ما بقیه کار را انجام خواهیم داد!"

مسیحیان آزاد چگونه می توانند کمک کنند؟

هر مسیحی آزاد می تواند بلافاصله از طریق راه های زیر کمک کند:

ملحدین انسان هایی هستند که منابع غیر قابل رؤیت زندگی را باور و قبول ندارند. آنان معماهای زندگی و جهان را درک نمی کنند. بهترین کمکی که مسیحیان جهان آزاد می توانند بکنند این است که خود در زندگی شان با خدای نادیده مشارکت داشته باشند و ایمانشان را به چیزهای نادیده ابراز دارند. این

مسیحیان نیز می توانند با داشتن زندگی فداکارانه و سازگار با کتاب مقدس به پیشرفت کار مسیح در دنیای کمونیست کمک کنند. هر بار که خبر جفای مسیحیان دنیای کمونیست به خارج می رسد ، مسیحیان دنیای آزاد باید به گونه ای عمومی و آشکار اعتراض کنند. مسیحیان دنیای غرب می توانند با دعایشان به ما مسیحیان دنیای کمونیست پیوندند و برای نجات کمونیستها کمک کنند. ما برای کمونیستها دعا کردیم و روز بعد ما را حتی بیش از پیش شکنجه کردند. اما دعای ما با دعای خداوند در اورشلیم تفاوتی نداشت. عیسی را بعد از دعایش به صلیب کشیدند. اما فقط چند روز بعد ، جفا کنندگان به سینه هایشان می کوبیدند و اظهار پشیمانی می کردند و پنج هزار نفر از ایشان در یک روز ایمان آوردند.

دعا برای بی ایمانان نیز مؤثر است . اگر برای کسی دعای شفاعت کنید و او آن دعا را نپذیرد ، نتیجه - اش برکت زیاد برای دعا کننده و نفرین برای کسی است که دعا را نپذیرفته است . همان طور که مسیح فرمان داد ، من و بسیاری از مسیحیان برای هیتلر و افرادش دعا کردیم. و من اطمینان دارم که دعای ما به همان اندازه ی گلوله های سربازان متفقین در شکست هیتلر مؤثر بود ! ما باید همسایه مان را مانند خود دوست بداریم. کمونیستها به اندازه هر کس دیگر همسایگان ما هستند. وجود کمونیستها نشانه عدم اطاعت از آموزش های مسیح می باشد. مسیح گفت : " من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتیر حاصل کنند " (یوحنا ۱۰ : ۱۰) مسیحیان حیات فراوان را به همه نداده اند. ما مسیحیان ، بعضی را در حاشیه چیزهای پر ارزش زندگی جا گذاشته و ترک کرده ایم. این افراد ، طغیان کرده اند و حزب کمونیست و سایر باورهای کذب را تشکیل داده اند. اغلب ، خود قربانیهای بی عدالتی ها به افرادی کینه - توز و ستمگر تبدیل شده اند. پس اکنون باید علیه آنان بجنگیم. اما هنگامی که مسیحیان با کسی می جنگند باید او را درک کنند و دوست بدارند. پس در اینکه عده ای کمونیست شده اند ما بی گناه هستیم . حداقل در انجام وظیفه مان به این اشخاص کوتاهی و غفلت ورزیده ایم. بنابراین برای پرداخت کیفر این گناه ، ما باید ایشان را دوست بداریم و برایشان دعا کنیم. البته دوست داشتن کسی و خوش آمدن از او دو چیز

کاملاً متفاوت است. من آنقدر ساده لوح نیستم که فکر کنم محبت به تنهایی مسئله کمونیسم را حل می کند. به همین ترتیب به مقامات دولتی هیچ کشوری توصیه نخواهم کرد که مسئله گانگستریسم و جنایت را فقط از راه محبت حل کنند. باید نیروی پلیس، دادگاه و قاضی و زندان را نیز در اختیار داشت. یک کشیش نمی تواند به تنهایی این گره را بگشاید. اگر گانگسترها توبه نکنند، آنگاه باید به زندان بروند. من هیچوقت محبت مسیح را به معنای کنار گذاشتن راه های مبارزه سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی علیه کمونیستها که گانگسترهایی در سطح بین الملل هستند به کار نمی برم. گانگسترهای عادی یک کیف را می دزدند، کمونیستها کشورها را می ربایند. با وجود این، شبانان و مسیحیان عادی باید کمال کوشش خود را برای نجات کمونیستها به عمل آورند. باید برای نجات کمونیستها و مردمی که قربانی شان هستند بکوشیم و با هوشیاری دعا کنیم.

نیاز اضطراری به کتاب مقدس و انجیل

مسیحیان دنیای آزاد می توانند با فرستادن کتاب مقدس یا جزواتی از کتاب مقدس کمک نمایند. راه هایی برای رسانیدن این کتب به کشورهای کمونیستی وجود دارد. از زمانی که خودم از رومانی خارج شده ام توانسته ام تعداد زیادی کتاب مقدس به کشورهای کمونیستی برسانم. پس مسلم است راه هایی برای رسانیدن کتب مقدس به این سرزمین ها وجود دارد. فقط لازم است که مسیحیان آزاد این کتاب را در اختیار برادران و خواهرانشان در کلیسای زیرزمینی بگذارند. هزاران مسیحی در کشورهای کمونیستی هیچ کتاب مقدس یا عهد جدیدی را برای مدت بیست تا پنجاه سال ندیده اند. این کتب به شدت مورد نیاز است. یک روز دو دهاتی که لباس های کثیفی به تن داشتند، به خانه ام آمدند. این دو از دهکده شان آمده بودند تا تمام فصل زمستان را بکار بیل زدن زمین یخ زده پردازند و با پولی که پس انداز می کنند، یک کتاب مقدس مستعمل و پاره برای دهکده شان بخرند. از آنجا که تعدادی کتاب مقدس از آمریکا برای

من رسیده بود ، به ایشان یک جلد کتاب مقدس نو دادم . این دو باورشان نمی شد و سعی کردند که پول پس اندازشان را به من بدهند . چند روز بعد نامه ای حاکی از شادی فراوان ایشان رسید و برای کتاب مقدس از من تشکر کرده بودند . در پایین این نامه امضای سی نفر از ساکنان دهکده دیده می شد ! ایشان کتاب مقدس را به دقت به سی قسمت تقسیم و بریده بودند تا هر کس پس از مطالعه قسمت خود ، آن را با قسمت دیگری مبادله کند !

دردناک است که ببینید یک روس برای داشتن یک برگ از کتاب مقدس پیش شما التماس می کند . او آن را برای تغذیه روحش لازم دارد . حاضر است که یک گاو یا بز را برای یک کتاب مقدس معامله کند . مردی را می شناسم که حلقه ازدواجش را داد تا صاحب یک عهد جدید بسیار مستعمل شود . بسیاری از کودکان هیچگاه یک کارت کریسمس در زندگی شان ندیده بودند . اگر کارتی به دست یک نفر می رسد ، آنها دور آن جمع می شدند و به احتمال زیاد یکی از افراد مسن داستان عیسی کوچولو ، مریم باکره و سپس داستان مسیح و نجات توسط او را برایشان نقل می کرد . ملاحظه می کنید که چه نتایج خوبی از یک کارت بدست می آید ! یکی از کمکهایی که می توانید به ساکنان سرزمین های کمونیستی بکنید ارسال کتاب مقدس ، عهد جدید و نشریات مسیحی می باشد .

کمک سوم این است که کتاب های مخصوص برای مقابله با تبلیغات سمی الحادی که در ذهن کودکان نوجوانان و جوانان فرو می کنند ، تهیه کنیم و به کشورهای کمونیستی بفرستیم . کمونیستها کتابی با عنوان راهنمای ملحدین منتشر کرده اند . این نشریه معادل کتاب مقدس خدانشناسان می باشد . نمونه های ساده تری از این کتاب در کودکانستان و دبستان تعلیم داده می شود . این کتاب مهم شیطانی ، کودک را از کودکانستان تا دبستان و دبیرستان و بعد تا دانشگاه همراهی کرده ، مایه مسمومیت وی می گردد . دنیای مسیحی هنوز کتابی در پاسخ به آن نوشته است . ما توانایی این کار را داریم که پاسخ هایی از دین مسیحی نوشته و به این کشورها بفرستیم . ما باید هر چه زودتر این کار را انجام دهیم ، چونکه برای

جوانان کمونیست هیچ نوع کتاب مسیحی وجود ندارد. مادامی که این نشریات به زبانهای مختلف کشورهای کمونیستی تهیه نشده، از کلیسای زیرزمینی کار زیادی برای بشارت ساخته نیست. باید برای جوانان کمونیست نشریات مسیحی از قبیل پاسخ به راهنمای ملحدین، کتاب مقدس و کتابهای مصور مخصوص جوانان و کودکان تهیه کرد که پاسخ خدا و پاسخ مسیحیت را به پرسش های ایشان بدهد. راه چهارم کمک به اعضای کلیسای زیرزمینی این است که دستهای ایشان را در دست بگیریم و از راه هایی مانند کمک مالی برای مسافرت به نقاط مختلف به منظور بشارت انفرادی، با ایشان همکاری کنیم. در حال حاضر بسیاری از ایشان در خانه هایشان زندانی هستند زیرا که پولی برای تأمین هزینه مسافرت ندارند. بعضی مواقع دهکده ای که فقط ۳۰ تا ۵۰ کیلومتر فاصله دارد از ایشان کمک می خواهد، اما آنان توانایی مالی یک مسافرت کوتاه را هم ندارند. با پرداخت مبلغ کوچکی مانند ۱۰ تا ۲۰ دلار در ماه می توان به ایشان کمک کرد تا به شهرها و دهات نزدیک و دور بروند و کلام خدا را به مردم برسانند. شبانان سابق که مدتی در زندان بوده اند اشتیاق زیادی به پخش مژده حیات بخش انجیل دارند. آنان دلشان به حال گمشدگان می سوزد. اما ایشان متأسفانه وسیله انجام این مأموریت را ندارند. ماهی چند دلار، ایشان را برای انجام این کار مجهز خواهد کرد. همین طور با ماهی چند دلار می توان اعضای کلیسا را قادر نمود تا مژده مسیح را به شهرها و دهات برسانند. شبانان کلیساهای رسمی که علاوه بر انجام وظائف مقرر از سوی دولت، خدمتی مخفی هم برای مسیح انجام می دهند، باید از نظر مالی حمایت شوند تا بتوانند به خدمت مخفی شان ادامه دهند. حقوق ماهیانه ای که ایشان از دولت کمونیستی می گیرند مبلغی بسیار ناچیز است. این خادمین حاضرند مقررات کمونیستها را زیر پا بگذارند و خودشان را به خطر بیاندازند تا مژده مسیح به کودکان و جوانان و بزرگسالان در جلسات سری اعلام شود. اما این قبول مخاطره به تنهایی کافی نیست. بلکه ما باید وسایل لازم برای خدمتشان را در اختیارشان بگذاریم. ماهی ده تا بیست دلار اینطور اشخاص را قادر خواهد ساخت که خدمت مؤثری در انتشار انجیل داشته

باشند. پس این هم راه دیگری است که از طریق آن می توانیم به کلیسای زیرزمینی کمک کنیم. کار دیگری که می توانیم انجام دهیم ، پخش پیام انجیل در کشورهای کمونیستی از طریق رادیو می باشد. با استفاده از ایستگاه های رادیویی موجود در جهان آزاد می توانیم با رسانیدن نان حیات به کلیسای زیرزمینی ، ایشان را از نظر روحانی تغذیه و تقویت کنیم. به خاطر اینکه دولت های کمونیستی از موج کوتاه رادیو برای پخش تبلیغات خود استفاده می کنند و میلیونها روس و ملل اسیر دیگر رادیوهای موج کوتاه دارند ، می توان از این وسیله برای رسانیدن پیام نجات بخش مسیح استفاده کرد. کلیسای زیرزمینی باید از طریق این برنامه ها تغذیه و تقویت گردد. بنابراین رادیو نیز راهی دیگر برای کمک به کلیسای زیرزمینی در جهان کمونیسم است.

وضع اسف بار خانواده های شهدای مسیح

ما باید خانواده های شهدای مسیحی را یاری دهیم . ده ها هزار از این خانواده ها هم اکنون در رنج غیر قابل توصیفی بسر می برند. هنگامی که عضوی از کلیسای زیرزمینی دستگیر می شود ، این ضربه بزرگی بر خانواده اش می باشد. از جمله جفاهای نظام کمونیستی یکی این است که کمک به این خانواده ها قدغن و غیر قانونی است. این جزو برنامه کمونیستها است که رنج همسر و فرزند شخص شهید را تشدید کنند. هنگامی که یک مسیحی به زندان می رود - و این در اغلب موارد ، شکنجه و مرگ را بدنبال دارد- این فقط ابتدای رنج و جفا است. رنج خانواده این شخص حد و مرز ندارد. من می توانم این حقیقت را برایتان آشکار کنم که بدون کمک مسیحیان عادی جهان آزاد ، من و خانواده ام در زیر بار جفا و سختی خرد شده بودیم و نمی توانستیم اکنون با شما باشیم و حقایق کلیسای زیرزمینی را با شما در میان بگذاریم. هم اکنون موج جدیدی از دستگیری ها و ایجاد وحشت جمعی بر علیه مسیحیان در روسیه و کشورهای دیگر شروع شده است . تعداد شهدا همیشه در حال رشد است. گر چه شهدا به گور می روند

و در آسمان تاج افتخارشان را دریافت می کنند ، معهدا خانواده هایشان باید در شرایط اسفباری به زندگی ادامه دهند. ما قادر هستیم به آنها کمک کنیم . البته باید هم زمان کمک ما به گرسنگان آفریقا و هندوستان نیز برسد. اما در واقع چه کسی بیشتر از این خانواده ها که عضوشان جانش را در راه مسیح داده است و یا در زیر شکنجه زندان کمونیستی زندگی اش را می گذراند شایستگی لازم برای دریافت کمک های ما را دارد. از زمان آزادی ام ، سازمان " ندای شهیدان " کمک های زیادی برای این خانواده ها فرستاده است. اما آنچه که انجام شده در مقایسه با میزان نیاز ، بسیار ناچیز است. به عنوان یک عضو کلیسای زیرزمینی که از چنگال مرگ رهایی یافته است ، یک پیام و درخواست برای شما دارم و آن کمک به برادرانی است که هنوز در پشت پرده آهنین هستند.

ایشان مرا مسئول رسانیدن این پیام کرده اند و من که به طور معجزه آسایی جان سالم بدر برده ام ، این پیام را به شما می رسانم. درباره فوریت امر رسانیدن مژده مسیح به دنیای کمونیسم با شما سخن گفته ام از فوریت امر رساندن کمک به خانواده های مسیحیان شهید یا جفا دیده برایتان نوشته ام و بالاخره از راه های عملی ، شما را آگاه ساخته ام که از طریق آنها می توانید به کلیسای زیرزمینی کمک برسانید تا در پخش انجیل موفق باشند. هنگامی که در زیر شکنجه به کف پاهایم ضربه می زدند از شدت درد زبانم فریاد می کشید. چرا زبانم فریاد می کشید ؟ آن را که زده بودند ! این به خاطر آن بود که زبان و پاهایم هر دو عضو یک بدن هستند. حالا شما مسیحیان دنیای آزاد نیز اعضای همان بدنی هستید که عضوش در زندان های کمونیستی مورد ضرب و شتم قرار می گیرد و به خاطر مسیح شهید می شود.

آیا شما می توانید درد ما مسیحیان دنیای کمونیسم را احساس کنید؟ کلیسای اولیه با تمام زیبایی ها فداکاری ها و وفاداری اش در سرزمین های کمونیستی مجدداً جان گرفته است. موقعی که خداوندمان عیسی مسیح در دعا در باغ جتسیمانی رنج می کشید ، پطرس ، یعقوب و یوحنا که در فاصله کمی از این جریان تأثر انگیز تاریخی قرار داشتند ، در خواب عمیقی فرو رفته بودند. چقدر از علائق و هدایای

شما برای کمک به کلیسای شهدا و جفادیدگان تعلق دارید؟ از شبانان و رهبران کلیسای تان پرسید که در نام

شما چه کمکی به برادران و خواهران پشت پرده آهنین می شود؟

در پشت پرده آهنین ، امروزه جریان مهیج شجاعت و شهادت کلیسای اولیه تکرار می گردد ، اما کلیسای

آزاد در خواب است. برادران ما در دنیای کمونیسیم در تنهایی و بدون کمک دیگران همانند قهرمانان و

شجاعان کلیسای اولیه ، بزرگترین و شجاعانه ترین نبرد قرن بیستم را می جنگند. و کلیسای آزاد در

خواب است و نسبت به نبرد و رنج ایشان بی اعتنا ، همانگونه که پطرس ، یعقوب و یوحنا در دقایق

عذاب عمیق منجی شان در خواب فرو رفته بودند.

خواننده عزیز ، در این زمان که برادران مسیحی تان در کلیسای زیرزمینی به خاطر انجیل مسیح در

رنج و نبرد هستند آیا شما خواهید خوابید؟ آیا حاضرید پیام ما را بشنوید ؟

" ما را به یاد داشته باشید "

" ما را کمک کنید "

" ما را ترک نکنید "

اکنون من به وظیفه ام عمل کرده ام و پیام کلیسای زیرزمینی در سرزمین های کمونیسیم را که کلیسایی

شهید پرور و جفا دیده است به شما رسانیده ام و از وضع برادران و خواهرانتان که در رنج اسارت

کمونیسیم الحادی در رنج هستند ، شما را آگاه ساخته ام.